

تاریخچه زبان پارسی دری

“واقعیت ها”

پارسی دری < پارسی دری > پارسی دری

پوهاند دکتور محمد حسین یمین

بهار ۱۳۸۲ خورشیدی

تاریخچهٔ زبان پارسی دری

«واقعیت ها»



پوهاند دکتور محمد حسین یمین

بهار ۱۳۸۲ خورشیدی

مشخصات کتاب

نام کتاب: تاریخچه زبان پارسی دری «واقعیت ها»

مؤلف: پوهاند دکتور محمد حسین یمین

ناشر: انتشارات کتاب، کابل

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

سال طبع: بهار ۱۳۸۲ خورشیدی

اقتباس: نشر و طبع به ناشر محفوظ است



فهرست مضامین

شماره	موضوع	صفحه
	مقدمه	۱
۱-	دوره باستانی زبانهای ایرانی	۸
۱-۱:	زبان اوستایی کهنترین زبان گروه شمالی ایرانی	۸
۱-۱-۱:	قدمت زبان اوستایی	۹
۱-۱-۲:	موقعیت جغرافیایی زبان اوستایی	۱۱
۱-۲:	زبان فرس باستان ، زبان گروه جنوبی ایرانی	۱۵
۱-۲-۱:	موقعیت زمانی زبان فرس باستان	۱۵
۱-۲-۲:	حوزه پیدایش و گسترش زبان فرس باستان	۱۸
۱-۳:	مختصر مقایسه زبان اوستایی با فرس باستان ، زبان	
	پارتی و پارسی دری	۲۲
۱-۳-۱:	واژه ها	۲۳
۱-۳-۲:	صامت مرکب	۲۵
۱-۳-۳:	مصوت‌های مرکب	۲۶
۱-۳-۴:	ترکیبات نحوی (عبارتها)	۲۷
۱-۳-۵:	اجزای جمله	۲۸
۲-	دوره میانه زبانهای ایرانی	۲۹

شماره	موضوع	صفحه
۱-۲	زبان پارتی parth (پرتوی) یا پهلوی اشکانی	۳۱
۲-۲	زبان پارتی «پرتوی» دنباله زبان اوستایی	۳۲
۳-۲	زبان پارتی «پرتوی» دنباله زبان فرس باستان نیست	۳۶
۴-۲	تداول زبان پارتی در کنار زبان یونانی در باختر	۳۸
۵-۲	زبان پارتی (پرتوی) وانتشار آن در فارس	۴۰
۶-۲	زبان پهلوی ساسانی دنباله و همچو شاخه زبان پارتی	۴۳
۷-۲	تفاوت زبان پهلوی ساسانی با زبان پارتی و پارسی دری	۴۸
۳-۳	دوره نوین زبانهای ایرانی	۵۶
۱-۳	زبان پارسی دری دنباله زبان پارتی (پهلوی اشکانی)	۵۸
۲-۳	زبان کوشانی (باختری، بلخی) ادامه زبان پارتی، مادر زبان	
	دری	۶۰
۱-۲-۳	کتیبه رباطک سنگان	۶۲
۲-۲-۳	کتیبه سرخ کوتل بغلان	۶۵
۳-۲-۳	کتیبه های هفتالی (کابلشاهان) روزگان	۶۹
۳-۳	چگونگی پیدایش زبان پارسی دری	۷۳
۱-۳-۳	باختر افق سپیده دم زبان پارسی دری	۷۷
۲-۳-۳	باختر و خراسان خاستگاه زبان پارسی دری	۸۴
۳-۳-۳	فلسفه نامگذاری زبان پارسی دری	۱۰۷
۴-۳-۳	حوزه های گسترش زبان پارسی دری	۱۱۹
۱-۴-۳-۳	گستره زبان و ادب پارسی دری درحوزه شرقی باختر	۱۲۰
۲-۴-۳-۳	گستره زبان و ادب پارسی دری درحوزه های شمال	
	غرب باختر	۱۳۲
۴-۳	ایران امروز و پاسداری از زبان پارسی دری	۱۴۰
	فهرست مراجع	۱۴۵



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

همان گونه که آریانای کهن یا خراسان دوره اسلامی و یا افغانستان امروز مهد پیدایش و باش مدینتها در منطقه بوده در بستر این مدینتها زبان و ادبیات ایریانی که وسیله انتقال نگهداشت و گسترش تمدنها میباشد نیز نخستین بار در همین سرزمین هستی یافته و به نواحی ما ورائنهر، فارس و عراق عجم پخش و نشر شده است.

در مورد زبانهای ایریانی و تاریخ زبان پارسی د ری چندین اثر توسط محققان ایرانی، هندی، تاجکستانی و مستشرقان نگاشته شده است در این آثار حقایق تا اندازه بی از نظر انداخته شده بعضاً به جای اصل به فروعات توجه و ارزش قایل شده یعنی فرع جای اصل را گرفته است چنانچه زبان اوستایی که منشأ و ریشه زبانهای ایریانی بدان تعلق مینگردد يك سو گذاشته شده و در مرتبه دوم قرار گرفته است، در عوض زبانهای ایریانی را بدون در نظر داشت واقعیت به فرس باستان ارتباط داده اند و در زبانهای دوره میانه اهمیت بیشتر به پهلوی ساسانی (فارسی میانه؟) داده شده این زبان را با چشم پوشی از واقعیت ها

واسطه تحول زبانهای باستانی به زبانهای نوین آرینی پنداشته اند ، روی همین تلاش اشتباه آمیز ، برخی از مستشرقان هم این راه را پیموده اند حالانکه حقایق چیز دیگری است بدین معنا که زبان اوستایی به هزاره یکم قبل از میلاد تعلق دارد و از سده نهم قبل از میلاد پایین تر نمی آید و اما زبان فرس باستان بعد از آن و به سده های هشتم و هفتم قبل از میلاد مربوط میشود ، زبان اوستایی با سانسکریت ارتباط نزدیک صرفی ، نحوی و واژه گانی دارد و هر دو قبل از فرس باستان وجود داشته اند ؛ هخامنشی ها اصلاً آریایی بوده و از ساحه زبان اوستایی که قبلاً وجود داشته یعنی از نواحی باختر به سوی غرب و جنوب فارس (عراق عجم) مهاجرت کرده و زبان ایریانی را از سرزمین آریانا به انجا برده اند .

از جانب دیگر با وجود تشکیل امپراتوری بزرگ توسط هخامنشی ها واقعاً زبان فرس باستان نتوانسته است زبان رسمی واداری هخامنشی ها قرار گیرد بلکه در سراسر قلمرو هخامنشی ، زبان آرامی از شاخه سامی ، زبان رسمی و اداری آنان بوده است . ؛ از همین جاست که به جز کتیبه هایی چند ، اثری مدون و مستقل از زبان فرس باستان به جا نمانده است و به دست نیست .

بعداً هم با تسلط یونانیان بر فارس و آریانا زبان رسمی واداری آنان زبان یونانی بوده است که باز هم فرس باستان در فارس مجال کار بردی پیدا نکرد .

به شهادت تاریخ پس از آنکه پارتهای بلخی (اشکانیان) دولت مقتدر یونانی را در باختر بر انداختند ، خود امپراتوری بزرگی از آریانا تا آسیای صغیر در غرب تشکیل کردند که مدت شش قرن از سده سوم قبل از میلاد الی سده سوم میلادی دوام کرد ؛ در همین مدت طولانی در سراسر امپراتوری پارتهای بلخی (اشکانیان) زبان پارسی

(پرتوی) به حیث زبان رسمی ، اداری ، دریاری و فرهنگی ترویج یافت .
پارتها پس از استقرار دولت مستحکم در باختر و نواحی آن از سال ۱۷۱ قبل از میلاد به بعد به جانب غرب آغاز به کشور کشایی کرده تیسفون را در کرانه غربی فارس مرکز زمستانی خود برگزیدند ، از انجایی که در عصر پارتها زبان رسمی و اداری زبان پرتوی (پهلوی) بود بازهم زبان فارس باستان امکانیت ترویج و تداول نیافت .

زبان پرتوی (پهلوی) پس از سقوط پارتها توسط ساسانیها در قرن چهارم میلادی و بعد از آن باهمان قدرت خود ادامه پیدا کرد ، چنانکه در کتیبه های ساسانیان نیز از آن کار گرفته شده است ؛ البته بعداً ساسانیان از جمله لهجه های پرتوی لهجه فارس را در قلمرو امپراتوری خود بیشتر معمول ساختند که نام پهلوی ساسانی را به خود گرفته است اما لهجه پهلوی ساسانی بعد از ظهور اسلام و کشور کشایی مسلمانان در فارس به نسبت نداشتن پایه مستحکم و کم مایه گی خود همان است که زبان عربی جای آن را فرا میگیرد .

از جمله لهجه های زبان پرتوی (پهلوی) لهجه شمال شرقی آن که در حقیقت لهجه خاستگاه زبان پرتوی بوده است پس از سقوط پارتها در بلخ و نواحی آن موجودیت خود را حفظ کرده در دوره های مختلف با پذیرش تحولات به نامهای زبان باختری ، بلخی و در عصر کوشانیان در اوایل عصر میلادی به نام زبان کوشانی متداول بوده است سرانجام تحولات در لهجه شمال شرقی پرتوی زمینه ظهور پرتوی جدید پا پارسی دری را مساعد ساخته است که کتیبه های سرخ کوتل بغلان ، ریاطک سمنگان ، سنگ نیشته های روزگان و سرود کر کویه سیستان از آثار بازمانده آن میباشد به دنبال آن در اوایل اسلام در نواحی باختر و

آمودریا آثاری از زبان پرتوی جدید یا پارسی دری به صورت پراکنده باز مانده است.

که نمونه های آن عبارت است از ترانه ابن مفرغ ، کودکان بلخ ، باد سمرقند و جمله هایی منشور در موارد مختلف.

اما با انتشار زبان عربی در باختر و خراسان زمین و عام شدن آن باز هم از همان آغاز به ویژه در قرن سوم هجری زبان پرتوی دری یا پارسی دری بنابر داشتن بنیاد نیرومند به شکل يك زبان متكامل سر برآورد ؛ چنانکه اشعار بسیار برازنده و عالی حظلهء بامغیسی ، محمود وراق هروی ، شهید بلخی و سخنوران دیگر شاهد این مدعا است ، در سده چهارم هجری یعقوب لیث صفار است که زبان پرتوی یا پارسی دری را همچو نیاکان خوش به حیث زبان رسمی و اداری قرار میدهد ، شعرای زیادی از قبیل وصیف سکزی ، مخله سکزی ، بسام کرد خارجی ، ابوسلیک گرگانی و ده ها سخنور دیگر مربوط به عهد صفاری و سامانی از نماینده گان معروف این زبان میباشند ، و در دوره غزنویان صدها اثر و صدها شاعر و ادیب در این زبان در افغانستان امروز به منصه ظهور میرسند .

در قرن پنجم و ششم الی سده هفتم است که این زبان به سوی فارس و عراق عجم راه میکشاید ، چنانکه قطران تبریزی ، غضایری رازی ، سعدی شیرازی و حافظ از شعرای متقدمی اند که در فارس آثار خود را به زبان پرتوی نو یا پارسی دری به جا گذاشته اند .

بدین گونه دیده میشود که زبان های ایرانی برای سومین بار باز هم از شرق به سوی غرب از باختر و خراسان به سرزمین فارس و عراق عجم منتشر میگردد .

البته در مرحله اول زبان اوستایی است که از آریانا به جانب غرب آن نفوذ میکند و در مرحله دوم زبان پرتوی (پهلوی اشکانی) میباشد که از باختر و نواحی آن به طرف غرب به فارس و عراق عجم پخش گردیده است.

بنابراین گسترش زبان پارسی دری از آریانا و خراسان به سوی غرب به فارس و عراق عجم مسأله یی طبیعی و تاریخی است؛ ازین همه بر می آید که خاستگاه اصلی زبانهای ایریانی همواره مرکز آریانا بلخ و نواحی آن بوده است و این واقعیتی است غیر قابل انکار.

باید گفت که نام پارس، پارسه در جنوب ایران امروز نیز توسط مهاجران آریایی در اعصار کهن از پارتیه (پارثیه) در شمال غرب باختر به سوی عراق عجم و جاگزین شدن در انجابه آن ناحیه داده شده است؛ یعنی کلمه پارتیه (پارثیه) که با آن مهاجران انتقال کرده به تدریج پارثه و پارس شده است.

کلمه پارثوه نیز که از ریشه پارتیه و پارثیه مشتق شده است شکل نسبتی آن پارثوی بود که بعداً پهلوی گردیده است؛ زیرا در زبانهای ایریانی تبدیل /ر/ به /ل/ و ابدال /س/، /ث/ به /ه/، /پک/ حادثه عادی بوده است؛ مثلاً نیلوفر - نیلوفل - سوراخ - سولاخ، دیوار - دیوال

....

و یا سند - هند، مشست - مهست و مثره - مهر

بنابراین پوئوی تبدیل به پلهوی گردیده بعد آبا تقدیم و تاخیز حروف /ل/ و /ه/ شکل پهلوی را به خود گرفته است؛ بدین گونه پرتوی ها (پارثها) پهلوی ها گفته شده و زبان پرتوی زبان پهلوی نامیده شده است گرچه زبان پارسی دری به ریشه پرتوی ارتباط میگرد؛ اما بنابر رابطه

داشتن بعدی با اصطلاح پهلوی شکل متحول پرتوی، درادوار اخیر هم بار
ها به زبان پارسی دری اصطلاح پهلوی به کار برده شده است:

فردوسی در آغاز داستان رستم و سهراب:
که داند که بلبل چه گوید همی
به زیر گل اندر چه موید همی
نگه کن سحرگاه تا بشنوی
ز بلبل سخن گفتن پهلوی
همو بگفت:

گشاده زبان و جوانیت هست
سخن گفتن پهلوانیت هست

نظامی:

به هرای گنجش چو پدram کرد
به پهلوی زانش هری نام کرد

فرخی:

در فضل و گوهرش نتوان یافتن کنون
مدح هزارساله به گفتار پهلوی

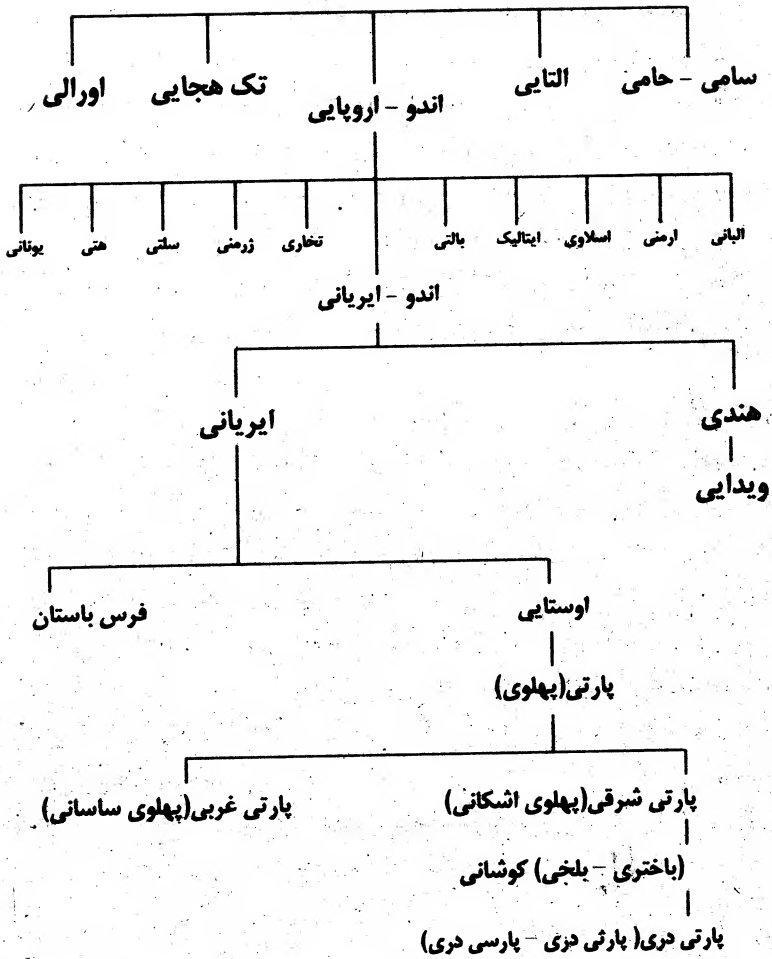
مسعود سعد:

بشنو و نیکو شنو نغمه خنیا گران
به پهلوانی سماع به خسروانی طریق

حافظ:

مرغان باغ قافیه سنج اند و بذله گوی
تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

خانوادهٔ زبانها



جامی در سده نهم هجری:

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی

به هر حال در این رساله جهت حراست و پاسداری از افتخارات فرهنگی ، هوت ملی حق مسلم کشور افغانستان امروز ، خراسان دوره اسلامی و آریانای کهن با دلایل و شواهد دقیق و روشن ثابت شده است که منشأ و ریشه زبان پارسی دری پهلوی اشکانی (پرتوی) و خاستگاه آن سرزمین باختر بوده است ؛ پهلوی اشکانی خود مولود بلا فصل زبان اوستایی میباشد زبان میدی و فرس باستان هم ما خود از زبان اوستای بوده به مثابه گویشی ازان است ، و زبان فرس باستان هیچگاهی حیثیت زبان رسمی ، اداری و درباری رانداشته جز آنکه چند کتیبه با آن نگاشته شده است ، همچنان زبان پهلوی ساسانی ریشه در پهلوی اشکانی داشته لهجه یی از ان زبان میباشد .

در فرجام باید گفت که زبان پارسی دری این زبان نو ایرانی بنا بر تعلق ریشه وی خود به زبان پرتوی به نام پارسی موسوم شده است و از آنجایی که این زبان در مرحله قبلی خود در عصر پرتوی ها از قرن سوم قبل از میلاد الی قرن سوم میلادی در مدت شش قرن و سپس در عهد کوشانیان زبان درباری و رسمی بوده است و نیز آنگاه پس از تکوین آن به زبان نو ایرانی (پارسی دری) در عصر صفایان ، سامانیان ، غزنویان ، غوریان ، تیموریان هرات تا امروز برای مدت یک هزار و یکصد سال به حیث زبان درباری ، رسمی و علمی به کار گرفته شده است به پارسی دری موسوم گردیده است .

پوهاند دکتور محمد حسین یمین

خبر خانه ، قوس ۱۳۸۱

۱- دوره باستانی زبانهای ایرانی

۱-۱: زبان اوستایی کهن ترین زبان گروه شمالی ایرانی آشکارا است که کهن ترین شکل زبان آریاییان در سرود های ویدی انعکاس یافته است و آن زمانی است که آریاییان در (۱۴۰۰ ق . م .) در مرحله حیات مشترک در شمال رود خانه ، آموزنده گی میکرده اند .

البه از شمار چهار (ویدا) یعنی ریگویدا ، سامویدا ، اتهر ویدا ، ویجورویدا ؛ نخستین آن (ریگویدا) از نگاه تاریخ قدامت بیشتری دارد و در آن نامهای قبایل ، رجال تاریخی و اعلام جغرافیایی آریانای باستان باز تاب یافته است ، این زبان قبلی آریا بیان پس از مهاجرت به جنوب آمو دریا و اطراف هندوکش توسط برهنهای ایرانی به شمال غرب هند برده شد که ریشه و پیشینه زبانهای هندی را تشکیل داد .

و اما آریاییانی که در ساحه مرو ، بلخ ، هرات و اطراف هندوکوه جاگزین شدند زبانی را به کار برده و انکشاف دادند که معروف به زبان اوستایی میباشد (۱) .

برای اینکه زبان اوستایی نخستین منشاء و منبع عده یی از زبانهای ایرانی و از جمله زبان پارسی دری را تشکیل داده است و این زبان در ردیف زبانهای شمال شرقی فلات ایران قرار دارد ، دونکته مهم

(۱) امعین ، مزد یسنا ، ج ۱ ، تهران ۱۳۵۵ ، ص ۸۷ ، باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول برگردان صدیقی و روشن رحمن ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۳ ، ص ۸۷ .

را باید در نظر داشت : زمان و محل ظهور زردشت ، و در وابسته گی به آن و اقصیهای بزرگی که تاکنون عمداً در پرده ابهام نگهداشته شده بود روشن میگردد ، بدین گونه ارتباط مستقیم زبان پارسی دری (پارثی دری) به زبان پارثی (پارثوی ، پهلوی اشکانی) و تعلق مستقیم زبان پارثی به زبان اوستایی واضح شده در نتیجه این باور تایید میگردد که زبان پارثی (پارثی ، پهلوی اشکانی) و دنباله بلا فصل آن یعنی پارسی دری (پارثی) به گروه زبانهای شرقی ایرانی شامل است .

۱-۱-۱ : قدمت زبان اوستایی :-

در واقعیت امر زبان اوستایی که شکل نوشتاری آن در کتاب اوستا به ویژه بخش گاتها (گاتاها) ارایه شده است تاریخ آن به هزاره یکم قبل از میلاد و حتی به قول برخی از مؤرخان به (۱۲۰۰ ق.م) تعلق میگیرد .

گرچه یونانیان قدیم عصر زردشت را بسیار با لایبره اند ، چنانکه خانتوس (xontos) << ۵۰۰-۴۵۰ ق.م >> ارستو (Aristotiles) ، ادوخوش (Eudoxus) و هر مو دوروس (Hermodoros) زمان زردشت را شش هزار سال قبل از میلاد تخمین میکنند (۱)

اما این حد سیات مشکوک به نظر می آید ، آنچه که با در نظر گیری دلائل تاریخی و تدقیق در زبان گاتاها و قراین دیگر میتوان در مورد اظهار کرد اینست که به عقیده برخی ها زمان زنده گی زردشت از ۱۱۰۰ ق.م پایانتر نیست یعنی که زردشت میان سده های یازده و هشتم قبل از میلاد میزیسته است. (۲) از اینکه قدمت زبان اوستایی را

(۱) معین ، مزد یسنا و ادب فارسی ، ج ۱ ، ص ۸۴ ، غلام سرور ، تاریخ زبان فارسی ، کراچی ، ۱۹۶۲ ، ص ۱۹ .

(۲) ویدین کونین ، ۱۹۶۵ و ص ۶۶ (به نقل از باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کابل ، ص ۷۷ : معین ، مزد یسنا ، ص ۸۷ ، ص ۱۷۷ ، محسن ابوالقاسمی ، زبان فارسی ، تهران : نشر هرماند ، ۱۳۷۵ ، ص ۱۶ .

در حوالی هزاره یکم قبل از میلاد ، میان سده یازدهم و هشتم قبل از میلاد تثبیت کرده اند این زبان نخستین زبان ایریانی بوده و از آنجا که آثار مدونی از آن به جا مانده است و اقصاً میتواند به حیث ریشه و پیشینه سایر زبانهای ایریانی ، بالتوبه در دوره باستان ، میانه و نوین مورد پژوهش قرار گیرد .

گرچه مادهای آریایی در همین حدود از شرق بحیره خزر ، و نواحی قفقاز به شمال غرب فلات ایریان رفته اند و دولت مقتدری را هم در همدان (اکباتان) بنیاد نهادند چون در این منطقه مردمان غیر آریایی یعنی سلطنت عیلام (آئوریا) مسلط بودند ، زبان مادها بنابر اقتدار زبان عیلامی مجال ترویج پیدا نکرد ، چنانچه به جز چند اسم خاص شاهان آنان از زبان مادی جزئیترین اثری به جا نمانده است (۱) از جانب دیگر یکی از اقوام دیگر آریایی به نام پارتیه (پارته) در همان سده هایی که زبان اوستایی مسلماً رواج داشته و دارای اثر مدون و موجود بوده است از همین ساحه از جنوب شرق بحیره ، خزر به جنوب غرب فلات ایریان ، کنارخلیج فارس وارد شد و نام خود را به آن جا داده آن ناحیه موسوم به پارسه گردید که در یونانی باستان Persia, Persida, در فرانسوی Perside, Perse گفته شده است (۲).

پارسه (فارس) نیز در آغاز تا (۶۰۶ ق.م) تحت سلطه آئوریا

(۱) خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۵۵ ، ص ۲۰۱ ،
 ارانسکی ، زبانهای ایرانی ، ترجمه علی اشرف صادقی ، تهران : نشرسخن ،
 ۱۳۷۸ ، ص ۴۶ ، غفوروف ، تاجیکان ، ص ۹۷ .
 (۲) ارانسکی ، زبانهای ایرانی ، ص ۴۶ .

بوده که طبعا زبان آنان هم متأثر از زبان عیلامها بوده است (۱)
چنانچه پس از بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی های فارس ظاهراً روابط
اداری شان با زبان و خط آرامی (میخی) صورت میگرفت (۲)
یعنی زبان رسمی و اداری هخامنشی ها زبان آرامی بوده است .

۱-۱-۲ : موقعیت جغرافیایی زبان اوستایی :

در اینکه اوستا در نواحی باختر و به تعبیر دیگر در مرکز آریانی
کهن (افغانستان امروز) به میان آمده است و زبان اوستایی از جمله گروه
شمال شرقی زبانهای ایرانی میباشد هیچگونه شك و تردیدی باقی
نیست . البته در این موضوع دلایل و شواهد زیاد و بسیار مستندی
وجود دارد که در زمینه برخی ازان در ذیل ارایه میگردد :

طوریکه پروفیسور داکتر غلام سرور رئیس قسمت فارسی دانشگاه
کراچی گفته است :

« آریانهای ایرانی و هندی مدتی در سفدو باختر باهم بوده اند بعد
هندیها از طرف کوه هندوکش به دره پنجاب سرازیر شدند و آریانهای
ایرانی متدرجاً و لایات افغانستان کنونی و سیستان و خراسان و نمرگان
را تا صفحه البرز وری اشغال کردند» (۳) از این نظر و عقاید اکثر
دانشمندان برمی آید که بعد از مهاجرت آریاییان به شمال غرب شبه قاره
هند ، در ساحه شمال غرب آریاناو یا شمال شرق فارس یعنی باختر

(۱) غلام سرور، تاریخ، کراچی: دانشگاه، ۱۹۶۲، ص ۲۵

(۲) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۲۰۳.

(۳) غلام سرور، تاریخ زبان فارسی، کراچی، ۱۹۶۲، ص ۲۰.

زردشت ظهور میکند و تبلیغات دینی خود را در اوستا در بخش اصلی و اول آن گاتها به زبان معروف به اوستایی تدوین و پخش میکند .

از جانب دیگر در یکی از نسکهای اوستا یعنی وندیدات که به طور کامل به جامانده است (۱). این نکته روشن شده است که اوستا در بخشی (بلخ) یعنی مرکز آریانا و نواحی آن پیدایش یافته است و در همین بخش از اوستا (درباب اول وندیدات) در قطار بهترین کشورها و ممالک ایجاد کرده. اهورامزدا گذشته از آریانم و بجه و سفد این منا طق ارزش اساسی دارد : ما اورویه (مرو) به معنای توانا و راستی پرست ، نیسایه میان بخدی و مرو ، هریوه (هرات) هوراخواتی (اراکوزیا ، سیستان) هیتومند (هلمند) گرگان و راغ (بدخشان) (۲)؛ و ازان برمی آید که در حدود (۹۰ فیصد) آن نواحی شامل ساحه افغانستان بوده و همه این ناحیه ها در شمال شرق فارس موقعیت دارد ، جایی که اوستا دران پیدایش یافته است ، در واقع اوستا به حیث محل ظهور زردشت و زبان اوستایی از محلی نام میبرد که میان اکسوس (آمودریا)

و اندوس (دریای سند) و درنگیانان (زرنج) واقع شده است ؛ طبیعی است که فصلهای نخستین وندیدات مشتمل بر نامهای نواحی و سرزمینهای ایجاد کرده اهورا مزدا ، از نظر جغرافیای تاریخی ارزش به سزایی دارد (۳).

بدین گونه اکثر محققان و اندیشه وران ، زردشت را اهل بخدی و

(۱) محسن ابو القاسمی ، رهنمای زبانهای باستان ایرانی ، ج ۱ ، تهران : نشر سمت ، ۱۳۷۵ ، ص ۷.

(۲) باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، کابل ، ۱۳۶۳ ، ص ۷۸.

(۳) مهری باقری ، تاریخ زبان فارسی ، تهران : نشر قطره ، ۱۳۷۸ ، ص ۵۴ ؛ معین ، مزد یسنا و ادب فارسی ، تهران : دانشگاه ، ۱۳۵۵ ، ص ۲۰۱.

پیدایش کتاب دینی اوستا را در همین ناحیه ، و درارتباط به آن زبان اوستایی را زبان شمال شرق ایران گفته اند ؛ قرار نظر هئنگ محتویات اوستا (گاتها) نشان میدهد که متن اول اوستا در خوالی هرات و متون بعدی آن در نواحی سیستان به وجود آمده است (۱) و ملز نیز عقیده دارد که زردشت از اهل شرقی فارس و از بلخ و سیتان بوده است (۲)

ویلهلم گیگر (Wilhelm Geiger) خاورشناس معروف آلمان هم به استناد اعلام جغرافیایی اوستا (یشتها) داستانهای پهلوانی شاهان آریایی را در مشرق فارس در آریانا (بخدی و سیستان) میدانند ؛ همچنان کرستن سن گفته است که پارثوها (پارتها) که به مغرب فلات ایران رفتند از همکیشان شرقی خود جدا شده و حتی در زبان شان که منشأ آن شرقی بوده تغییراتی حاصل گشت اما زبان شرقی ایرانیانها که گاتها و یشتها بدان سروده شده بود به حال خود ماند (۳)

هر تسفلد (Hertzfeld) نیز سرزمین اصلی زردشت را در ساحه شمال غرب افغانستان یا شمال شرق فارس جسمجو کرده محل آن را سیستان تعیین کرده است و گوید که قرارپیش بینی کیش زردشتی مو عودهای سه گانه این آیین یعنی هوشید ، هوشیدر ماه و سوشیانس از ناحیه سیستان آشکار خواهد شد ؛ پروفیسور بشونست فرانسوی در کتاب خود به نام " آیین پارسها " با توجه به شاهکارهای یونانی که در ۱۹۲۹ در فارس انتشار یافت ثابت کرده است که هخامنشی ها زردگشتی نبودند بلکه به آیین آسیایی قدیمی معتقد بودند. البته در موضوع انتساب زردشت به نواحی بلخ و نیز متن

(۱) هئنگ ، ۱۹۵۱ ، « به نقل از تاجیکان ، کابل ، ص ۸۸ ».

(۲) mills . I.H., The Zand , avesta , pxx vili.

(۳) کرستن سن ، مزدیسنا در ایران قدیم ، ترجمه صفا ، ص ۱۳-۱۹.

نمونه هایی از متن اوستا

از گاتها

یسن ۴۵: ۱-۲

موعظه های زردشت به دومینو

۱. سچ (دروغ) نکرده باشی. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.
و دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.
و دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.
و دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.
و دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.

۲. سچ (دروغ) نکرده باشی. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.
و دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.
و دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.
و دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.
و دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو. دروغ نگو.

ترجمه یسن ۱،۴۵

اینک سخن می گویم، هان ای کسانی که از دور و نزدیک فراهم آمده
خواستار آموزش دین راستین هستید، گوش فرا دهید و سخن مرا بشنوید
و به یاد بسپارید! گفتار من آشکار و هویدا است:

مباد که آموزگار بد - آن دروغ پرست که (مردم را) با زبان خویش به
کیش بد فرا می خواند - زنده گی را دیگر باره تباه کند.

اوستا و زبان اوستایی به این ساحه، آثار زیادی تدوین و طبع شده است (۱) : از مؤرخان قدیم یونان و روم اینها همه معتقد بوده اند که زردشت اهل بلخ و از مشرق فارس بوده است : سفالیون ، تیون (Theon) یوستین (Justin) آرنوبیوس (Arnobius) ایوس بیوس (Eusbius) اپی فانوس (Epiphanius) مارسیلینوس

(Marcellinus) آروسیوس (Arosius) آگوستین

(Augustine) اسیدوروس (Isidorus) هوگودوس

ویکتور (Hugodes victore) به گونه فشرده انتساب زردشت

به حوالی بلخ و نواحی هرات و سیستان و ارتباط زبان اوستایی به شمال

فلات ایران را دلایل ذیل روشن میسازد :

۱- گشتاسپ بلخی حامی زردشت و آیین وی ،

۲- تأیید متون زردشتی ، کتابهای پارتی (پهلوی) و منابع

اسلامی بر قلمرو گشتاسپ در نواحی بلخ و سیستان .

۳- وقوع جنگهای مذهبی میان گشتاسپ حامی زردشت و

تورانیاں شمال آمودریا در نواحی بلخ .

۴- وقوع آتشکده نه در بلخ که لهراسپ پدر گشتاسپ

پس از انصراف از سلطنت بدانجا متزوی شده بود .

۵- قدمت زبان اوستایی بر زبان فرس باستان در پارثه

(پارسه) .

۶- اشاره به اعلام جغرافیایی اوستا از شرق به غرب تاری..

(۱) ر.ک. جواد مشکور ، زادگاه زردشت «مجله وحید ، شماره ۱۸ ، ۱۳۵۲

ص ۸۲۳ ؛ کاظم رجوی آذر بایجان گهواره زبان ایرانی « مجله ارمغان شماره ۱۱-۱۲ ، ۱۳۵۴ ، ص ۶۵۹ ؛ ' Miuler , Early religeos poetry of persia , 1911 , p. 80.

۷- تذکر اوستا تنها به جغرافیای نواحی بلخ و سیستان و عدم تذکر اعلام جغرافیای پارسه در آن.

۸- بنابر تایید برخی از منابع بر زر دشتی نبودن هخامنشی ها.

۹- تایید عده زیاد نویسندگان، محققان و مؤرخان یونان و روم بر زادگاه زردشت در بلخ و نواحی آن.

۱-۲: زبان فرس باستان زبان گروه جنوبی ایرانیان

زبان فرس باستان به باور محققان زبانشناس از جمله زبانهای جنوب غربی فلات ایران به شمار آمده است؛ در مورد اینکه زبان اوستا اصل و ریشه و زبان فرس باستان منشعب از آن و محتمل لهجه‌یی از آن بوده است و از جانب دیگر اینکه زبان پارتی (پرتوی، پهلوی اشکانی) و بالئویه زبان پارسی دری (پارثی دری) به زبان فرس باستان نه بلکه به اوستا ارتباط می‌گردد؛ باید به دو نکته مهم یعنی به زمان و محل پیدایش این زبانها جدا توجه کرد.

۱-۲-۱: موقعیت زمانی زبان فرس باستان

هنگامیکه در بلخ، هرات و سیستان محور قلمرو حکمروایی آریاییان در اوایل هزاره یکم قبل از میلاد، زردشت کیش معروف خود را عرضه داشت و گشتاسب شاه آریاییان آن را پذیرفته در پخش آن سعی قام کرد، در غرب و جنوب غرب فلات ایران عناصر غیر ایرانی یعنی آئورها و عیلامها تسلط داشتند (۱) در همین زمان دولت مستقلی در فارس قبلی و ایران امروز وجود نداشت.

(۱) باهاجان غفوروف، تاجیکان، برگردان صدیقی و روشن رحمن، کابل، ص ۹۷؛ غلام سرور، تاریخ زبان فارسی، کراچی، ۱۹۶۲، ص ۲۴.

اگرچه در اوایل هزاره قبل از میلاد مادها یکی از اقوام آریایی از شرق بحیره خزر به غرب فلات ایران وارد شدند اما از انجایی که عیلامها در آن نواحی کلاً مسلط بوده و آن ناحیه تحت نفوذ کامل مدنیت غیر ایرانی قرار داشت مادها از تأثیر آن مدنیت و فرهنگ بیگانه بر کنار مانده نتوانستند و مجال آن را نیافتند تا به استقرار و پخش زبان و مدنیت خود توفیق حاصل نمایند؛ حتی در ربع دوم قرن هفتم قبل از میلاد که مادها موفق به تشکیل دولت شاهی ماد شدند آنگاه هم امکان ترویج و تعمیم زبان و فرهنگ خود را نیافتند به همین سبب است که از مادها آثاری به زبان آنان به جا نمانده است جز نامهای خاص يك عده از شاهان ماد در مکتوباتی به زبان یونانی، لاتینی و مصری (۱)

در اواسط سده ششم قبل از میلاد (۵۵۰ ق. م) هخامنشی های فارس دولت ما را بر انداختند و امپراتوری بزرگی را در فارس (پارثه، پارسه) بنیاد نهادند، اما زبان فرس باستان همچنان تحت تأثیر زبان عیلامها مانده مجال انکشاف نیافت؛ گذشته از آن علت دیگری هم در عدم رشد و حتی در تضعیف زبان پارسها نقش داشته که عبارت بوده است از ایجاد فاصله میان زبان پارسها و زبان اوستایی در امتداد چندین

(۱) مهری باقری، تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر قطره،

۱۳۷۸، ص ۲۲: محسن ابوالقاسمی، راهنمای زبانهای باستانی ایران

ج ۱، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۵، ص ۴.

قرن، زیرا زبان پارسیها در پارسی امکانیت آن را نیافت که با اصل خود زبان اوستا ارتباط خود را نگهدارد و آنهم به دو سبب: نخست آنکه پارسی خود از محدوده اصلی آریانا جدا افتاده و میان پارسی و آریانا سرزمینهای بی آب و علف کویر نمک، کویر لوت مناطق نیمه صحرایی حایل شده بود (۱) دودیکر آنکه هخامنشی ها هنگامی که امپراتوری بزرگی را (۵۵۰-۳۳۰ ق. م) بنیاد نهادند به کیش زردشتی پیوستند (۲) بلکه به آیین آسیایی کهن معتقد بودند (۳) تا بد آنجا که بابلیها بنیانگذار سلسله هخامنشی را همچو پیامبری و یهودیان او را نجات بخش پنداشتند (۴) همین عوامل متعدد بوده است که زمینهء مجال نیافتن رشد و انکشاف زبان فرس باستان را فراهم آورد، و نتیجه آن شد که در این زبان اثر مدونی پدیدار نگردد؛ چنانکه از زبان فرس باستان به جز کتیبه های شاهان هخامنشی و نبشته هایی بر مهرها و ظروف اثر و متن جداگانه در موضوع مشخص به جا نمانده است.

گذشته از همه عدم فعال بودن زبان فرس باستان را همین کتیبه ها نشان میدهد بدین معنی که بنابر قدرت و حاکمیت زبانهای عیلام و آئور کتیبه های شاهان هخامنشی غالباً به سه زبان به فرس باستان، عیلامی و

(۱) ارانسکی، زبانهای ایرانی، ۱۳۷۸، ص ۴۷.

(۲) Beneunist, The, persian religion according to the cgeif Greek text, paris, 1929.

(۳) جواد مشکور، زادگاه زردشت «مجله وحید، شماره هفده، ۱۳۵۲، ص

۸۲۳».

(۴) بابا جان غفوروف، تاجیکان کتاب یکم، کابل، ص ۱۱۹.

اکدی حله شده اند (۱) حتی گویند که دولت هخامنشی زبان آرامی را به عنوان زبان رسمی در تمام دوران حکومت و در همه سرزمینهای متعلق خود به کار برده است و علاوه کنند که زبان آرامی گویشهای متعدد داشته و گویش ویژه امپراتوری هخامنشی به نام ((آرامی امپراتوری)) یاد شده است (۲) و پرویز خانلری گفته است که زبان عیلامی در مرحله سوم خود که به خط میخی نوشته میشد زبان رسمی شاهنشاهی هخامنشی قرار گرفت (۳) بنابر حقایق فوق زبان فرس باستان از چنان قدرت و مؤثریتی عاری بوده که پس از سقوط هخامنشی ها در (۳۳۰ ق. م) بتواند منبعی برای زبان پارسی (پرتوی) و یا زبانهای نو ایرانی شود و تأثیر بزرگی بر آنها وارد کرده باشد.

۱-۲-۲: حوزه پیدایش و گسترش زبان فرس باستان:

به قول ارانسکی مناطق غرب فلات ایران سرزمینهایی نیست که زبانهای ایرانی از آنجا به نقاط دیگری گسترده شده باشد؛ بر اساس منابع قدیمی خاور نزدیک در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد سرزمین ایران کنونی مسکن قبایل و اقوامی بوده است که زبان آنها نه به خانواده زبانهای ایرانی و نه به طور کلی به خانواده اندواروپایی تعلق داشته است، این اقوام عبارت اند از عیلامها (در دره های کارون و کرخه و خوزستان امروزی)، کاسی ها (بابلی - Kassu) و لولوبی

(۱) محسن ابوالقاسمی، رهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۱، ص ۱۱۰؛

مهری باقری، تاریخ زبان فارسی، ص ۴۴.

(۲) همانجا، محسن ابوالقاسمی، ص ۱۲۲؛ خانلری، تاریخ زبان فارسی،

ج ۱، ص ۲۰۳.

(۳) خاتاری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۱۸۳.

ها (Lulubi) در کوهستانهای ایران غربی، مانایی ها در جنوب غربی دریاچه خزر (۱) البته بعداً آریایی هایی به نام پارته (پارسه) در اوایل هزاره یکم قبل از میلاد از سمت جنوب شرقی در باچه خزر از نواحی بلخ از پارتیه (پارته، پارسه) به سوی جنوب غرب فلات ایران مهاجرت کرده در ساحه یی در کنار خلیج فارس سکونت اختیار کردند و در ارتباط به نام آنان محل زیست شان نیز پارسه گفته شد؛ بدین گونه واژه فارس، پارس، پارسی منسوب میشود به قوم پارت در شمال غرب نواحی با ختر، خاستگاه زبانهای ایریانی.

کلمه پارسه (Parsa) در یونان باستان persia, (persida) و به فرانسوی perse و Perside گفته شده است (۲) زبان فرس باستان در انتهای جنوب غربی زبانهای ایریانی در ایالت فارس ایران امروز پیدایش یافت، اما هنگامی که هخامنشی ها امپراتوری پر قدرت و وسیعی را از با ختر و حوزه سند تا معبر سوز در مصر مستقر ساختند (۵۵۰-۳۳۰ ق م) این زبان نتوانست زبان رسمی، علمی و سراسری را در پهنای دولت بزرگ هخامنشی ها به خود بگیرد؛ بلکه در کنار چند زبان دیگر و به صورت محدود به کار گرفته شد؛ چنانچه در لوحه های طلایی و نقره یی که از مقرآپا دانا در تخت جمشید پیدا شده است به سه زبان نقرگردیده: زبان محلی که همان فرس باستان است، دیگرزبان

(۱) ارانسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی شاد صادقی، تهران:

نشرسخن، ۱۳۷۸ ص ۴۵.

(۲) همانجا، ص ۴۶.

عیلامی (غیرایرانی) و سومی زبان بابلی (غیرایرانی) (۱) در متن این کتیبه ها ضمن اشاره به قلمرو حکمروایی هخامنشی ها تذکری از پارسه به حیث کشور نشده است بلکه گاهی که از نماینده گان محلات تذکررفته از پارسه در ردیف مادی ، خوزی ، پارتی ، هراتی باختری ، سفدی ، خوارزمی ، زرنگی ، رخجی ، گندهاری ، سکایی ، بابلی ، آتوری مصری ، مقدونی یاد گردیده است. (۲) بدین گونه آن گاه که از آثار بازمانده زبان فرس باستان سخن به میان می آید ، همچو يك زبان کتیبه یی در برابر محققان جلوه گر است و علت آن هم این بوده است که قسمت بیشتر قلمرو امپراتوری هخامنشی ها را سرزمینهای خاور میانه در غرب ایالت فارس احتوا میکرده است.

این نکته را چندین دلیل دیگر هم تایید میکند: یکی آنکه بعد از داریوش هخامنشی جانشینان او همه در ورودی (دروازه دخول) کتیبه ها را رویه غرب فارس قرار داده اند (۳) دیگر آنکه بنا بر علاقمندی هخامنشی ها به غرب فارس وعدم تمایل به گسترش فرهنگ اوستایی در کتیبه های فرس باستان نشانی از زردشت و امشا سپندان نیست. حقایق فوق بیانگر آنست که زبان فرس باستان کمتر مجالی داشته است تا موثریت زیادی بر دیگر زبانهای دوره میانه ایرانی به ویژه بر زبان پارتی (پارثوی) و زبانهای نو ایرانی به خصوص پرتوی دری (پارسی دری) پیدا کند و یا به حیث منبعی در پیدایش آنها به حساب آید.

(۱) علی سامی ، پارسه (تخت جمشید) ، تهران : اداره کل فرهنگ و هنر ۱۳۴۵ ، ص ۱-۲.

(۲) همانجا ، ص ۸۰.

(۳) پی یروکوک ، متن های فارس باستان ، عیلامی ، بابلی و آرامی ، ترجمه ژاله آموزگار ، نشر گالیمار ، ۱۹۹۷ (به نقل از مجله نامه فرهنگستان ، شماره هفده ، ۱۳۸۰ ، ص ۷۸) .

جدول الفبای پهلوی

حرف نویسی	پارتی / پهلوی اشکانی کتیبه یی	زبور پهلوی	پهلوی کتیبه یی	پهلوی کتابی
A	لا	لا	لا	لا
b	ل	ل	ل	ل
g	د	د	د	د/د
d	ز	ز	ز	د/د
E	ف	ف	ف	ف
w	و	و	و	ا
z	س	س	س	س
h	ن	ن	ن	ن
!	ک	ک	ک	
y	ی	د/و	و	د/د
k	ف	ز	ز	ز/د
i	ل	ل	ل	و
m	ک	ف	ف	ف
n	ل	ل	ل	ا
s	ک	ف	ن	د/و
O	ز	و	ز	ا
P	ز	ف	ف	و
c	س	س	س	د/و
Q	س	ف	ف	ف
r	ن	و	و	ا
i	ن	ن	ن	ن

عوامل اینکه زبان فرس باستان نتوانست حیثیت زبان مقتدری را کسب نماید و آن همچو زبان کتیبه یی در برابر پژوهشگران و باستان شناسان قرار دارد بسیار است ، اینک از این علل به گونه فشرده چنین میتوان یاد آور شد:

۱- تاثیر بیشتر زبانهای غیر ایریانی ، عیلامی و اکدی (بابلی و آشوری) بر زبان فرس باستان .

۲- اثر کنی زبان مادها بر فرس باستان هنگام قدرت مادها قبل از هخامنشی ها.

۳- قطع ارتباط از زبان اصلی ایریانی یعنی اوستادار دوره امپراتوری هخامنشی ها.

۴- دور بودن زمانی و مکانی قدرت هخامنشی ها از ساحه اصلی آریانا.

۵- رسمیت یافتن زبان غیر ایریانی در قلمرو امپراتوری هخامنشی ها.

۶- دلبسته گی هخامنشی ها با فرهنگ غیر ایریانی.

۷- اقتباس خط میخی از خطوط سامی رایج در بین النهرین در ثیت و ارائه زبان فرس باستان که سر انجام موجب پدیدهء هزوارش شد و تلفظ واژه ها را به درستی نشان نمیداد. (۱)

۸- تاثیرات فرهنگ دینی بین النهرین بر فرهنگ هخامنشی ها تا آنجا که شاهان هخامنشی مشروعیت ایزدی پیدا میکنند ، در حالیکه در

(۱) - محسن ابوالقاسمی ، رهنمای زبانهای باستانی ایران ، ص ۷۳ به بعد .

فرهنگ اوستایی شاهان با فره ایزدی ستایش شده اند. (۱)

۱-۳ : مختصر مقایسه زبان اوستایی با فرس باستان ،

زبان پارتی و پارسی دری:

در مورد ویژه گیهای دستوری زبان اوستا و فرس باستان کار علمی بسیار دقیق و همه جانبه امکان پذیر نیست، به نسبت آنکه از فرس باستان نظر به اوستا آثار بسیار کم و تنها نوشته های کتیبه یی به جا مانده است ؛ اما متن های اوستاحتی بخشهایی از سرود های خود زردشت (گاتها و قسمتی از یشتها) خیلی زیاد و به اندازه کافی مواد برای چنین پژوهش به دست میدهد.

از همین جاست که محققان در زمینه بررسی خصوصیات فرس باستان و زبان پارتی (پرتوی) به متون اوستایی مراجعه کرده به حل و شرح موضوع پرداخته اند.

پرویز خانلری نیز این نکته را به وضاحت تایید کرده گوید: (۱) تفاوت میان زبان پارسی و اوستایی منظم و تابع قواعد معین است؛ بنابراین هر جا که کلمه ای (یی) در متن های موجود پارسی (فرس باستان و پرتوی) یافت نشود از روی کلمه اوستایی میتوان پی برد که صورت آن کلمه در پارسی چگونه بوده است و چون از اوستایی متن های مفصل تر و واژه گان فراوان تری موجود است در مطالعه تاریخ تحول زبان فارسی از آن استفاده میشود. (۲)

از اینکه اینجا هدف اصلی توضیح این نکته است که زبان پارتی

(۱) پی یر لوكوك ، همان اثر (۱) مجله نامه فرهنگستان ، شماره هفده ، ص

۱۹۲.

(۲) خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، ج ۱ ، تهران : بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۸ ؟

ص ۲۴۲ .

(پرتوی ، پهلوی اثکانی) و پرتوی دری (پارسی دری) از ردیف زبانهای شمالی ایریانی بوده و ارتباط مستقیم به اوستا دارد از مقایسه بسیار فشرده و مختصر این زبانها ارائه همین موضوع میباشد. مقایسه زبان اوستایی و فرس باستان و بنابر منبع قرار داشتن آنها برای زبانهای دوره میانه و نو ، در چند زمینه به اختصار برزنی میشود:

۱-۳-۱ : بسا از واژه های معمول در زبان امروزی پارسی دری (پارثی دری) مطابقت کلی خود را از نگاه طرز ادا با ریشه آنها در زبان اوستایی نشان میدهد ، و معلوم میگردد که با وجود طی مراحل از طریق زبان پارثی (پرتوی ، پهلوی اثکانی) باز هم صورت اصلی خود را با اوستا حفظ کرده و بدین گونه همان طوریکه زبان اوستا و پارثی از زبانهای شمالی ایریانی محسوب میشوند پارسی دری نیز که ریشه در زبان پارثی و اوستایی دارد در گروه زبانهای شمالی ایریانی داخل میگردد.

ازاینکه در راه تکامل زبانهای باستانی از جمله اوستا ، و اولها (مصوتها) ی آخر اسمها می افتد ؛ مثلاً بخته (baxta) - بخت (baxt) و تنو (tanu) - تن (tan) میشود ، عده زیاد واژه های پارسی دری را مینگریم که به جز از این دگرگونی مستقیماً از زبان اوستایی به زبان پارثی (پرتوی ، پهلوی) و بالتوبه به زبان پارسی دری (پارثی دری) انتقال کرده اند ، اینک تعدادی از آن:

پارثی و پارسی دری

اوستا

اشتر

ustra

کف

kafa

تشت

tasta

دور	dura
سد (صد)	sata
دست	zasta
پدر	patar
دوش (dawis) دودن	tak
بخش	baxs
بر (bar) بردن	bar
ماه	mah
باد (۱)	vat

کلمه پائره امروز از جمله واژه های عامیانه و غیرفعال در نوشتار به شمار میرود ، اما این کلمه ریشه اوستایی داشته به شکل پائره / pao- ra / (۲) به معنای حفاظت در زبان دری حفظ شده و مورد کار برد دارد که طبعاً از اوستا از طریق زبان پارسی (پرتوی) انتقال یافته است و معنای حفاظت و پس اندازی برای آینده میباشد.

به همین گونه واژه چهره / cehra / بدون افتادن مصوت آخری راساً از اوستا به پارسی و سپس به پارسی دری منتقل شده و امروز مورد استعمال دارد ؛ همچنان کلمه دیگری که صورت خود را از اوستا به پارسی و بالاخره به پارسی دری حفظ کرده است واژه (پسر) است که در

(۱) ر . ک . محسن ابوالقاسمی ، راهنمای زبانهای باستانی ایران ، ج ۲ ، بخش دوم واژه نامه اوستایی ، تهران : نشر سمت ، ۱۳۷۶ ، ص ۹۵ .
(۲) آبان یشت ، بند ۶ .

اوستا شکل پثره / puora` / (۱) را داشته است حالا نکه این کلمه در فرس باستان شکل پچ / puc / را گرفته است. به همان گونه واژه (هاون) مستقیماً واژه هاونه / havana / (۲) از طریق پارتی (پرتوی ، پهلوی) به زبان پارسی دری (پارتوی دری) وارد شده است.

این همه دال برآن است که پارسی دری از طریق زبان پارتی (پرتوی) یعنی پهلوی اسکانی به اوستا و یا مستقیماً به اوستا ارتباط میگیرد.

۱-۳-۲: در زبان اوستایی صامت مرکب (کلستر) در آغاز واژه وجود داشته یعنی کلمه ها درآن بعضاً ابتدا به ساکن تلفظ میشده است ؛ مانند برادر / bradar / و امروز / baradar / یا / biradar / تلفظ میشود یعنی که صامت مرکب آغازی درآن شکسته میان دو صامت يك مصوت قرار گرفته است ؛ همچنین است فرمان / framana / که ابتدا به ساکن یا مصدر به صامت مرکب میباید ، امروز به شکل / farman / با جدا کردن صامت آغازی ادا میگردد . صامت مرکب آغازی در زبان دوره میانه نظر به نبودن نشانه های مصوت کوتاه واضح نیست اما در پارسی دری بعضاً امروز در بعضی کلمه ها با مطابقت به اوستا صامت مرکب آغازی تقریباً دیده میشود ؛ مثلاً جوان / jwan / پیاز / pyaz / و بعضی دیگر .

(۱) بسنا ۴۴ ، بند ۷ ؛ وندیدات ۳ ، بند ۲۵ .

(۲) وندیدات ۱۹ بند ۹ .

۱-۳-۳: مصوت (واکه) مرکب / ai / اوستا در دوره میانه در زبان پارتی به مصوت / e / یعنی (ی) مجهول تعویض میگردد که در زبان پارسی دری به صورت دوره میانه (پارتی) و نیز به شکل اصلی اوستایی یعنی به هر دو صورت موافق است که ارتباط مستقیم پارسی دری را به زبان پارتی و بالتوبه به زبان اوستا میرساند و اما در لهجه فارسی امروز ایران این مصوت مرکب به مصوت / i / یعنی (ی) معروف گفته میشود که با سلسله تحولات اوستایی، پارتی و پارسی دری موافقت ندارد؛ مثال:

اوستا	پارتی (پرتوی)	پارسی دری	پهلوی ساسانی
daeva	dev	dev	div
gaesa	ges	gaeso , ges	gis
gaioa	getik	geti	giti
xsaeta	sed	saed , sed	sid

همچنان مصوت (واکه) مرکب / au / در اوستا در دوره میانه به مصوت / o / یعنی / او / مجهول تعویض میشود و در دوره پارسی دری به صورت پارتی و هم به شکل اوستا به هر دو صورت ادا میگردد؛ بدین گونه باز هم ارتباط مستقیم زبان پارسی دری به پارتی و بالتوبه به اوستا روشن میشود؛ در حالیکه این مصوت در لهجه امروزی فارسی ایران به مصوت / u / یعنی / او / معروف گفته میشود؛ مثال:

اوستا	پارتی (پرتوی)	پارسی دری	پهلوی ساسانی
daosa	dos	dos	dus
gaosa	gos	gos	gus
gaospanta	gospand	gospamd	gusfand
raoca	roz	roz	ruz
raosna	rosn	raosan, rosan	rusan

۱-۳-۴: از نگاه ترکیب هم زبان پارسی دری بیشتر به ویژه گیهای زبان اوستایی و پارتی هم ماندی دارد و در همین زمینه های متشابه ، زبان فرس باستان تفاوت را نشان میدهد ؛ مثلاً امروز در زبان پارسی دری به صورت معمول بعضی از ترکیبهای نحوی یا عبارت توصیفی : مانند: خوب اسپ ، خوب کار ، خوب آدم و از این قبیل به صورت ترکیب صرفی یعنی واژه مرکب ادا میگردد ؛ چنین ترکیبها در اوستا هم دیده میشود که این موضوع ارتباط و نزدیکی زبان پارسی دری را با اوستا و گروه زبانها شمالی ایرانی نشان میدهد.

به حیث مثال در متون اوستایی آمده است: خوب شهریار /huxsaora/ یعنی شهریار خوب ، خوب اسپ /huaspa/ ، خوب دانا /hudana/ یعنی دانای خوب ، اندیشه مند خوب و یا بصیر.

در این ترکیبها برای از میان بردن نشانه اضافه صفت بر موصوف مقدم شده است و عبارت شکل ترکیب صرفی و کلمه مرکب را به خود

گرفته است ؛ این شیوه امروز هم بعضاً به صورت عادی مستعمل است و گفته میشود : خوب سخن ، بدعمل ، بدانسان..... این شیوه ترکیب در زبان پارتی (پهلوی ، پرتوی) هم معمول بوده چنانکه بعضاً ترکیب اضافی با تقدیم و تاخیر عناصر آن نشانه اضافه از میان رفته ترکیب نحوی شکل ترکیب صرفی را به خود گرفته است؛ چنانچه قرار سند

او رامان (نیسا) پارتها مالك زمين را بوم خواتای (بوم خدای)
 (۱) یعنی خدای و صاحب زمین میگفتند ؛ بر عکس از اینکه فرس باستان از اصل خود یعنی اوستا بدور شده، در آن عبارتهای اضافی بر خلاف اوستا و بنابر تاثیر زبانهای گروه سامی ترکیب اضافی غالباً به شکل (مضاف + نشانه اضافه + مضاف الیه) است ؛ به حیث نمونه شاه شاهان (در کتیبه تچره خامنشی ها) و هم شاه شاهان (در کتیبه اپادانای هخامنشی ها) به معنای (ملك الملوك) زبان عربی ، و این شیوه در آثار سلسله ساسانی هم دیده میشود ؛ مثلاً ارد شیر خود را شاه شاهان یعنی ملك الملوك گفته است (۲)

۱-۳-۵: گرچه نظم اجزای جمله در زبانهای کهن و میانه ایرانی تابع ضوابط ثابت و احدی نیست ، چنانکه در زبان پارسی دری (پرتوی دری) هم دیده میشود ؛ با این حال نظم عادی جمله چنین است که فعل در آخر جمله آید ؛ بعضاً هم دیده شده است که مفعول یا متمم فعل بعد

(۱) پیگو لوسکایا، شهر های ایران در روزگار پارتیان ، ترجمه رضا، تهران : وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲ ص ۱۲۸.
 (۲) همانجا ، ص ۲۲۳.

از فعل آمده یا گاهی هم فعل به ویژه در جمله های امری یا به غرض تاکید در اول جمله قرار گرفته است ، اما به صورت عادی در جمله ها فعل غالباً در پایان جمله قرار گرفته است ؛ مانند : خستم هو و اگر بایتا . (اوستا)

یعنی ((شهر یاری او گرفت))

و: اردون اذ اسواران فراج رسید هند. (کارنامه)

یعنی ((اردوان و سواران فرا رسیدند.))

بعضاً هم جمله بدون فعل معمول بوده است: چون ((بغ ورزکه ائورامزدا)) (زبان باستان)
یعنی خدای بزرگ اهورا مزدا.

« این دشت نیوک اذگور ایدروس » (دوره میانه) یعنی این دشت نیکو و گور اینجا بسیار . البته در آغاز زبان پارسی دری نیز جمله اینگونه می آمده : مثلاً در حدود العالم ، کابل ، ص ۳۵۳ « درازاء او فرسنگی اندر پهنا نیم فرسنگ » یعنی درازی او فرسنگی است و اندر پهنا نیم فرسنگ است . و یا : « جایی آبادان و با نعمت و بازرگانان » (حدود العالم ص ۳۸۳)

یعنی جایی آبادان است و با نعمت و بارز گانان است.

۲- دورهء میانه زبانهای ایریانی

زبانهای دوره میانه ایریانی به آن عده از زبانهای این خانواده به کار میروند که بر سر راه تحول زبانهای دوره کهن به زبانهای دوره نوین قرار گرفته اند ، تعیین تاریخ روشنی برای آغاز دوره میانه و ختم آن در

هر يك از زبانها دشوار است. از جمله زبانهای دوره میانه میتوان از زبان سفدی ، تخاری ، خوارزمی و از همه مهمتر پارسی (پرتوی ، پهلوی) را نام برد.

زبان سفدی شکل کهنی هم داشته و زبان متداول در سفد بوده و آن ناحیه یی است بزرگ در ما وراالنهر که مرکز ش شهر سمرقند بود ، در باره زبان سفدی برخی از مورخان عرب و نیز ابوریحان بیرونی تذکر داده اند. باز مانده زبان سفدی لهجه یغنابی است که اکنون در دره یغناپ واقع در میان سلسله کوههای زرفشان و حصار تاجیکستان بدان تکلم میشود.

زبان تخاری در سده های هشتم و نهم میلادی (قرن دوم و سوم هجری) در تخارستان رایج بوده بازبان ختنی پیوند نزدیک داشته است؛ تخارستان نامی است که از قدیمترین زمان بریکی از شرقی ترین

ولایتهای آریانا اطلاق میشده که هم مرز ولایات غربی چین بوده است ؛ زبان تخاری و ختنی هر دو زبان سکایی میانه خوانده شده است ، قبابل سکایی و تخاری در آغاز قرن دوم میلادی به آسیای میانه و افغانستان نفوذ کردند و زبان آنان یکی از زبانهای ایرانی میباشد. باید گفت که زبان تخاری به حیث یکی از شاخه های زبان اند و اروپایی در عصری کهنتر در همپایه گی زبان تخاری در ترکستان چین کشف شده است.

زبان خوارزمی نیز شکل کهنی داشته و در ناحیه خوارزم معمول بوده است شکل میانه این زبان تا حدود قرن هشتم هجری رایج بود و

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

خط اوستا

וְהָיָה חֶכְמָתוֹ אֶלֶף פַּעַם וְעוֹשֵׁה
 עֲמָלָה עֲמָלָתוֹ אֶלֶף פַּעַם
 אֲמִתּוּת עֲמָלָה אֶלֶף פַּעַם
 וְהָיָה חֶכְמָתוֹ אֶלֶף פַּעַם
 חֶכְמָתוֹ אֶלֶף פַּעַם
 חֶכְמָתוֹ אֶלֶף פַּעַם
 חֶכְמָתוֹ אֶלֶף פַּעַם
 חֶכְמָתוֹ אֶלֶף פַּעַם

خط «پارتي» (پهلوي)

[illegible]

خط (پارسی) دورہء ساسانی.

بعداً مغلوب زبان ترکی گردید ، از این زبان به وسیله کتاب آثار الباقیه ابوریحان بیرونی که مقداری از اسامی خوارزمی را در باره اعیاد ، نامها و روزهای ماهها آورده است اطلاعی به دست آمد و تحقیقات روی این زبان اکنون جریان دارد . از مهمترین زبانهای دوره میانه همانا زبان پارتی (پرتوی، پهلوی اشکانی) است که اساسی ترین وسیله ارتباط میان زبان اوستایی و پارسی دری (پرتوی دری، پارثی دری) میباشد.

۱-۲: زبان پارتی - parthi (پرتوی) یا پهلوی اشکانی :
اشکانیان بلخی در قرن سوم قبل از میلاد در شمال غرب بلخ . در حوالی نسا در دره خراسان به قدرت رسیدند و امپراتوری مقتدری را تا قرن سوم میلادی یعنی در طول شش قرن از بلخ و تخارستان در شرق تا اناتولی و روم در غرب و ازان سوی آمو دریا در شمال تا رود سند در جنوب تشکیل کردند.

پارتها تیره یی از قوم سکایی داهه و از نژاد آریایی بودند ؛ دولت پارت توسط ارشک (اشک) بلخی اساس گذاشته شد و به این سبب اشکانی گفته میشود.

اشک بلخی با برادر خود تیرداد از باختر به شمال غرب آن ، پارتیه رفته پس از کسب قدرت برای حصول آزادی کشور خود علیه دولت یونان باختری قیام کرد ، آنگاه دولت یونان باختری را که در راس آن دیودوتس قرار داشت سقوط داده به سوی جنوب شرق راندو در ۲۵۰ قبل از میلاد دولت پارتی (پرتوی) را در آریانا بنیاد نهاد (۱).

(۱) جواد مشکور و رجب نیا، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان ، تهران: دنیای کتاب ، ۱۳۶۷ ص ۱۰۷.

زبان پارتها همان زبان پارتی (پارثی parthi) و پرثوی بود که بعداً با ابدال واکها پهلوی شده است؛ زبان پرثوی یا پارتی خود دنباله زبان اوستایی است از طرف دیگر ریشه و پیشینه به اصطلاح پارسی دری و در واقع پارثی دری (parthi dari) را تشکیل داده است.

اینجا برای درک بهتر این حقیقت که زبان پارتی (پرثوی) دنباله زبان اوستایی است نه فرس باستان؛ همچنان برای توضیح این نکته که زبان پارسی دری منشأ آن زبان پارثی یا پرثوی میباشد نه فارسی میانه، موضوع را در وابسته گی به اوضاع و احوال پیدایش این زبانها با توجه به تاریخ و از دیدگاه کرونولوژی بررسی و تحلیل میداریم.

۲-۲: زبان پارتی (پرثوی) دنباله زبان اوستایی

زبان اوستایی کهنترین زبان بخش ایرانی شامل در زبان اندواروپایی است؛ این زبان پس از پیدایش زردشت در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد و ترویج کیش وی شناخته شده به نام زبان اوستایی شهرت یافته است.

دراینکه زبان اوستایی قبل از مهاجرت دسته یی از آریاییان به فارس از طریق جنوب شرق بحیره، خزر، وجود داشته و مقدم بر زبان فرس باستان بوده است هیچ تردیدی نیست چه زبان فرس باستان در فارس هنگام حکمروایی هخامنشی ها در نیمه سده ششم قبل از میلاد تداول داشته آنها نه به حیث زبان رسمی و اداری بلکه منحیث يك زبان محلی؛ در حالیکه زبان اوستایی چندین قرن قبل از آن در آریانا یعنی بلخ و حوالی آن (مرو، هرات و سیستان) سایر و دایر بوده و کتاب بزرگ و ارزشمند اوستا با آن نگارش یافته است.

گرچه برخی از محققان و مؤرخان با توجه و اهمیت دادن به خط از

اینکه در قرون بعدی در عهد پارتها دوباره به کتابت اوستا پرداخته شده است و بدین گونه اوستا را به اشتباه از مرتبه تقدیم بر انداخته اند (۱) اما بنابر معیارهای امروزی زبانشناسی و تعریف زبان به معنای خاص آن که : « زبان عبارت است از يك نظام سمبوليك صوتی برای افهام و تفهیم میان افراد » چون زبان اوستا با چنین نظام صوتی و گفتاری قبل از فرس باستان وجود داشته و من حیث يك زبان متکامل کتاب اوستا به وسیله آن بیان شده است و حتی طبق نظریاتی بر روی دوازده هزار پوست گاو که متن اصلی آن با فتوحات اسکندر مقدونی از میان رفت نگارش یافته بود (۲) و از خود خط داشته است ؛ پس نظر به قدامت موجودیت اوستا ، چه به شکل گفتار و سینه به سینه و چه به گونه نوشتار تقدمش تثبیت شده و حیثیت منبع اصلی بلودن آن برای سایر زبانهای ایریانی تاییدی انکار ناپذیر میباشد.

از جانب دیگر از اینکه به ویژه بخش گاتها و قسمتهایی از یشتها در قالب سرود هاوموزون بیان شده است ، این نکته بیانگر آن است که این زبان قرنهای قبل از عهد زردشت تکامل یافته و در عصر زردشت (اوایل هزاره یکم قبل از میلاد) کلاً مسلط و زبان همه گانی بوده است.

زبان اوستایی در دوره امپرتوری هخامنشی ها نیز رایج بوده است زیرا که هخامنشی ها با تسلط بر آریانا و ماوراءالنهر همان گونه که زبان سغدی ، تخاری و خوارزمی از دوره باستان به دوره میانه ادامه یافت زبان اوستایی هم که بنیاد مستحکمی داشته همچنان به حیث زبان

(۱) مهری باقری ، تاریخ زبان فارسی ، تهران : نشر قطره ۱۳۷۸ ، ص ۵۵ .

(۲) کهزاد تاریخ ادبیات افغانستان ، قسمت اول ، کابل : مطبعه عمومی .



بلاش سوم ۱۴۷ - ۱۹۱ میلادی



بلاش اول ۵۱ - ۷۷ میلادی



بلاش چهارم ۱۹۱ - ۲۰۸

بلاش اول ساهنشاه اشکانی دستور داد تا اوستای پراکنده را گرد آوری کنند و کتاب مدون سازند، او و برادرش تیر داد زردشتی مذهب بودند، این اقدام بلاش در واقع عکس العمل مغان و جامعه زردشتی آریاییان علیه هلینسم و یونانی مآبی بوده است. (تاریخ سیاسی، اجتماعی اشکانیان، تألیف و ترجمه جواد مشکور و رجب نیا، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص ۳۵۴)

همه گانی در ناحیه آریانا دوام پیدا کرد؛ چه تسلط هخامنشی ها در این ناحیه تنها منافع اقتصادی را احتوا میکرد، چنانچه ساتراپی خوارزم و سفد سالانه (۲۰۰) تالان و ساتراپی باختر سالانه (۳۶۰) تالان نقرهء بابلی به دربار هخامنشی ها مالیه میپرداختند. (۱) زبان اوستایی در عصر یونانیان باختر قطع نگردید بلکه من حیث زبان همه گانی در شمال ایران در کنار زبان یونانی همچنان تداوم پیدا کرد (۲) و بدین گونه بعد از سقوط دولت یونان باختری زبان اوستایی که در حدود تقریباً دو قرن معروض به تحول شده بود با به قدرت رسیدن پارتها در باختر و نواحی آن به نام زبان پارتی (پرتوی) زبان رسمی و اداری این حکمرانان گردید.

ارتباط زبان و فرهنگ پارتها را به زبان و فرهنگ عصر اوستایی از يك طرف سهم فعال گرفتن پارتها به برپایی آتشکده های زردشتی و از جانب دیگر توجه آنها برای نخستین بار به گرد آوری کتاب اوستا تایید میکند (۳) همچنان از اینکه در اوستا که به زبان کهن ایرانی نوشته شده از غرب فلات ایران به ندرت نام برده شده است و از اینکه زبان پارتی از همان آغاز در ساحه نفوذ زبان اوستایی به میان آمده است، این نکته واضح میگردد که زبان پارتی (پرتوی) بلا واسطه ریشه اوستایی داشته است. (۴) یعنی که سرنوشت زبان پارتی بدون شك با زبان اوستایی گره خورده است و حتی گویند که متنهای اوستا تا هجوم سکندر مقدونی

(۱) باباجان غفوروف، تاجیکان، کتاب یکم قسمت اول، کابل، ص ۱۰۷.

(۲) محسن ابوالقاسمی، راهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۱، ص ۱۲۱.

(۳) رقیه بهزادی، قومهای آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران: وزارت خارجه

۱۳۷۳، ص ۳۶.

(۴) کهزاد، ریخ ادبیات افغانستان، قسمت اول، ص ۴۱.

وجود داشته و توسط وی از بین برده شده است، بعدتر شاه اشکانی و بخش (بلاش) فرمان داد که متنهای اوستا را و آنچه به طور شفاهی میان موبدان زردشتی مانده بود جمع آوری نمایند. (۱)

اکثر دانشمندان وجود اوستا را در نیمه دوم عصر پارتها تأیید میکنند، بر اساس بعضی مدارک و اسناد پارتها که از (نیسا) به دست آمده دیاکونوف و لیو شیتث تخمین میکنند که در قرن اول پیش از میلاد در شرق دولت پارت متی حطی اوستا یا لا اقل قسمتی از آن وجود داشته است. (۲) اساساً متن اوستای رسمی ساسانی (قرن ۴-۷ م.) بر مبنای يك یا چند تحریر قدیمتر است که به زمان اشکانیان (قرن ۳ ق. م. - قرن ۳ میلادی) بر میگردد (۳). قارن هم بدان است که هنگام اشغال باختر توسط یونانیان زبان سفدی و باکتریانی زبان نوشت و خواند بوده است. (۴) طبیعی است که زبان باکتریانی همان زبان تحول یافته اوستایی بوده است که بعد تر آن را در زمان حکمروایی پارتها زبان پارتی (پرتوی) نامیده اند.

به قول بسا از محققان از اینکه زبان پارتی (پرتوی) نحوه شاعرانه داشته است این ویژه گی با همان نحوه ادبی و شاعرانه گاتهای اوستا همگونی دارد، همچنان با نحوه ادبی و شاعرانه آغازین عصر زبان پارسی دری (پرتوی دری).

(۱) دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، مترجم روحی اریاب، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۶۵.

(۲) دیاکونوف، لیو شیتث، ۱۹۶۶، ص ۱۵۳-۱۵۷ «به نقل از تاجیکان غفوروف ص ۷۲».

(۳) ازانمکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، ص ۵۱.

(۴) محسن ابرالقاسمی، رهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۱، ص ۱۲۱.

گذشته از این همه ، دلایل و شواهد زیاد دیگر نیز این نکته را که زبان پارتی و باختری یکی و دنباله زبان اوستایی میباشد ، تایید میکند . به قول اکثر دانشمندان از جمله رستارگویا زبان پارتی مأخوذه از قوم پرثو به نام زبان پهلوی شمالی معروف است و آن نام یکی از زبانهای باختری است (۱) و به قول خانلری قوم پرثو (پارت) بعد از استیلای یونا نیان از ناحیه شمال خراسان بر خاسته زبان آنان در قلمرو امپراتوری شان از قرن سوم قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی زبان رسمی واداری بوده است . (۲) در حالیکه قبل از آن در قلمرو هخامنشی های فارس زبان آرامی به حیث زبان رسمی واداری معمول بود .

۲-۳: زبان پارتی (پرثوی) دنباله زبان فرس باستان نیست
زبان فرس باستان زبان عصر امپراطوری هخامنشی ها که از نگاه تاریخ چند قرن بعد از زبان اوستایی و با مایه گیری از آن در فارس معمول شده بود هیچگاهی به حیث زبان همه گانی به طرف شرق گسترش پیدا نکرده است تا تصویری را به میان آورده باشد که از آن زبان پارتی زاده شده باشد و یا برآن تأثیری کرده باشد؛ بلکه چنان ذهنیتی نزدیک به واقعیت وجود دارد که زبانهای ایرانی از شرق به غرب راه پیدا کرده است . (۳) و متن اوستا بنابر وابسته گی به قلمرو اصلی و با ارتباط به زبان پارتی در مرحله نخست در زبان اشکانیان و پارتها (قرن سوم ق.م) باز نویسی شده است (۴) در دوره پارتها (پرثوی و اشکانیان) گرچه زبان (۱) رستارگویا ، دستور زبان فارسی میانه ، ترجمه شادان ، تهران: بنیاد فرهنگ ، ۱۳۲۷ ، ص ۲ مقدمه .

(۲) خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۲۵ .

(۳) اراسکی ، زبانهای ایرانی ، ص ۴۶ .

(۴) اراسکی ، زبانهای ایرانی ، ترجمه علی اشرف صادقی ، تهران ، ۱۳۷۸ .

ص ۵۱ ؛ اندریاس ، به نقل از کتاب ریشه شناسی ، محسن ابوالقاسمی ، تهران: نشر ققنوس ، ۱۳۷۴ ، ص ۴۹ .

اوستا بنابر پذیرش تحولات بیش از دو قرن مربوط به عصر سلوکیان و قبل از آن ، از کار برد به گونه همه گانی خارج شده بود و زمینه ایجاد زبان پارتی (پرتوی) به میان آمده بود بازهم مویدان زردشتی آن را می آموختند و بنابر همین آشنایی بدان ، ترجمه ها و تفسیر هایی از اوستا به زبان پارتی (پهلوی اشکانی) صورت گرفته است. (۱)

در حالیکه در دوره قبل از پارتها یعنی در عصر هخامنشی ها (۶۰۰ ق. م) در فارس زبان رسمی و اداری زبان آرامی بوده و همانگونه در انجا زبان آرامی تا نیمه دوم قرن اول قبل از میلاد ادامه داشته است ، البته در همین تاریخ است که زبان پارتی به حیث زبان رسمی واداری اشکانیان بعد از تسخیر تیسفون توسط مهر داد اشکانی در (۱۷۱ ق.م) به فارس انتشار می یابد و جای زبان آرامی را به تمامی میگیرد (۲)

پس چگونه زبان فرس باستان میتواند سرچشمه و ریشه زبان پرتوی (پارثی اشکانی) باشد؛ طوریکه تاریخ شاهد است هخامنشی ها در سال (۳۳۰ ق.م) درفارس به وسیله اسکندر مقدونی منقرض شدند و پارتها در شمال شرق فارس در پارثه در ساحه نفوذ زبان اوستایی قرار داشته و هنوز به فارس نرفته اند بنابراین هرگز زبان پارتی تحت تاثیر زبان فرس باستان در حالیکه زبان آرامی زبان رسمی و اداری هخامنشی ها بوده قرار نگرفته است.

پارتها خود بعد از استیلای هخامنشی ها با گذشت يك قرن تسلط

(۱) ژاله آموزگار و تفضلی ، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن ، تهران :

انتشارات معین ، ۱۳۷۵ ، ص ۲۸.

(۲) همانجا ، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن ، ص ۱۴.

سلوکیان بر فارس، به قدرت رسیده اند، آنها با داشتن زبان اصلی خود شان (پرتوی) بر فارس در حدود (۱۷۱ ق. م) مسلط شدند و زبان آرامی عهد هخامنشی را از میان برداشته به جای آن طوریکه قبلاً گفته شد زبان پارتی (پرتوی) را به حیث زبان رسمی و اداری قرار دادند؛ بدین گونه زبان پرتوی اشکانی (پارتی) دنباله زبان فرس باستان شده نمیتواند، بلکه منشا در اوستا دارد.

۲-۴: تداول زبان پارتی (پرتوی) در کنار زبان یونانی در باختر:

در عصر یونانیان باختری در آریانا زبانهای ایریانی میانه با وجودی که زبان یونانی ترویج پیدا کرده بود آنقدر ها تضعیف نشد که از ساحه کتابت و امور دولتی برکنار ماند، از جمله زبان پارتی (پرتوی) که دنباله زبان کهن ایریانی (اوستایی) بود در شمال شرق فارس در نواحی باختر و پارت به حیث زبان رسمی و اداری مورد کار برد قرار گرفت.

طوریکه محققان اشاره کرده اند در دوره یونان و باختری هیچ وقت یونانیان در باختر اقلیتی بیش نبودند بلکه اکثریت مردم اصلاً ایریانی بودند و همچنان به زبان یا لهجه ایریانی (زبان بازمانده از زبان اوستایی) سخن میگفته اند (۱) پس از مرگ سکندر (۳۲۳ ق. م) امپراتوری اومیان جنرالانش تقسیم شده یکی از جنرالان وی به نام سلوکوس در غرب فارس سلطنت بزرگ یونانی را اساس گذاشت که مرکز وی شهر سلوکیه در غرب دجله بوده است؛ البته یونانیان نواحی باختر پس از مبارزات دامنه دار و تحریک آریا بیان باختر بالاخره دولت یونان

(۱) رقیه بهزادی، قومهای کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران،

باختری را تحت فرمانروایی دیودوتوس قبل از (۲۵۶ ق.م) تاسیس کردند. (۱) درین هنگام نهضت‌های آزادی خواهی در آریانا قوت گرفت تا آنکه ارشک بلخی به پارت رفته اساس دولت پارتها را گذاشت ، بعد پارتها قسمتی از با ختر مانند مرگیانا (مرو) و ایریا (هرات) را تصرف کردند.

دولت یونان باختری آنگاه که پارتها (پرتوی ها) قدرت بیشتر پیدا کردند و بر همه نواحی بلخ مسلط شدند به طرف جنوب شرق انتقال یافته به ساحه هند نفوذ پیدا کرد.

همین وقت است که دولت یونان باختری به آیین بودایی متمایل شد؛ اما در باختر هنوز کیش زردشتی پا بر جا ماند. (۲)

ویدین گونه زبان باختری در واقع همان زبان پارتی دنباله زبان اوستایی تداول داشته است، چنانکه از هر گوشه و کنار زایرین به اینجا وارد میشدند .

البته این وقتی است که از زبان اوستایی در حدود پنج قرن سپری شده است و بنابر معروض شدن به تحولات زمینه ایجاد زبان پارتی (پرتوی) آماده گردیده است. باید گفت که زبان اوستایی در این عصر به گونه اصلی ان تنها توسط موبدان زردشتی به کار میرفته و آموخته میشده است. (۳)

(۱) باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، کابل ، ص ۱۴۶؛ رقیه بهزادی ، ص ۳۳.

(۲) غفوروف ، تاجیکان ، ص ۱۶۸.

(۳) ژاله آموزگار و تفضلی ، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن ، ص ۲۸.

۲-۵: زبان پارتی (پرتوی) و انتشار آن در فارس

پس از تسلط یونانیان بر باختر و رسمیت یافتن زبان یونانی در آنجا از طبعاً در باختر زبانی منحیث دنباله زبان اوستایی به نام زبان باختری معمول بوده است و آن طوریکه گفتیم واقعاً همان زبانی است که با استقرار دولت پارتی (اشکانی) در وادی خراسان، زبان پارتی پرتوی گفته شده است.

به نظر تارن زبان یونانی و زبان باختری (پارتی، پرتوی) باهم تأثیرات متقابل داشته است (۱)، البته زبان پارتی (پرتوی) شکل اصلی کلمه است و صورت پهلوی آن، گونه متحول و قسماً اشتباه بر انگیز آن میباشد یعنی واژه پهلوی شکل دوم پارتی و پرتوی است، بدین گونه که زبان پارتی/parthi/ نخست پرتوی گفته میشد از آنجا بی که /r/ در غالب موارد به /l/ تعویض شده؛ مثلاً دیوار - دیوال، سوراخ - سولاخ، و نیز/س، ث/ در بسا از واژه ها در پروسه تحول به /ه/ تبدیل یافته است؛ مثلاً سند - هئو، میشره - مهر (آفتاب)؛ پس پرتوی نخست به پلهوی مبدل شده آنگاه با تقدیم و تأخیر حروف صورت پهلوی را به خود گرفته است.

بنابراین واقعیت اینست که زبان پارسی از نگاه شکل کلمه منسوب است به پارتی (پارثی - parthi) و پرتوی که ریشه و منشا آن است؛ همان گونه که (پارسه) ناحیه جنوب غرب ایران امروز که پس از کوچیدن پارتها پیشتر از هزاره اول قبل از میلاد از شمال غرب باختر به آنجا آن نام را گرفته و بعداً پارسی و فارسی شده است.

در دوره اول سلطنت پارتها که اشك اول مؤسس اشکانیان ، برادرش تیر داد و اردوان پسر تیر داد بر اریکه قدرت قرار داشتند قلمرو پارتیان شامل ناحیه پارتیه در شمال غرب باختر (وادی خراسان = مرو و هرات) ونواحی آن بود ، پس از آن مهر داد قدرت را به دست گرفته شهر نیسا را در آن ناحیه به حیث پایتخت اعمار کرد (۱۷۱ ق . م) و به قدرت پارتها افزود ؛ از شهر نیسا اخیراً در جمله آثار دیگر تاریخی عهد پارتها در حدود بیست تکه سفالین که دارای نوشته هایی به زبان پارسی با حروف آرامی بود به دست آمده است. (۱) مهر داد پارسی بعد از (۱۷۱ ق.م) به جانب غرب به فتوحات علیه سلوکیان پرداخت ، پارتها در این پیشروی به طرف غرب نخست شهر اکباتان (همدان) و سرانجام شهر تیسفون به طرف چپ دجله را تسخیر کردند و آن را به حیث پایتخت تابستانی خود اعمار نمودند. یعنی که پارتها تا حدود (۱۷۱ ق.م) در ناحیه پارت دور از فارس حکمرانی کرده اند و زبان شان طبعاً پرتوی بوده است و هنوز فارس شامل امپراطوری آنان نشده بود .

با تقویت امپرتوری پارتها و ورود آنان به صحنه در فارس زبان یونانی که من حیث زبان مشترك عمومی (lingua franco) معمول شده بود تضعیف شده به جای آن زبان پارسی (پرتوی) به حیث زبان رسمی ، اداری و علمی پذیرفته شد. (۲)

به تعقیب آن حتی خط آرامی معمول در عصر امپراتوری هخامنشی ها ، نیز به تدریج معروض به تحول شده به صورت خط پارسی در آمد (۳).

-
- (۱) رقیه بهزادی ، قومهای کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران ، ص ۴۹ .
 (۲) خاندلرنی ، تاریخ زبان فارسی ، ج ۱ ، تهران : بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۵ ، ص ۲۵ ؛ رقیطیفه ابوبکر ، همانجا ص ۳۷ .
 (۳) ژاله آموزگار و تفضلی ، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن ، تهران : ۱۳۷۵ ، ص ۱۵ .

کشف کتیبه زبان پارتی در فارس پس از نفوذ پارتها از شرق بدانجا ؛ مثلاً کتیبه اردوان پنجم (۲۱۳ - ۲۲۴ میلادی) در شوش و حتی کشف کتیبه های شاهان اول ساسانی به زبان پارتی در فارس ؛ مانند : کتیبه های ارد شیر اول (۲۲۴ - ۲۴۱ میلادی) در نقش رستم ، کتیبه های شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۳ میلادی) در نقش رجب ، کعبه زردشت حاجی آباد ، کتیبه هرمز (۲۷۲ - ۲۷۳ میلادی) در نقش رستم ، کتیبه نرسی (۲۹۳ - ۳۰۲ میلادی) در پایکولی (در کردستان) و کتیبه های شهر دورا (از شهر های قدیمی سوریه) (۱) همه دال بران است که قرن ها پس از زبان فرس باستان و قبل از تداول پهلوی ساسانی زبان پارتی (پرتوی) به حیث زبان رسمی و اداری در سراسر امپراتوری آنان معمول بوده است و این زبان جای سایر زبانهای معمول در فارس به شمول زبان آرامی را گرفت .

زبان پارتی (پرتوی) که در آغاز در ناحیه خراسان و باختر به وجود آمده و با برپایی دولت پارت حیثیت زبان رسمی و اداری را گرفت ، در همین ساحه مبدأ زبان پارتی یعنی آریانا کوچکترین اثر نفوذ زبان فرس باستان دیده نشده است به دلیل آنکه هیچ کتیبه یی به زبان فرس باستان در این ناحیه به دست نیامده است در حالی که کتیبه هایی از سلسله هخامنشی هابه زبان فرس باستان در شوش ، همدان ، الوند ، بیستون و حتی در کانال سویز به دست آمده است.

۶-۲ : زبان پهلوی ساسانی دنباله و همچو شاخه

زبان پارتی (پرتوی) :

در قرن سوم میلادی در تیسفون یکی از اشکها ، پسر اردوان پارتی به حیث امپراتور پارتها بر اریکه قدرت قرار داشت در همین آوان فارسها به یاری اتحادیه های ضد پارتیان غرب فارس او را از قدرت بر انداختند و تیسفون را اردشیر اول ساسانی مرکز فرمانروایی خود قرار داد . (۱) از اینکه در دوره امپراتوری هخامنشی زبان آرامی زبان رسمی بوده نه زبان فرس باستان ؛ و از اینکه در مدت شش قرن امپراتوری پارتها زبان پارتی (پرتوی) زبان رسمی و اداری بود ؛ و از اینکه زبان فرس باستان چه در عصر هخامنشی ها و چه در دوره یونانیها و پارتها موقع تداول و ترویج نیافته است ؛ بنابراین در عصر ساسانیان زبان فرس باستان در موقعیتی قرار نداشت که بتواند منشأ و منبعی برای پارسی ساسانی قرار گیرد از همین جاست که در اوایل دوره شاهان ساسانی گتیبه ها به زبان پارتی (پرتوی) و شاخه یا لهجه یی از آن یعنی پارتی ساسانی ثبت گردیده است . (۲)

تا آنجا که حتی زبان دوره ساسانی به صورت کل پهلوی گفته شده است ، چنانچه هر نوع اثری را در عصر ساسانی و پس از آن پهلوی ، پهلوی خوانده اند و اجمال آثار دوره اخیر ساسانی در فارس را پهلویات نامیده اند . (۳) البته پهلوی نامیده شدن زبان پارسیک (پارسی ساسانی)

(۱) پیگولوسکایا ، شهر های ایران در روزگار پارتیان ، ترجمه رضا ، تهران

ص ۲۲۰ .

(۲) همانجا ، پیگولوسکایا ، ص ۱۵۳ .

(۳) تاوادیا ، زبان و ادبیات پهلوی ، تهران : دانشگاه ، ۱۳۴۸ ، ص

۱۲-۱۳ .

و اینکه در تکوین و ظهور زبان پهلوی ساسانی زبان پهلوی اشکانی (پرتوی) نقش اساسی داشته است این موضوع را دلایل و نکات ذیل روشن میسازد :

۲-۶-۱: محققان برانند که زبان پارتی (پرتوی ، پهلوی اشکانی) برای شرح نحوی زبانهای دوره میانه ایریانی مهم بوده است و پارسی ساسانی (پارسیک) از جمله شعبه آن است . (۱) ، چنانکه زلمان کتاب دستور زبان فارسی ساسانی (پهلوی ساسانی) را به استناد متون پارتی (پهلوی اشکانی) تدوین کرده است . (۲)

۲-۶-۲: زبان پارتی (پرتوی) آغاز دوره میانه زبانهای ایریانی محسوب شده است (۳) و حتی گویند که از قرن چهارم قبل از میلاد تا قرن هفتم میلادی برای مدت يك هزار سال دوام داشته است (۴) یعنی زبان پهلوی ساسانی شاخه یی از ان زبان است .

۲-۶-۳: آثاری از زبان پارتی (پرتوی) مثلاً آثاری از مانی حتی در قرن چهارم میلادی و بعد از ان هم نگارش یافته است (۵) و حتی تا قرن هشتم به عنوان زبان مذهبی در میان موبدان ساسانی و اهل قلم ساسانی نیز کسانی بود که زبان پارتی را میدانستند یعنی که زبان پارتی (پرتوی) بعد از پارتها هم معمول و متد اول بوده است ، این بدان معنی است که پهلوی ساسانی از تأثیرپذیری زبان پارتی (پرتوی) به وجود آمده و رکن اساسی آن میباشد .

(۱) کرستوفر برونر ، نحو در ایران میانه غربی ، ترجمه رقیه بهزادی : نشر بردار ، ۱۳۷۴، ص ۱۴.

(۲) c. saliman , mithelpesiih-GIPI, Bd. 1, Abt.1.

(۳) ۲۴۹. «به نقل از فارسی میانه ، رستار گویوا، ص ۱»

(۴) مهری باقری ، تاریخ زبان فارسی ، ص ۶۵.

(۵) رستار گویوا ، دستوزبان فارسی میانه ، ترجمه شادان ، ص ۱.

(۵) ژاله آموزگار و تفضلی ، زبان پهلوی ادبیات و دستور آن ، ص ۱۸.

۶-۲-۴ : آثار منظوم پارتی (زبان پرتوی) متعلق به خراسان قدیم از نظر تعداد بیشتر از اشعار پهلوی ساسانی است و از نظر جوهر نیز غنی تر میباشد (۱) مثلاً یادگار زیران و درخت آئوریک که زبان آنها پارتی است (۲)

۶-۲-۵ : از نگاه تا وادیا، اصطلاح پهلوی ساسانی (پارسیک) نام اصلی این زبان است یعنی همان زبان پهلوی که معمول در عصر ساسانی بوده غیر از پهلوی اشکانی میباشد و در حقیقت شکل تغیر یافته پهلوی اشکانی بوده است او میگوید که اصطلاح (فارسی میانه؟) برای زبان پهلوی ساسانی نامی است تازه که اخیراً زلمان به این زبان داده است (۳)

۶-۲-۶ : بنیاد زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) لهجه استخری است که مهد و میهن اصلی زبان دودمان ساسانی میباشد (۴) این بدان معنا است که زبان پارتی (پرتوی) آنکه پس از قرن دوم قبل از میلاد به طرف غرب آریانا به فارس توسعه یافت و زبان رسمی و اداری بوده از اخطلاط و تاثیر آن با لهجه های باز مانده از فرس باستان و زبانهای غیر ایرانی لهجه مستقلى را به وجود آورد که آن همان لهجه استخریاید باشد لهجه یی که سرانجام به آن پهلوی ساسانی گفته شده است. بدین گونه زبان پهلوی ساسانی بازهم مولود پهلوی اشکانی (پرتوی) میتواند بود.

(۱) همانجا ژاله آموزگار و تفضلی، ص ۴۳.

(۲) علی اشرف صادقی تکوین زبان فارسی، تهران: دانشگاه آزاد،

۱۳۷۵، ص ۴۲.

(۳) تاوادیایان وادبیات پهلوی، ترجمه نجم آبادی، تهران: دانشگاه،

۱۳۷۸، ص ۹.

(۴) رستار گویوا، دستور زبان فارسی میانه ترجمه شادان، تهران ص ۱.

۶-۷-۲ : پارتها (اشکانیان ، پرتوی ها) بدان درجه از نگاه سنتهای باستانی و زبانی در فارس نفوذ کرده بودند که پس از تسخیر تیسفون به دست قیصر روم شهری که پایتخت شاهان اشکانی از جمله خسرو (اشك ۲۳) بود قیصر پس از كشودن آن سكه یی ضرب زده در آن با افتخار (parthia capga) یعنی تسخیر پارت نگاشته بود.

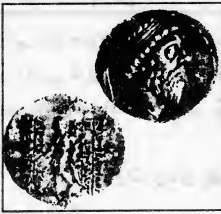
(۱)

۶-۸-۲ :- از نیمه دوم قرن هژدهم خاور شناسان به وجود زبان پهلوی غربی (پهلوی ساسانی) پی بردند و اساس مطالعه آنان بر قرائت و کتابت این زبان توسط مویدان زردشتی مقیم هند بود (۲) که به زبان پهلوی اشکانی (پرتوی) گرویده بودند و آن را به کارمیدردند : یعنی که زبان پهلوی ساسانی اصلاً بر مبنای زبان پارتی (پرتوی ، پهلوی اشکانی) به میان آمده و از روی آن تشریح شده است و پهلوی اشکانی خود ریشه در اوستا داشته است.

۶-۹-۲ : هاگ معتقد بود که متن کتیبه حاجی آباد در فارس يك متن پهلوی ساسانی و ترکیبی است از دولهجه پهلوی (پهلوی اشکانی و ساسانی) و ی نتیجه گرفته که زبان پهلوی غربی (پهلوی ساسانی) در اصل آرامی بوده عنصر های ایریانی و پارتی در آن قرضی میباشد . (۳)

گرچه این نظر بعضاً رد شده است اما حقیقتی را هم میرساند و آن اینکه زبان پهلوی ساسانی از اختلاط زبان ایریانی (پهلوی اشکانی ، پرتوی) و زبانهای غیر ایریانی (آرامی و یونانی) به میان آمده است :

- (۱) جواد مشکور و رجب نیا ، تاریخ سیاسی واجتماعی اشکانیان ، تهران ، نشر دنیای کتاب ، ص ۲۷.
- (۲) رستار گویوا ، دستور زبان میانه ، ص ۶.
- (۳) همانجا ، ص ۸.



روی سکه: نقش نیم رخ مهر داد اول به راست، سیبل، ریش انبوه با موهای آویخته که بر روی آن سربندی به گونه، یک نوار پهن که در پشت سر گره خورده و دو رشته، آناویزان است دیده می شود.
پشت سکه: نقش تمام قامت هراکلیوس که روبه سوی چپ و گرژی به دست گرفته دیده میشود.

روی سکه: نقش نیم رخ اشک اول به سمت راست که با شلق (کلاه پارتی) بر سر دارد.
پشت سکه: ارشک نشسته بر چهار پایه به سمت چپ، کمان در دست با دورج نوشته در دو سوی او این گونه:
P AKOY[AYTO]KPATOPOY
به معنای ارشک اتو کرات = ارشک مستقل.



اشکانیان / فرهاد پنجم



مهر داد دوم ۱۲۳ - ۸۸ پیش از میلاد

در نتیجه هم ارتباط آن به فرس باستان ضعیف به نظر می آید و هم نمیتواند منشأ و ریشه پارتی دری و یا پارسی نو باشد.

۶-۱۰: اگر چه جناب محسن ابوالقاسمی در کتاب ریشه فعلهای فارسی در صفحه (۸) میگوید که: دوره رواج فارسی میانه؟ (پهلوی ساسانی) از ۳۳۱ قبل از میلاد تا ۸۶۷ میلادی که برابر با سلطنت یعقوب لیث صفاری است و باز در صفحه بعد (ص ۹) میفرماید که: دوره رواج پهلوی اشکانی از ۳۳۱ پیش از میلاد شروع میشود و به سقوط ساسانیان (در ۶۵۲ میلادی پایان می پذیرد) (۱)

در اینجا حکم نخستین دلالت دارد بر پهلوی اشکانی نه پارسی ساسانی (پهلوی ساسانی) زیرا پس از سقوط هخامنشی ها در (۳۳۱ ق.م)، زبانی که در فارس معمول بوده همان زبان آرامی زبان رسمی هخامنشی ها بود و در کنار آن زبان یونانی تد اول داشته که پس از استقرار دولت سلوکیه ترویج یافت اما پس از (۱۷۱ ق.م) که اشکانیان بر فارس مسلط شدند زبان پهلوی اشکانی زبان رسمی و اداری برگزیده شده در سراسر قلمرو امپراتوری اشکانیان رایج گردید، این حقیقت را جناب ابوالقاسمی در حکم دوم به وضاحت تشریح میکند آنجا که میگوید: دوره رواج پهلوی اشکانی از ۳۳۱ قبل از میلاد یعنی سقوط هخامنشی ها شروع میشود و به سقوط ساسانیان پایان میپذیرد.

این گفته بدان معنی است که از استقرار امپراتوری اشکانی تا سقوط ساسانیان زبان مروج در باختر و فارس زبان پهلوی اشکانی

(پرتوی) بوده است آنهم به دو لهجه یا شاخه یکی لهجه باختر یا خالص پارتی (پرتوی، پهلوی اشکانی) و دیگری لهجه فارس زبان عصر ساسانی که پهلوی ساسانی گفته میشود و آن از پهلوی اشکانی بنابر اختلاط با زبانهای آرامی زبان رسمی و اداری هخامنشی ها و زبان (۱) محسن ابوالقاسمی، ریشه فعلهای فارسی دری، ۱۳۷۳، ص ۸-۹.

یونانی زبان مروج عصر سلوکیان به میان آمده بود، البته زبان پارسی دری (پارتی دری) دنباله زبان پهلوی اشکانی (پرتوی) میباشد که در نواحی باختر ایجاد شده پرورش یافته و بعداً به فارس گسترش یافته است.

۲-۷: تفاوت زبان پهلوی ساسانی با زبان پارتی و پارسی دری.

واقعیت همان است که زبان پارتی (پرتوی) از زبانهای عمده دوره میانه زبانهای ایرانی بوده و ریشه در او ستا دارد و زبان اوستایی زبانی مذهبی بوده نسبت همین مشخصه بارز خود پیوسته تا عصر پارتها به ویژه که ولخش اشکانی به جمع آوری و تدوین دوباره آن اصدار حکم و اقدام عملی کرد مؤثریت آن بر زبان پارتی حتمی شمرده میشود، همچنان زبان پارتی (پرتوی) که مدت شش قرن زبان رسمی و اداری اشکانیان بود بالتوبه بر زبانهای بعدی ایرانی به حیث يك عامل و یا به صفت يك ریشه تأثیر واقعی داشته است از جمله بر زبان پهلوی ساسانی و زبان پارسی دری.

بنا بران یکی از تفاوتهای عمده میان پهلوی و پارتی و پهلوی ساسانی موجودیت فاصله زمانی است چنانچه پهلوی اشکانی پس از سلطنت يك قرنه یونانیان (۳۳۱-۲۵۰ ق.م) با استقرار امپراتوری پارتها برای مدت شش قرن به حیث زبان رسمی و اداری در سراسر قلمرو دولت آنان ترویج یافت، حالانکه زبان پهلوی ساسانی پس از سقوط پارتها (۲۲۶ میلادی) و با مایه گیری از زبان پارتی به میان آمده است، از همین جا است که زبان و ادبیات پهلوی ساسانی در اواخر عصر ساسانیان به نام فهلویات (پهلویات) معروف شده است. همچنان زبان پارتی (پهلوی اشکانی) در باختر، در نواحی

هندوکش و ماوراءالنهر در تقابل با زبانهای سفدی و تخاری مؤثریت دیگری داشته که نتیجه آن ایجاد زبان یا لهجه یی دیگر از زبان پارتی به نام زبان باختری (بلخی) یا تخاری و یا کوشانی میباشد، و آن مادر زبان پارسی دری به حساب آمده است.

گرچه منشأ رسم الخط هر دو پهلوی مشترک و رسم الخط آرامی میباشد اما تفاوتی که در این میان وجود دارد اینست که رسم الخط پارتی (پهلوی اشکانی) بنابر تداول چندین قرنه با پذیرش تغییرات و تفاوتهایی در دوره ساسانیان به کار گرفته شده است.

روی همین تقدم زمانی و پایه بودن زبان پارتی (پهلوی اشکانی) و به دنبال آن ایجاد زبان پهلوی ساسانی، طبعی است که الزاماً میان اصل و فرع تفاوتهایی باید وجود داشته باشد که دارد، یکی از شواهد بارز اینست که با ترویج زبان پهلوی در فارس این زبان به یکباره گمی از میان نرفته بلکه تداوم داشته است و این موضوع را کیتبه های دو زیانه عصر ساسانی واضح میسازد به گونه یی که این کتیبه ها به دوزبان پهلوی ساسانی و به تعقیب آن برای درک موضوع به زبان پهلوی اشکانی نوشته شده است، چنانچه کتیبه اردیشر بابکان و جانشینان او در شرح لشکر کشی های آنان به همین دو زبان نبشته شده است (۱) یعنی که در عصر ساسانیان زبان نو (پهلوی ساسانی) به دنبال پهلوی اشکانی و با تأثیر پذیری از آن به حیث زبانی متفاوت از آن متداول شده است.

البته مقارن به قدرت رسیدن ساسانیان و شیوع زبان پهلوی ساسانی در فارس در آن دوره اینجا در سرزمین باختر و نواحی آن زبان پارتی (پرتوی) ادامه داشته است، مخصوصاً در دودمان پهلوا (پرتوه ها) که

(۱) معین، مقدمه برهان قاطع، چاپ دوم، ص ۲۶؛ احسان شاطر، مقدمه.

در سیستان و حوزه ارغنداب به تشکیل سلطنت پرداختند (۱) از جانب دیگر در نواحی باختر زبان پارتی در اختلاط با زبانهای تخاری و سغدی معروض به تحول جدی شده زمینه یی را برای ایجاد پارسی دری (پارثی دری) آماده کرده است، یعنی که در عرض زبان پهلوی ساسانی در فارس در باختر تحول پارتی به پارثی دری واقعیتی بوده است که ان را دانشمندان تایید کرده اند؛ از جمله در الفهرست ابن ندیم آمده است که زبان دری در عهد ساسانیان زبان مردم خراسان و اهل مشرق بوده (۲)؛ همچنان ابن مقفع که قول وی قدیمترین سند در رابطه به منشأ زبان پارسی دری میباشد گفته است که از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق زبان اهل بلخ بر زبان دری غلبه دارد (۳) این نکته روشن است که پس از تحول زبان پارتی (پرتوی) به پارسی دری در باختر و ماوراءالنهر در ما قبل اسلام و اوایل دوره اسلامی، زبان پهلوی ساسانی در فارس تا حدود قرن پنجم هجری (سده یازدهم میلادی) دوام و استمرار داشت و قطع و فصلی در آن رخ نداده است همچنان داکتر معین تایید کرده است که زبان پارسی دری در ادوار پیش از اسلام در عرض زبان پهلوی (پهلوی ساسانی) وجود داشته است (۴) از اینکه دنباله زبان پارثی یعنی پارسی دری تا قرن پنجم هجری به سرحد کمال رسیده و آثار زیادی از نظم و نثر

(۱) کهزاد، تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت اول، کابل، ۱۳۳۰، ص

۴۲.

(۲) ادیب طوسی، درباره زبان فارسی ((ارمغان سال ۵۶، شماره ۸ ص ((۴۵۷.

(۳) احمد تفضلی، ((نقدی بر تکوین زبان فارسی - مجله آینده شماره ۷-۹، ۱۳۵۷، ص ۵۸۵.

(۴) معین، مقدمه برهان قاطع، چاپ ۲، ۱۳۴۳، ص بیست و هشت.

در این عصر در با ختر و نواحی آن آفریده شده است نظر داکتر معین را بر موجودیت زبان پارسی دری در باختر در عرض زبان پهلوی ساسانی در فارس به خوبی روشن میسازد.

به هر حال تفاوت میان این هر دو پهلوی را این گونه میتوان بر

شمرد:

۲-۷-۱- یکی از دلایل مهمی که زبان پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی را از هم متمایز میسازد اینست که زبان پارتی (پهلوی اشکانی) چون کهنتر بوده در آن حادثه خواندن الفاظ دخیل سامی در نوشتار به لفظ پارتی و نامیدن این حادثه به هزوارش، وجود نداشته است.

بنابراین این حادثه از يك طرف قدامت زبان پارتی و از جانب دیگر یکی از تفاوتهای آن را با پهلوی ساسانی نشان میدهد؛ چنانچه دستور پشو تن بهرام سنجانا تصریح کرده است که در آثار، قدیم پهلوی (پهلوی اشکانی) اصطلاح هز وارش پیدا نمیشود. (۱) زیرا هزوارش نگاری ساسانی در دوره رونق لهجه های جدید آرامی یعنی هنگام شیوع زبان عربی پس از فتوحات اعراب در قلمرو ساسانیان روی داده است (۲) و این هنگامی است که زبان پارسی دری از زبان پارتی قبلاً در باختر و نواحی آن قد برافراشته است.

۲-۷-۲- لغاتی از سنعدی، تخاری و خوارزمی در زبان پارسی دری راه یافته است (۳) که در زبان پهلوی ساسانی دیده نمیشود این تفاوت ناشی از آن است که زبان پارسی دری (دنباله زبان پارتی،

(۱) دستور پ، ب. سنجانا، دستور پهلوی، ص ۱۵؛ جواد مشکور، فرهنگ هزوارشهای پهلوی، تهران: بنیاد فرهنگ، مقدمه، ص ز.

(۲) محمد جواد مشکور، فرهنگ هزوارشهای پهلوی، مقدمه ص یج.

(۳) کهزاد تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت اول، کابل ص ۵۹.

پارثی) در ناحیه اصلی و مبدأ خود (باختر و نواحی آمو، دریا) و در ساحه تریج زبانهای متذکره هستی یافته است یعنی در نواحی باختر و خراسان، جایی که مهد پیدایش و تکوین زبان پارسی دری از زبان پارثی (پارثی - پرتوی) بوده است و اما پهلوی ساسانی در ساحه یی جداگانه در فارس پدید آمده و جدا از زبان پارسی دری به حیات خود آغاز کرده و ادامه داده است (۱).

۲-۷-۳-: يك عده از واژه های خیلی عمده در زبان پهلوی ساسانی وجود داشته که در زبان پارسی دی نیست این عده واژه ها از حیث ارزش بدیعی و لزوم معنا و اژه های اساسی گفته میشود، آنها را نمینوان از لغات عادی به شما آورد، این نکته نیز بیانگر تفاوت میان پارسی دری و پهلوی ساسانی میباشد این است تعدادی از این گوته و اژه ها: (۲).

برزیدن - احترام گذاشتن	چیم - دلیل
چاشتی - آموختن	دخشک - خاطره
چیم - شیر	انی - دیگر
اهی - زود	اهلا - عادی ورسته گار

پیواختن - جواب دادن

۳-۷-۴- راجع به واژه های مشترک در زبان پارسی دری و پهلوی ساسانی باید گفت که این واژه ها تحولات سیستماتیک را از سر گذشتانده اند بدین معنی که در لهجه های مربوط به پهلوی ساسانی واژه ها تراش خورده کاهش پذیرفته اند در حالیکه در زبان پارسی دری

(۱) ادیب طنوسی، بحثی در باره زبان فارسی «مجله ارمنان»، سال ۵۶.

شماره هشتم، ص ۴۵۲).

(۲) هما نجا، مجله ارمنان، همان صفحه.

مربوط به پارتی در کلمه ها تعویض و ابدال واکها صورت گرفته است؛ مثلاً: واژه های (روچ، گیت، دات) در پهلوی ساسانی در گویشهای مربوط آن به شکل: (رو، گت، دا) در آمده است و در زبان پارسی دری به تعویض واکها مواجه شده اند؛ چون:

ابدال / ت / به / د /؛ مثلاً: دات - داد، کرت - کرد.

ابدال / چ / به / ز /؛ مثلاً: روچ - روز، ریچ - ریز، هچ - از.
ابدال / ی / به / ف /؛ مثلاً: گیت - گفت.

همچنین است ابدال و تعویض واکها در این واژه ها در پارسی دری

ابدال / و / به / گ / مثلاً: وستاح - گستاخ، و زارتن - گزارتن.

ابدال / و / به / ب / مثلاً: ویست - بیست، وس - بس.

ابدال / س / به / ه /؛ مثلاً: راس - راه، مس - مه، وناس - گناه.

ابدال / ه / به / خ / مثلاً: هو - خوب، یا برعکس: مینو چخر - منوچهر.

ابدال / ه / به / ا / مانند: هند وختن - اندوختن، هنگیختن -

انگیختن (۱) البته واژه هایی هم وجود دارد که در پهلوی ساسانی و پارسی دری یکی و مشترک اند این موضوع بدان معنی نیست که منشأ پهلوی ساسانی باشد بلکه بیا نگر ریشه مشترک هر دو پهلوی (پهلوی اشکانی و ساسانی) است که عبارت از زبان پارتی میباشد.

همچنان واقعیت دیگری نیز از آن متصور است و آن اینکه بعضی از کتب پهلوی ساسانی بعد از ظهور اسلام نوشته شده و چون نویسندگان

گان آنها به زبان کهن آن شاخه از زبانهای ایرانی آشنایی کامل نداشته اند پس هر جایی که در مانده اند واژه های پارسی دری را به کار برده اند و هم ممکن است تصور شود که قبل از اسلام از راه همجواری واژه های پارسی دری در پهلوی ساسانی راه یافته باشد؛ واقعیت امر اینکه در اوایل عهد ساسانی مدتها پهلوی اشکانی (پارتی) در کنار پهلوی ساسانی به کار گرفته میشد چنانکه در کتیبه های ساسانیان دیده میشود که پس از متن پهلوی ساسانی، پهلوی اشکانی آن هم آورده شده است، بدینگونه تاثير زبان پارتی (پهلوی اشکانی) بر پهلوی ساسانی روشن میگردد؛ به علت همین گونه اثر کتی و اثر پذیری بوده که در متن های پهلوی ساسانی گاه گاهی واژه های پارسی دری در برابر واژه های پهلوی ساسانی قرار گرفته است یعنی دو صورت پارسی دری و پهلوی ساسانی با هم يك جا به کار گرفته شده است مانند: گان - جان، ورك - گرگ، ماد - مادر - پد - پدر، براد - برادر، یوان - جوان، وشتن - گشتن (۱).

۲-۷-۵- در زمینه تفاوت های صرفی باید گفت که ضوابط صرفی زبان پارسی دری از زبان پهلوی ساسانی و لهجه های ناشی از آن تا درجه یی متفاوت است، بر عکس ضوابط صرفی زبان پارسی دری با زبان پارتی (پهلوی اشکانی) و لهجه های به وجود آمده از آن همگونی دارد، به حیث نمونه: در صرف ماضی مطلق و متعدی در زبان پهلوی ساسانی شناسه ها، وند های ضمیری و شخصی قبل از اصل فعل قرار می گرفته؛ مثلاً گفته میشد:

ام گیت (گفتم)، امان گیت (گفتیم)، ات گیت (گفتی)، اتان

گیت (گفتید) ، اش گیت (گفتش) ، اشان گیت (گفتند) (۱) البته در لهجه های ماء خود از زبان پهلوی ساسانی در غرب و جنوب فارس نیز وضع همینگونه بوده است در حالیکه در زبان پارسی دری و لهجه های دیگر مشتق از زبان پارتی در خراسان و ماورای آمو همگون با زبان پارتی و ندهای ضمیری (شناسه ها) بعد از اصل فعل آیند به گونه: گفت + ام (گفتم) ، گفت + ایم (گفتیم) ، گفت + یی (گفتی) ، گفت + اید (گفتید) ، گفت + اند (گفتند) .

۶-۷-۲۰: به همان گونه در زمینه برخی از و ندهای و اژه ساز نیز تفاوت و اضع میان زبان پارسی دری و پهلوی ساسانی وجود دارد که انتساب آنها را به دو شاخه یا لهجه ثابت میسازد مثلاً وجود و ندهای جداگانه و اژه ساز در هر دو که در ذیل برخی از آن به گونه نمونه ارائه میگردد:

پهلوی ساسانی	پارسی دری
اکار (۱ - پیشوند نفی)	بیکار (بی - پیشوند نفی) (۲)
روشناد (۲ - پیشوند نفی)	روشنی (بی - پیشوند اسم ساز) (۳)
خوشتوم (۳ - توم ، پسوند صفت عالی)	خوشتترین (ترین پسوند اسم ساز)
بالست (۴ - ست ، پسوند صفت عالی)	بلندترین (ترین ، پسوند صفت عالی) (۴)

مهت (۵ - ست ، پسوند صفت عالی) مهین (۶ - ین ، پسوند صفت عالی)

(۱) رستار گوینا، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه شادان، ص ۱۴۷.

(۲) همانجا، ص ۳۹.

(۳) همانجا، ص ۲۷.

(۴) همانجا، ص ۷۲.

همچنان پسوند اصوات /-آ/ که در زبان پارسی دری در حال دعا،

تحسین و ندا مورد کاربرد دارد در پهلوی ساسانی نیست (۱)

باید افزود که آثاری هم به زبان پارتی در عصر پارتها به وجود آمده

، مثلاً یادگار زیران در ارتباط به جنگهای گشتاسب (برادرش زریر و

برادرزاده اش بستواری) با ارجاسب موضوعی است حماسی و ریشه در

یشتهای اوستا دارد (۲)

این د استان که مستر و سنت آن را شاهنامه پهلوی گفته است از

يك طرف خود ارتباط زبان پارتی را با اوستانشان میدهد و از جانب

دیگر هزاریت دقیقی به نام گشتاسب نامه یا شاهنامه دقیقی عین

موضوع است که ارتباط زبان پارسی دری را به زبان پارتی روشن

میسازد.

۳- دوره نوین زبانهای ایرانی

زبانهای ایرانی نو به زبانهای گفته میشود که از نگاه تاریخی

از آغاز عصر اسلامی و یاسده های هفت و هشت میلادی رایج یافته است

، البته بنا بر گسترده گی ساحه ، زیست آریا بیان جدا افتادن شان از

(۱) ادیب طوسی، در باره زبان فارسی و مجله ارمغان سال ۵۶ شماره (۸)،

ص ۴۵۶.

(۲) کهزاد ، تاریخ ادبیات افغانستان ، قسمت اول ، کابل ، ۱۳۳۳ ،

ص ۴۴.

هم به لحاظ مرزهای سیاسی و طبیعی ، زبان واحد آنان بعد ها صورتهای مختلف و متعدد را به خود گرفته و زبانهای جداگانه را تشکیل داده است.

این زبانها ریشه و پشیننه مشترک داشته از مقایسه ، بررسی و تحلیل و اژه گان و ترکیبات دستوری آنها برمی آید که در کلیات به هم نزدیک و در جزئیات از هم متفاوت اند.

عده یی از بانهای نو ایرانی بنا بر پهنایی ساحه گسترش و رسمیت یافتن در ادوار مختلف تاریخی و زبان ملی بودن خود در سراسر قلمرو امپراتوریهای بزرگ از اهمیت ویژه یی بر خوردار بوده است ، مثلا زبان پارسی دری که از شبه قاره هند در شرق تا آسیای صغیر در غرب و از اقصای ماوراءالنهر در شمال تا خلیج فارس در جنوب در جریان چندین قرن زبان علمی ، فرهنگی ، اداری و رسمی بوده است.

از زبانهای مهم دیگر در مرحله نوین زبانهای ایرانی میتوان از زبان پشتو در افغانستان و نواحی شمال غرب پاکستان و زبان آستی در اسیتیا و گرجستان ، زبان یغناپی از ریشه سغدی در تاجیکستان و زبان تالی و تالشی در آذربایجان و داغستان ، زبانهای پامیری (شغنی ، روشانی ، یزغلامی ، اشکاشمی ، واخی) در شمال شرق افغانستان و جنوب تاجیکستان ، پراچی در حوزه کاپیسای افغانستان ، لهجه های نواحی مرکزی ایران (لاسگردی ، سرخه بی ، سنگسری شهمیرزادی) ، زبان اورمری در ولایت لوگر و جنوب افغانستان و زبان بلوچی در ساحات میان افغانستان ایران و پاکستان نام برد.

اینجا از جمله زبانهای نو ایرانی آنکه ساحه پهناور نفوذ ، آثار باز مانده علمی معتنا به و زمینه و وسیع پژوهشی دارد یعنی زبان پارسی دری رابه پژوهش میگیریم تا چگونه گی و افعی پیدایش و ریشه و پیشینه تاریخی آن به درستی آشکار شده باشد.

۳- ۱ : زبان پارسی دری دنباله زبان پارتی (پهلوی اشکانی) :

در نیم قرن اخیر عقیده مستشرقان بیش از پیش بران شده است که پارسی نو (پارسی دری) از فارسی میانه ؛ منشاء نگرفته است ، به قول رستارگویا طرفداران اصلی آن ملک اشعرا بهار و برتلس میباشد (۱) و این بدان معنا است که ما در زبان پارسی دری زبان پارتی (پهلوی اشکانی) میباشد نه (فارسی میانه؟) در این زمینه ده ها دلیل و شواهد وجود دارد که بعدتر در همین بخش ارائه میگردد .

باید گفت که اصطلاح فارسی میانه اصطلاحی تازه ، و نادرست است و در این اواخر به میان آمده است ؛ چنانکه به قول

تا وادیا اصطلاح فارسی میانه برای زبان پهلوی ساسانی گویا اولین بار در قرن نژده توسط زلمان به میان آمده است (۲) پس نام اصلی فارسی میانه همان پهلوی ساسانی است و آن زبانی بوده است که به دنباله و با تأثیر پذیری از زبان پارتی (پهلوی اشکانی) زبان پارتیهای بلخی ، به حیث لهجه یی از آن به میان آمده است .

البته زبان پارتی شش قرن قبل از زبان پهلوی ساسانی ، از حدود چین تا آسیای صغیر به حیث زبان رسمی و اداری معمول بوده است یعنی که زبان پارتی پس از شش قرن تداول (قرن سوم قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی) به حیث زبان رسمی در قلمرو پارتها جای خود را به تدریج به لهجه های منشعب از آن داد که از جمله یکی هم زبان پهلوی

(۱) رستارگویا ، دستور زبان فارسی میانه ، ، ترجمه شادان ، ص ۱۴ .

(۲) تا وادیا ، زبان و ادبیات پهلوی ، ترجمه نجم آبادی ، تهران : دانشگاه ، و

ساسانی میباشد؛ زبان پهلوی چندی بعد از انقراض پارتیهای بلخی و استقرار دولت ساسانی در قرن چهارم میلادی در فارس ظهور نموده است، از همین جاست که ادبیات عصر ساسانی به زبان پهلوی ساسانی در فارس ادبیات پهلوی یا فهلویات گفته شده است.

جناب احمد تفضلی در مقاله یی گفته است: «بسیاری به این اشتباه اند که پارسی دری از یکی از زبانهای شمال شرقی ایران امروزی منشعب شده است» (۱) باید گفت در واقع دانشمندانی که پارسی دری را زبان گروه شمالی و دنباله زبان پارتی (پهلوی اشکانی) دانسته اند اشتباهی نکرده اند بلکه نظر آنان عین حقیقت است زیرا هنگامی که در باختر در حدود آغاز عصر اسلامی آثاری به زبان پارسی دری پدیدار شده و سروده ها و قطعات اشعاری بدین زبان در حوزه آریانا به منصه ظهور آمده در فارس هنوز زبان پهلوی ساسانی که شاخه و لهجه یی از زبان پارتی میباشد رایج و معمول بوده است. بدین معنی که پارسی دری در باختر و نواحی آن در عرض زبان پهلوی ساسانی از زبانی که موسوم به زبان باختری یا بلخی و زبان کوشانی بوده به وجود آمده است و این هر سه نام که در حوزه آریانا به کار گرفته شده دلالت بر یک زبان میکند و آن ادامه زبان پارتی (پهلوی اشکانی) میباشد.

جناب احمد تفضلی خود در جایی به واقعیت اعتراف کرده گوید که زبان پهلوی (البته پارتی) در خراسان گونه خاص خود را داشته است و

(۱) احمد تفضلی، نقد بر کتاب تکوین زبان فارسی - مجله آینده شماره

همین گونه، ویژه دری خراسان است که تحول یافته آن را بعد ها در قرن سوم و چهارم هجری در آثار شاعران و نویسندگان (آنها در ناحیه بلخ و باختر) می بینیم چنانکه شواهد کلی آن در همین بخش بعداً ارائه میگردد.

این نظر احمد تفضلی با قول ابن مقفع که گفته است: از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق زبان اهل بلخ بر زبان دری غلبه دارد (۱) کاملاً موافق است و نتیجه این میشود که زبان پارسی دری دنباله پهلوی اشکانی در ناحیه بلخ و خراسان است نه مولود پهلوی ساسانی در ناحیه فارس.

۱) لازار هم نظر مقرون به قول ابن مقفع دارد که گفته است: از تمام لهجه های متداول در خراسان، لهجه بلخی از همه برتر است این نظر و گفته ابن مقفع مینماید که زبان مردم بلخ عین پارسی دری است (۲) البته واقعیت چنین است که زبان بلخی زبان مردم بلخ گفته شده به زبان باختری هم موسوم گردیده است همچنان این زبان را بعد ها در دوره امپراتوری کوشانیها زبان کوشانی هم نامیده اند، یقیناً همین زبان است که ادامه زبان پارتی (پهلوی اشکانی) و مرحله متحول آن در وادی خراسان و باختر بوده و مادر زبان پارسی دری میباشد.

۲-۳: زبان کوشانی (بلخی یا باختری) ادامه زبان

پارتی و مادر زبان دری:

کوشانیان طایفه یی مهاجر در (۱۳۵) قبل از میلاد الی او اخر

(۱) احمد تفضلی، همانجا، همان مجله، ص ۵۸۷.

(۲) علی اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی تهران: دانشگاه آزاد، ۱۳۵۷.

سالهای (۴۵) قبل از میلاد اتحاد حکمروایان محلی یونان باختری را در می شکند و قدرت سیاسی منطقه و ماحول تخارستان و باختر الی دره های کابل و مناطق گندهارا را تا اواخر قرن چهارم میلادی تحت سیطره و حاکمیت خویش نگه میداند بعد از مؤسس این دودمان یعنی کچولوکد فیزس، ویماتگتو و ویماکد فیزس به قدرت رسیده اند مقتدرترین امپراتور این سلسله کانیشکای بزرگ بوده است.

بر علاوه ارتباط زبان عصر کوشانی با پارتی از نظر مبدأ و منشأ خروج روابطی میان کوشانیان و پارتها دیده میشود؛ چنانچه گفته شده که پارتها از پرثوه یا پارتیه از ناحیه کوشان آن برخاسته اند. (۱) کوشانیان در عصری در باختر و نواحی آن مسلط شده اند که پارتها یا اشکانیان قبلاً پس از تسلط بر باختر و وادی خراسان و رسمیت دادن زبان پارتی، مرکز سلطنت خود را از (نیسا) شمال غرب باختر در ۱۷۱ قبل از میلاد به طرف غرب به نواحی فارس انتقال دادند، بنابراین در این هنگام ناحیه آریایی ها و باختریان تحت نفوذ کامل زبان پارتی (پهلوی اشکانی) یعنی شکل متحول زبان اوستایی قرار داشته است و همین زبان است که موسوم به زبان بلخی یا زبان باختری میباشد و بعضاً زبان رسمی کوشانی هم گفته شده و آن خرد مادر زبان پارسی دری (پارتی دری) شناخته میشود؛ دقیق ترین گواه این موضوع کتیبه هایی است که از دوره کوشانیان به جا مانده است از جمله کتیبه های ذیل را مورد بررسی و تحلیل قرار میدهیم و می بینیم که واقعاً از نظر زمان و مکان منشأ و منبع اصلی زبان پارسی دری زبانی بوده است که در باختر و نواحی آن رشد و تکامل کرده است.

(۱) جواد مشکور و رجب نیا، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، تهران:

دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص ۴۷۹.

۳-۲-۱: کتیبه رباطک سمنگان:

رباطک در پای کوتلی میان جاده عمومی پلخمری - مزار موقعیت دارد ، سرک از چشمه شیر در (۱۰) کیلومتری پلخمری سمت خود را به طرف غرب تغییر داده از دشت همواری میگذرد و به رباطک و اصل میشود . (۱) سنگ نبشته رباطک نخستین کتیبه یی است به زبان کوشانی یا بلخی و یا شکل متحول زبان پارسی (پهلوی اشکانی) ؛ این کتیبه در نخستین سال حکومت کانیشکا (۱۲۵ میلادی) از شاهان مقتدر کوشانی نگاشته شده است ؛ کتیبه رباطک سمنگان در سال ۱۳۷۲ خورشیدی کشف شده است ، چهار سال بعد این کتیبه عکاسی شده فوتوی آن به مقر B.M. فرستاده شد و توسط دانشمندی به نام ویلیام سیمز ترجمه گردید . این کتیبه از مواد Line stone تشکیل یافته دارای ۹۱ سانتی متر طول ، ۶۱ سانتی متر عرض بوده ، ۲۷ سانتی متر به حد اعظمی ضخامت دارد ؛ کتیبه دارای ۲۳ سطر به خط یونانی شکسته با السنه باختری (بلخی) میباشد .

این کتیبه در عرصه تحقیقات روی زبانهای ایریانی و زبان پارسی (پهلوی) و پارسی دری ، ریشه و منشأ آن معلومات ارزشمند و موثوقی به دست میدهد و از خلال آن بر می آید که تا این عصر باوجود انتشار رسمی شدن زبان یونانی ، زبانهای ایریانی به قوت خود در این ناحیه رایج بوده و به همان نام اولی خود ایریانی یاد میشده است ؛ چنانچه در سطر چهارم کتیبه آمده است که کانشکا فرمان خود را به زبان یونانی انتشار داده سپس آن را به زبان ایریانی در آورده منتشر ساخت

(۱) قاموس جغرافیایی افغانستان ، ج ۲ ، کابل : انجمن آریانا دایره المعارف

دیدن گونه فرمان او به تمام ساحه مفتوحه کانیسکا در هند (تا قلمرو های کشتریا ها) اخبار شده است.

در این کتیبه واژه (ایریان) حقیقت بزرگی را برملا میسازد و آن اینکه در این عصر یعنی در سده دوم میلادی هنوز نواحی هندوکوه آریا و ایریان گفته میشده و زبان مردم آن آریک . (ایریانی) ادامه زبان پارتی و دنباله زبان اوستایی بوده است ، این موضوع را کتیبه ریاطک کاملاً روشن ساخته است و از آن به خوبی فهمیده میشود که زبان این ناحیه یعنی سرزمین آریانا از آن طرف آمو دریا تا ماورای سند به ویژه نواحی بلخ و وادی کابل در عصر کوشانیان (سده دوم میلادی) ایریان و زبان مردمش ایریانی خوانده شده است .

بدین گونه چنین استنباط میشود که زبانهای این نواحی از جمله پارسی دری و پارتی (پهلوی اشکانی) هیچگونه ارتباطی را با فرس باستان نشان نمیدهد ، بلکه محتوای فرمان رابطه زبان کوشانی را با پارتی و مناسبت زبان پارتی را با اوستا میرساند و این خود یک امر طبیعی و منطقی میباشد ، زیرا این وقتی است که زبان فرس باستان قرن‌ها قبل بدون آنکه زبان اداری و رسمی بوده باشد متروک شده و پهلوی ساسانی (فارس میانه ؟) هنوز هستی نیافته است ، تنها آنچه میتواند موجودیتش تصور گردد همانا زبان پارتی (پهلوی اشکانی) میباشد که زبان کوشانی مولود و خلف واقعی آن است .

گذشته از آن متن کتیبه ریاطک بر نکات دیگر فرهنگی و تاریخی ایریان کهن یا افغانستان امروز به گونه کافی روشنی می اندازد ، مثلاً کلمه (اورمزد) الهه مورد پرستش و آهر همانا (اهورامزدا) است که

زردشت منحیث خدای یگانه ستایشگر آن بوده است (۱) و ذکر الهه (مهر) که همان (میثرا) یا خدای آفتاب دومین الهه از مجموع خدایان اوستایی ، از همه مشهورتر ، حامی نیرومند رزمنده گان ، بخشاینده پیروزی بوده است (۲) ذکر نام و پیکر الهه (نانا) که الهه قدیمی ماه در بین النهرین بوده بعد از آن به آثار راه یافته سپس به ایران و همچنان به ارمنستان ، سوریه ، مصر و حتی یونان منتقل گشته است و آن بعد تر در زمره خدایان کوشانیان و سفدیان قرار گرفته است (۳) و نام آی خانم یاماه خانم ولایت قندز با این الهه مرتبط باشد .

همچنان در این کتیبه سلسله نسب کانیشکا یعنی کجولو کدفیژس جد بزرگ ، ویماتیکتو پدر کلان و ویم کدفیژس پدرش به وضاحت نشان داده شده است و نیز ساحه تحت نفوذ کوشانیان در آن ارائه گردیده ؛ معلوم میشود که در همان برهه زمانی آن گونه که اشکانیان بلخی نواحی جنوب غربی آریانا را تا پارس تحت سلطه داشته اند . به همان گونه کوشانیان بر مساحات جنوب شرقی آریانا تا هند مسلط بوده اند . البته زبان پارسی دنباله زبان اوستایی که در ابتدا در پارتیه قدیم (پرتوه) در نواحی شمال غربی بلخ به حیث زبان رسمی و اداری معمول بوده (۴)

از همان يك مركز به همین دو جهت جنوب غربی و جنوب شرقی آریانا گسترش پیدا کرده است .

- (۱) بلخ اسان غفور روف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، برگردان صدیقی و روشن رحمن ، کابل ، ۱۳۶۳ ، ص ۹۱ .
 (۲) همانجا ، ص ۹۴ .
 (۳) همانجا ، ص ۱۴۳ .
 (۴) اوانسکی ، زبانهای ایرانی ، ترجمه علی اشرف صادقی ، تهران ، انتشارات سخن ، ۱۳۷۸ ، ص ۸۲ .

۳-۲-۲ : کتیبه سرخ کوتل بغلان :

در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۳ خورشیدی در ولایت بغلان در ۱۵ کیلومتری شهر پلخمری در سرخ کوتل به رهنمایی موسیودانیل شلوم برژه فرانسوی آثار یک معبد بزرگ از عهد کوشانی با برخی کتیبه ها و مجسمه ها و مسکوکات کشف شد ؛ به قول موسیوشلوم برژه این معبد آتشکده یی بود که شش و یا هفت قرن بعد از زردشت در اوایل عصر کوشانی اعمار گردیده است و در حدود ۲۳۰ میلادی به اثر آتش سوزی از میان رفته است .

دیده میشود که تاریخ این آتشکده و آیین آتش پرستی در آن مصادف عصر کوشانی ، مقارن ختم دوره پارتها (پرتوه ها) و مقد متر از عهد ساسانیان میباشد ، دانشمندان از ملاحظه آثار آتشکده سرخ کوتل چنین نتیجه گرفته اند که این آتشکده از ممیزات ویژه فرهنگی ، هنری ، ادبی و زبانی افغانستان در عصر کوشانی نماینده گی میکند .

مهمترین و مفصلترین کتیبه یی که از این معبد در سال ۱۹۵۷ به دست آمده لوحه سنگی است که ضلع چپ آن ۱۱۷ سانتی متر و ضلع راستش ۱۱۰ سانتی متر ، ضلع بالایی آن ۱۳۲ سانتی متر و ضلع تحتانی اش ۱۲۵ سانتی متر میباشد حروف کتیبه صد مه یی ندیده است چنانچه ۲۵ سطر کتیبه به آسانی خوانده میشود ، کتیبه به رسم الخط یونانی و به زبان عصر کوشانی اصولاً ادامه زبان پارتی (پهلوی اشکانی) میباشد در همین روزگار یعنی سده دوم میلادی پارتها مرکز قلمرو خود را از آریانا و وادی خراسان به جانب غرب در فارس انتقال داده بودند .

کتیبه سرخ کوتل بنا بر تحقیق و تحلیل مستشرقان و دانشمندان در عصر اخلاف کانیشکا در قرن دوم میلادی (حدود ۱۶۰ میلادی) نوشته

شده است، البته دلایل زیاد مبنی بر ارتباط زبان کتیبه به زبان پارتی (پهلوی اشکانی) وجود دارد از جمله میتوان نکات ذیل را ارایه کرد:

۱- پس از مرگ اسکندر مقدونی (۳۳۳ قبل از میلاد) و تسلط یونانیان بر باختر زبان و رسم الخط یونانی در این سرزمین معمول گردید که زبان کتیبه هم به القای تخاری و رسم الخط یونانی میباشد.

۲- زبانی که در این عصر در باختر متداول بوده اصلاً بقایا و شکل متحول زبان اوستایی یعنی زبان پارتی (پهلوی اشکانی) بوده است زیرا اشکانیان پس از تشکیل دولت پارت در شمال غرب باختر (وادی خراسان، مرو و هرات) و نواحی آن در قرن سوم قبل از میلاد شهر (نیسا) را در این ناحیه مرکز امپراتوری قرار داده علیه یونانیان در باختر مبارزه کردند و بالاخره بر باختر و نواحی آن مسلط شده تا (۱۷۱ قبل از میلاد) همه سرزمین باختر تا شهر اکباتان و همدان را در تصرف داشته اند، زبان پارتها یعنی پارتی (پهلوی اشکانی) زبان رسمی و اداری قرار داده شد. (۱).

۳- پس از مطالعه دقیق مستشرقان اروپایی از قبیل هینگ، ماریک و بنونیست زبان کتیبه را باختری نامیدند (۲).

۴- البیرونی و البشاری مقدسی زبان حوزه تخار و بدخشان را تخاری خوانده و آن را به زبان بلخی نزدیک دانسته (۳) همچنان زبان بامیان، و جوزجان به زبان بلخی مرتبط دانسته شده است و زبان بلخی در نظر مقدسی زیبا ترین زبانها بوده است (۴).

(۱) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۵، ص ۲۵؛

رقیه بهزادی، قومهای کهن آسیای مرکزی، ص ۳۷.

(۲) عبدالحی حبیبی، متون دری، کابل: پوهنتون، ۱۳۴۶، ص ۱۲.

(۳) آثار الباقیه بیرونی، ۲۲۲؛ احسن التقاسم مقدسی، ص ۳۳۵.

(۴) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۴، ص ۳۰.

۵- به قول ارانسکی بررسیهای مقدماتی نشان داده است که زبان کتیبه یکی از زبانهای ایرانی شرقی بوده از سویی مشابهت به سغدی، خوارزمی و پارتی دارد (۱)

۶- قضاوتهایی که بر ماده چهارم و پنجم کتیبه شده است تا جایی در آن زبان عصر کوشانی به زبان باختری و پارتی نسبت داده شده است، البته این حکمها قبل از کشف کتیبه رباطك سمنگان صورت گرفته است، بعد با کشف کتیبه رباطك که سه دهه از کتیبه سرخ کوتل قدامت داشته است موضوع کاملاً روشن گردید که در عصر کوشانیان زبان بومی مردم زبان ایرانی (آریک) بوده است.

۷- متن کتیبه سرخ کوتل ارتباط آن را از نظر مشخصه زبانی از يك طرف به زبان اوستایی و پارتی و از جانب دیگر به زبان پارسی دری آشکار میسازد، اینک این موضوع در نمونه یی از آن به خوبی مشاهد میشود:

ΕΙΔ • ΜΑΤΙΓ • Μ • ΚΑΗΗΡΚ • ΑΗΗΓΔ • ΒΑΓ •
 ΕΙΔ • ΒΑΓ • ΒΑ • ΚΑΗΗΡΚ • ΠΑΠΠ • ΒΑΡ •
 خوانش: « ایدو مالیزم کنشکا آنند بگ لنگ، سیدو بگ شاه کنشکی نامه برگ کرد » در اینجا:

ایدو /Eido/ ضمیر اشاره نزدیک (این) ، ریشه اوستایی آن ایته /aeta/ به همان معنی.

مالیز /maliz/ (مه) به معنای بزرگ امروز ، مهتر - بزرگتر ؛ (لیز) شکل متحول اوستایی دیژ /diza/ به معنای قلعه و امروز هم دیژ - دژ به معنای قلعه و حصار به کار رود. اینجا ابدال /ل/ به /د/ و عکس آن در واژه ها بسا دیده شده است مثلاً بدست - بلسست .

(۱) ارانسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران، ص ۹۹؛

محسن ابوالقاسمی، زبان فارسی و سرگذشت آن، تهران: نشر هیرمند، ۱۳۷۵، ص ۲۶.

کانیشکا /kaniska/ اسم خاص شاه کوشانی که پس از کجولوکد فیزس و یما تکتو و ویما که فیرس به قدرت رسیده در این کلمه P(ش)نشانه ویژه الفبای تخاری است که در زبان یونانی نبوده است و در آن افزود شده.

آنند /oninda/ صفت است به معنای پیروز بهره مند در اوستا /vanant/ به معنای پیروز شدن و غلبه کردن.

بگ لنگه /baga langa/ در ایریانی باستان به شکل (بگه دنگه) آمده است اینجا ابدال /د/ به /ل/ دیده میشود بر عکس این حادثه در (لیز) و /دیز/.

بگه /baga/ به معنای بزرگ ، سرور، خدای در ایریانی باستان نیز به همین شکل باشد و در جریان تکامل این زبان /گ/ به /غ/ تبدیل شده است ؛ مثلاً در واژه (بغپور) در کتیبه روزگان به معنای شهزاده و لنگه به معنای جای.

شا/ sa/ این کلمه در دوره باستان و امروز به شکل شا- شاه به همین معنی آمده . نامه برگ /namabarg/ متشکل از دو جزء /nama/ در اوستا /naman/ به معنای نام در دوره میانه امروزه و جز دوم (برگه) در اوستا /baro/ و امروز هم به همین شکل و معنی ، پس (نامه برگه) به معنای نامبر ، نامور و معروف می باشد .

کرد /kird/ در اوستا کرته /krta/ در دوره میانه و امروزه کرد /kard/ به معنای معروف و (ساخت) . دیده میشود که کتیبه های رباطک سمنگان و سرخ کوتل بغلان متعلق به سده دوم میلادی باندیککی به زبان پارتی از يك جانب و هم با نزدیککی به زبان پارسی دری از جانب دیگر نقطه تحول زبان پارتی به پارسی دری میباشد.

۳-۲-۳: کتیبه های هفتالی (کابل شاهان) روزگان :

این کتیبه ها نیز به خط شکسته یونانی و یا تخاری به جا مانده است ، اگر چه بسیار مختصر میباشد اما زبان کتیبه ها به تخاری یا شکل قدیم پارسی دری و با رسم الخط یونانی شکسته بیانگر زبان و کتابت این عصر است ، از جانب دیگر کتیبه ها با حروف غیر متصل نگاشته شده که این مشخصه مشابه باشد به مشخصه نگارش حروف اوستایی .

از این کتیبه ها چنین استنباط میگردد که رسم الخط این کتیبه ها از قرن اول مسیحی عصر شاهان کوشانی و هفتالی الی عصر اسلامی رایج بوده است در این مدت شش قرن این گونه خط برمuskوکات این شاهان هم مشاهده میشود .

اینست کتیبه نخستین روزگان که در سال ۱۹۵۳ میلادی توسط بیوار انگلیسی عکس بر داری شده مورد تحلیل قرار داده میشود :

۱- زمیک مه مهر زاو (زابل) شاه بکه

Βαλλο (ο) πα ραο (ο) ρυ γρ ρυ
~ ρυ γ

یعنی : شاه بزرگ زابل مهر بزرگ زمین .

۲- زم مهر زاو (زابل) شا بکه (۱)

Βαλλο (ο) πα ραο (ο) ρυ γρ ρυ

یعنی : شاه بزرگ زابل مهر زمین

در کتیبه شماره (۱) و (۲) واژه بکه (بکه) در کتیبه بغلان هم

آمده و ریشه اوستایی دارد به معنای بزرگ ، سرور ، امیر، خدای ، پادشاه.

بعضاً هم این واژه در زبان پارتی به شکل (بغ) ، مثلاً کلمه بگپور و بگپور ویا با شکل فغفور که متشکل است از: شاه + (پور) پسر --- > شهزاده.

البته بکه ، بگه ، بگ ، بغ همه این اشکال از زبانی کهن ابریانی و اوستا آمده است (۱) کلمه شا (شاه) در پارتی (پهلوی اشکانی) شاه ، شاهانشاه بسیار آمده چون :

" اردوان شاهان شاه ، پوریلش شاهان شاه ساخت " (۲)

این کلمه در شکل شا و شاه در کتیبه بغلان و تمام مسکوکات کوشانی به کار رفته و شکل کهن آن در زبانهای باستانی (آخشیانه) می باشد .

در کتیبه بغلان (سرخ کوتل) هم این کلمه به صورت (شا) آمده که در مطابقت به این شکل کلمه در همین کتیبه و همچنین کتیبه جغتوم میباشد.

کلمه (زاو) یعنی زابل (zaolo) قدامت تاریخی زابل را مینماید . مارتن ، مارکوارت و گیرشمان به این باور اند که زاول نام قبیله یی از هو نها (هفتالها) بود که در سده پنجم و ششم میلادی به آنجا آمده و نام خود را بدان ناحیه داده اند اما بعضاً عقیده دارند که نام زابل کهنتر از ورود هو نهایی سفید وجود داشته و هو نها نام خود را از آنجا گرفته اند .

(۱) مجله شرق و غرب ، شماره (۱۷) ، ۲۶ مارچ ، ۱۹۶۷.

(۲) کتیبه اردوان در شوش در هنمای زبانهای باستانی ایران ، محسن ابوقاسمی ، ج ۱ ، ص ۱۳۵.

کلمه چهارم کتیبه روزگان میر ، مهر (mihr) است ، در کتیبه سرخ کوتل هم چند بار آمده و در مسکوکات کانیشکا و اخلاف او به حیث رب النوع نیز دیده شده است (۱) این واژه در اوستا هم به کاررفته به شکل (میثره) و (میترا).

کلمه پنجم در کتیبه روزگان ما ، ماه است که در کتیبه بغلان هم به دو شکل /ma/ و /mah/ آمده است

در این کتیبه کلمه پنجم (زم) است که شکل پارتی آن زمیک /zamik/ به معنای زمین است چنانچه در قطعه یی از پهلوی تورفانی (پارتی) آمده است "بزشك هیم از بابل زميك" (۲)

یعنی بزشك هستم از بابل زمین.

به همین گونه در کتیبه دوم روزگان نیز واژه های (بکه ،شا ، زاو،مهر وزمیکه) آمده است.

موجودیت این کتیبه ها (کتیبه های سرخ کوتل ،رباطك، روزگان و جفتو) و سرود کرکویه سیستان، ترکیب و واژه های آنها نشان میدهد که این کتیبه ها نمونه هایی از شکل باز پسین زبان پارتی (پهلوی اشکانی) بوده که بعداً با اندک تحول پذیری مرحله آغازین تکوین زبان پارتی دری یا پارسی دری را تشکیل داده است یعنی که زبان پارتی تا مرحله تحول به زبان پارسی دری در بلخ ، سیستان و بخارا به حیث زبان گفتار و نوشتار ادامه یافته است، البته زبان اصلی پارتی یا پهلوی اشکانی تا قری هشتم و نهم میلادی به کار میرفته ، چنانچه :

(۱) هنر خانواده گسی کوشان ، امریکا : دانشگاه کالیفورنیا ،

۱۳۹۶، ص ۸۱؛ آریانا (انتیکوا، لندن ، ۱۹۴۱، ص ۳۷۲.

(۲) محسن ابوالقاسمی ، زخامی زبانهای باستانی ایران ج ۱ ، ص ۱۳۶.

۱- در ترکستان توسط مانویان تبعیدی به عنوان زبان مذهبی در نوشتار به کار میرفت. (۱)

۲- ادامه زبان پارتی به نام زبان بلخی - تخاری باشاوهدی که برکتیبه های رباطک و سرخ کوتل پس از سقوط پارتها در دست است بیانگر تداوم زبان پارتی میباشد.

۳- زبان کتیبه های روزگان و جغتو و به ویژه سرود آتشکده کرکویه سیستان در اوایل ظهور اسلام نشانه یی از بقایای زبان پارتی میباشد .

۴- فخرالدین اسعدگرگانی از شاعران سده (۱۲) میلادی (قرن پنجم هجری) که خود از نواحی جنوب شرقی بحیره خزر وساحه اصلی پارت بوده و طبعاً زبان پارتی را میدانسته است که داستان ویس و رامین را از پهلوی (پارتی) به پارسی دری برگردانیده است و این گواه راستین است براینکه زبان پارتی هنوز هم زبان خواص در این ناحیه بوده است.

۳-۳ : چگونه گی پیدایش زبان پارسی دری

از مباحث گذشته استنباط شد که زبان پارتی (پهلوی اشکانی) از زبانها کهنم پر نفوذ دوره میانه زبانهای ایرانی بوده است ، این زبان در عصر سلطنت مقتدر پارتها یا اشکانیان بلخی (پارثو ها) در سراسر امپراتوری و سیل آنان در باختر ، درفارس و در مستملکات عربی شان همچون زبان رسمی و اداری به کار میرفت .

البته در آواخر سلطنت شش قرنه پارتهای بلخی که مرکز عمده آنان نخست در پارثو در نیسا (ناحیه شمال غرب باختر) و بعد در

(۱) ر.ک. احمد تفضلی ، تقد ، بر کتاب تکوین زبان فارسی «مجله آینده

فارس قرارداداشت زبان پارتی در آریانا و همچنان سپس در فارس فراگیرشد ، این زبان در فارس پس از استقرار پارتها درتیسفون برزیانهای محلی در آنجا تاءثیر همه جانبه کرده در نتیجه یکی از لهجه های زبان پارتی را به وجود آورد که بعداً باروی کار آمدن ساسانیان به نام پهلوی ساسانی و در آثاد مانویان پارسیك گفته شد.

اما اطلاق فارسی میانه به زبان پهلوی ساسانی اصطلاح جدید و تا جایی نا درست است همین اصطلاح فارسی میانه است که باعث بروز دشواریهایی در ریشه یابی زبان پارسی دری گردیده است این اصطلاح توسط زالمان مستشرق معاصر در سالها اخیر وضع شده است (۱)

از انرو فارسی میانه گفتن وآن را حلقهء اتصال میان پارسی دری و فرس باستان دانستن هر گز جنبه واقعیت ندارد ، زیرا طوریکه در بخشهای گذشته گفتیم نه فرس باستان در عصر هخامنشی ها زبان رسمی و اداری و بین الاقوامی بوده ، نه از ان آثاری مدون به جز چند کتیبه به جامانده است و نه میان فرس باستان و به اصطلاح فارسی میانه تسلسل زمانی وجود داشته است بلکه پس از سقوط هخامنشی ها که زبان رسمی و دولتی آنان زبان آرامی بوده در حدود يك قرن با استقرار یونانیان زبان یونانی و مدت شش قرن با حکمروایی پارتیهای بلخی زبان پرتوی (پهلوی اشکانی) در فارس و باختر زبان رسمی و اداری بوده است یعنی میان فرس باستان و به اصطلاح فارس میانه مدت بیشتر از هفت قرن بدون

(۱) تاوادیا، زبان و ادبیات پهلوی مترجم نجم آبادی ، تهران: دانشگاه ،

موجودیت توالی زمانی ، منطقی و طبیعی فاصله وجود داشته است .

همچنان که در بحبویه قدرت اشکانیان بلخی زبان پارتی (پهلوی اشکانی) با اثر کئی بر لهجه های محلی در فارس لهجه یی را به وجود آورد که بعداً در عصر ساسانیان پهلوی ساسانی گفته شد به همان گونه زبان پارتی آنگاه در باختر و ماورای آمودریا با اثر پذیری از زبانهای سفدی و تخاری لهجه یی را به میان آورد ، که به نام زبان باختری ، بلخی و کوشانی یاد شده و آن خود مادر زبان دری میباشد آثار مسلم زبان کوشانی یا بلخی عبارت است از کتیبه های سرخ کوتل بغلان ، رباطک سمنگان و سنگ نبشته های روزگان . زبان این کتیبه ها که به نامهای مختلف (باختری ، بلخی ، تخاری ، کوشانی) یاد شده است با ورود فرهنگ اسلامی و ترویج خط عربی پارسی دری نامیده شد (۱) و حتی زبان کوشانی با ارتباط به اصلیت خود و مسلماً نام واقعی آن در آن عصر ایرانی گفته شده است چنانچه در کتیبه رباطک فرمان کانیشکا که به زبان یونانی بود بعداً به زبان ایرانی (آری) برگردانیده شده است .

همچنان از آنجایی که ریشه زبان پارسی دری زبان پرثوی (پهلوی اشکانی) معروف به پهلوی بوده است زبان پارسی دری هم در آغاز مدتها پهلوی گفته شده است؛

(۱) معین ، مقدمه برهان قاطع چاپ ودم ۱۳۴۳ ، ص بیست هفت.

مثلاً:

فردوسی :

یکی پهلوی نامه از خط شاه
 فرستاده آورد و پیمود راه
 نگه کن سحرگه تابش نوی
 ز بلبل سخن گفتن پهلوی ،

فرخی :

در مدح و گوهرش بتوان یافتن کنون
 مدح هزار ساله به گفتار پهلوی

حافظ :

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی
 تا خواجه می خورد به غزل های پهلوی
 و حتی در سده نهم هجری جامی هروی زبان مثنوی مولینا را پهلوی

گفته:

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی

زبان پارسی دری که ادامه و شکل متحول پهلوی اشکانی میباشد

اندکی قبل از اسلام درعرض زبان پهلوی ساسانی موجود و متداول بوده است (۱) یکی از دلایل موجه مبنی بر وجود زبان پارسی دری در نواحی باختر و آریانا در آن عصر موجودیت آثار پراکنده درکتب مؤرخان و جغرافیه نویسان و به دسترس قرارداشتن متون منظوم و مثنوی در باختر و نواحی آمودریا میباشد که عقلاً این زبان چند قرن پیشینه و سابقه داشته و باتکامل تدریجی دراوایل عصر اسلامی به این حد کمال پیخته گی رسیده است (۲) از همین جاست که ابن مقفع آنکه قولش قدیمترین سند در رابطه به منشاء زبان دری میباشد گفته است " از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق زبان اهل بلخ بر دری غلبه دارد « (۳) .

امروز مستشرقان هم تایید میدارند که مبدأ ظهور و مهد بالنده گی زبان پارسی دری نواحی باختر و آمودریا بوده است ، در کتاب ادبیات ایران از آغاز تا امروز آمده « منطقه شرقی جهان ایران (ایران امروز) صحنه مسلط دوره آغازین ادبیات فارسی بود « (۴) .

(۱) همانجا ، ص بیست هشت.

(۲) باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، کابل ، ص

۵۴۸.

(۳) احمد تفضلی ، تقدیر تکوین زبان فارسی ، - مجله آینده شماره (۷-۹)

۱۳۵۸ ، ص ۵۸۵.

(۴) جورج مورسن و دیگران ، ادبیات ایران از آغاز تا امروز ، ترجمه یعقوب

اژند ، تهران : نشر گستره ، ۱۳۸۰ ، مقدمه.

به قول باباجان غفوروف ، صاحب لغت فرس مربوط قرن چهارم هجری نیز گفته است که زبان پارسی دری لسان اهل بلخ ، خراسان و ماوراء النهر است (۱) و داکتر صفا همچنان تایید میکند که «دراین نکته اکنون بحثی نیست که در دوره اسلامی هنگامیکه سخن از زبان دری یا پارسی دری می‌رود مراد زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر است» (۲).

۳-۳-۱: باخترا افق سپیده دم زبان پارسی دری

طوری‌که کتیبه های کوشانیان و بعداً سنگ نبشته های روزگان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت دیده شد که از نگاه واژه گان و ویژه گیهای زبانی به زبان پارسی دری نزدیک بوده اند ؛ اگرچه این نمونه ها به رسم الخط شکسته یونانی و تخاری نقر شده اند بنابر شواهد انکار ناپذیر زبان این کتیبه ها زبانی است که به حیث مادر زبان پارسی دری به شمار می آید ، همچنان در دوره اسلامی و با ترویج رسم الخط عربی به وسیله مؤرخان و جغرافیه نگاران نمونه هایی منظوم و منثور از زبان پارسی دری با این رسم الخط ذکر و نقل شده است که میتوان آنها را به حیث سپیده دم زبان پارسی دری در نواحی هندوکش و آمودریا به حساب آورد.

این نمونه ها عده یی ازان ارتباط میگیرد به راه و رسم آریاییان در قبل از اسلام و عده یی هم مربوط میشود به عصر اسلامی و همه شواهدی است از ظهور و آغاز پیدایش زبان پارسی دری دران زمان در نواحی باخترا؛ این است بخشی ازان نمونه ها :

۱- یکی از نمونه های بسیار کهن زبان پارسی دری عبارت از سرود

(۱) غفوروف ، تاجیکان کتاب یکم ، قسمت اول ، کابل ، ص ۵۶.

(۲) صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ۱۳۵۶ ، ص ۱۵۸.

آتشکده، کرکویه در سیستان میباشد: اصطخری در حدود يك هزار سال قبل نوشته است که «کرکویه» شهری بوده در منطقه زرنج و یکی از دروازه های شهر زرنج نیز به نام کرکویه یاد شده است (۱)
از این شهر مهم و تاریخی اکثر مؤرخان و جغرافیه نگاران یا کرده اند. (۲)

یاقوت حموی جغرافیه نویس معروف عرب در قرن هفت نوشته است که کرکوی شهری است در نواحی زرنج و در آن آتشکده، بزرگی است که مجوسان حرمت زیاد به آن میگذارند (۳) از آثار باقیه این شهر خاک توده یی است به ارتفاع بیش از بیست متر که میان مردم آنجا به نام تپه «کرکوشهر» معروف میباشد، مستشرق معروف «تیت» در ۱۹۰۵ میلادی آن را به شکل «کرکوشاه» ضبط کرده گوید که خرابه های کرکوشاه به شکل يك خاک توده عظیم با علایم دیوارها و سنگر بندیها به طرز خاص به حیث يك خاطره مقدس زمان پیشین هنوز هم نگهداری میشود (۴).

طوری که مورخان آورده اند و یاقوت ذکر کرده است آتشکده کرکوی در آغاز دوره اسلامی هم فعال بوده و زردشتیان با خواندن سرود کرکویه به پرستش در آن می پرداختند. بوسورت ضمن تحقیقی جالب در مورد سیستان قبل از اسلام در ارتباط به آتشکده کرکویه مینویسد که بعد از

(۱) اصطخری ابو اسحاق، مسالك وممالك، به کوشش ایرج اقشار، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۹۲.

(۲) ابن حوقل ابوالقاسم، صورت الارض، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۵۳؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ۱۳۳۳، ص ۱۳۳؛ مقدسی، ص ۳۵۰.

(۳) یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۳، ج ۷، ص ۲۴۱.

(۴) G.P.Tate, feontiers of Baluchis-tan, London, 1959, P.136.

ورود اسلام در (۵۱ هجری) در زرنج مویدموبدان و مه هیزیدان مسمی به شاهپور وجود داشت^۱ آتشکده کرکوی آتش مقدس همچنان شعله ور بود (۱) موضوع موجودیت زردشتیان را در سیستان در عهد عبدالعزیز بن عبدالله عامل عرب (۶۵ هجری) مؤلف تاریخ سیستان به تفصیل آورده است: (۲) به گونه ای که وی روزی رستم بن هرمزد مجوس را پیش خویش میخواند و از وی میخواهد که سخنان حکمت آمیزی از دهقانان (بزرگان) سیستان بگوید.

سرود کرکویه طوری که ذکر شده به رسم الخط عربی و به زبان پارسی دری میباشد: جناب ذبیح الله صفائیز موضوع را به دقت تحلیل کرده گفته است که این سرود از اشعار کهنه محلی سیستان و همان دری نو ریخت مقارن ظهور اسلام بوده است (۳).

این است سرود کرکویه:

فرخنده بادا روش
 خنیده گرشاسب هوش
 همی پر است از جوش
 انوش کن می انوش
 دوستت بداد گوش
 به آفرین نهاده گوش

(۱) اعظم سیستانی، سیستان قبل از اسلام، ج ۱، کابل: اکادمی علوم، ۱۳۶۴، ص ۱۹۸.

(۲) تاریخ سیستان، به تصحیح بهار کابل مطبعه دولتی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۶.

(۳) صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۱۴۷.

همیشه نیکی کوش
 که دی گذشت ودوش
 شاه خدای گانا
 بنه آفرین شاهسی

یعنی که افروخته و روشن باد ، مشهور و بلند آوازه باد هوش
 گرشاسب ، همواره از جوش پراست می نوش کن و نوش کن ، دوست را
 در آغوش بدار و به آفرین گوش بنه ، همواره به نیکی بکوش که دیروز و
 دی شب گذشت ، ای شاه ای خداوند گار ! تو شاهی با آفرین هستی .
 ۲- جاحظ در کتاب ، «المحاسن والاضداد» در مراسم نوروز البته
 در آریانا ، می نویسد که «از حیوانات مختلف هفت دانه می گذاشتند
 باهفت شاخه از درختان چون:

زیتون ، به و انار که هر یک به نام ناحیتی از نواحی کشور بود و ضمن
 سایر سخنان به شاه می گفتند «ابزود و ابزاد و پروار و فراخی و فراهیه» طبعاً
 این نیایش پارسی دری است و به املائی امروز این زبان برابر است ؛ بدین
 گونه :

«افزود و افزاید و پر بار و فراخی و فراهیه»؛ جاحظ هم آن را خود این
 چنین تاویل کرده است : « زاد ویزید و زیاد و رزق و فرح و سعة» ، بنابر
 نظر داکتر تفضلی استاد زبان پهلوی ممکن است (فراهیه) تلفظ دیگری از
 (فراخیه) باشد . گرچه زمان این نیایش دقیقاً ذکر نشده اما از فحوای
 روایت و ستن آیاریان و خراسانیان که زبان شان پارتی (پهلوی اشکانی)
 بوده نه آرامی یا زبانی دیگر ، چنین استنباط می گردد که این گونه مراسم
 پیش از ترویج اسلام در نواحی باختر و خراسان متداول بوده است .
 هنگون به روایت بالا در نوروز نامه خیام نیز سخنانی در نوروز از

موبد موبدان در برابر شاه نقل شده است که اصلاً به زبان پارسی دری میباید ؛ اینست بخشهایی ازان:

شها به جشن فرور دین به ماه فروردین ، آزادی گزین یزدان ودین کیان ، سروش آورد ترا دانایی و بینایی وبه کاردانی ، انوشه خور به جام جمشید و رسم نیاکان در همت بلند ونیکو کاری و ورزش ، داد و راستی نگاه دار، سرت سبزیاد وجوانی چون خوید ، برتخت بادرم ودینار ، پشت هنری ودانا گرامی ودرم خوار وسرایت آباد وزنده گی بسیار.

باذکر شاهان آریایی کیان وجمشید و رسم نیاکان معلوم است که موضوع به شاهان آریانا وخراسان مرتبط بوده وزبان آن پارسی دری میباید .

۳- روایات بسیار نیز از زبان رایج مردم باختر وخراسان در آثار مؤرخان عرب در دوره امویان وبعدازان آمده است که همه به پارسی دری است وقدامت این زبان را در اوایل اسلام وقبل ازان دراین ناحیه ثابت میسازد ؛ مانند این روایات :

الف- ابن قیسته در عیون الاخبار از قول علی بن هشام روایت میکنند که شخصی برای وی در مرو روایت میکرد که : مردی روزی تنبوری از آستین برآورد وچنین خواند : « ابا این تیمار باید اندکی شادی» (۱) این عبارت خود پارسی دری است با این مفهوم : " با این تیمار وغم اندکی شادی باید کرد »

ب- طبری گوید که اسماعیل بن عامر سردار خراسانی آنگاه که در پی مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی تا مصر رفت و مروان را برانداخت

در جنگ خطاب به خراسانیان گفت : «دهید یا جوانکان» (۱) و جای دیگر گفت : «یا اهل خراسان ، مردمان خانه بیابان هستید برخیزید !» (۲) این جمله هارودو پارسی دری است و واژه (دهید) هنوز هم به معنای (بزنید) در کابل و نواحی آن معمول است . ج- در منابع مختلف مورخان آمده که عباد بن زیاد در زمان خلافت یزید بن معاویه (۶۰-۶۶ هجری) به حکومت سیستان منصوب شد یزید بن مفرغ شاعر نیز با او به سیستان رفت آنجا عباد به جنگ و خراج مشغول گشت و به شاعر رسیده گی نتوانست ؛ ابن مفرغ پس از چندی آزردہ خاطر گشته شروع کرد به هجو گفتن ، عباد خشمگین شد و او را زندانی کرد ، ابن مفرغ از زندان فرار کرده از شهری به شهری میگشت و هجو آل زیاد میگفت ، عاقبت دستگیر شد ، عبیدالله بن زیاد او را با گریه و خوک و سگی به يك بندبست و نبیذ به او نوشتند و در کوچه های بصره بگردانید ، کودکان در قفای او فریاد میزدند و میپرسیدند این چیست ؟ ابن مفرغ به پارسی دری میگفت :

آب است و نبیذ است عصارات زیب است

سمیه روسپیذاست (۳)

این سرود که توسط يك شاعر عربی زبان و چندی متوطن در سیستان به زبان پارسی دری گفته شده است بیانگر تداول زبان پارسی دری با هر چه پخته گی و قوت خود در سیستان بوده است که بر شاعر این

(۱) طبری ، تاریخ طبری ، ج ۳ ، ص ۶۵ .

(۲) ابن قتیبہ ، عیون الاخبار ، چاپ قاهره ، ج ۱ ، ص ۲۱ .

(۳) جاحظ (متوفی ۲۵۵ هـ) البیان والتبیین ، ج ۱ ، چاپ مصر ص ۶۱ ؛ ابن

قتیبہ ، طبقات الشعراء ، چاپ لیدن ، ص ۲۱۰ ؛ طبری ، ص ۱۹۲ ؛ ابو الفرج اصفهانی

نسی ، ص ۱۷ .

گونه اثر عمیق کرده است ؛ البته سمیه دران نام مادر زیاد میباشد.
 د- دیگر سروده یی است از ابوالینبغی العباس بن ترخان در
 خصوص شهر سمرقند که در کتاب ابن خردادبه آمده است (۱) بدین قرار:

سمرقند بندمند بدینت که افکند

از شاش تو بهی همیشه توخهی

یعنی ای سمرقند آبادان بدین حالت که ترا افکند ؛ تو از چاچ بهتری
 و همیشه خوب هستی . ابو الینبغی در خدمت آل برمک میزیسته ، اصلاً
 پارسی زبان بوده و به عربی هم شعر میسروده .

ه - طبری در وقایع زمان هشام بن عبدالملک (۸۰۸ هـ) گوید که ابو
 منذر اسد بن عبدالله القصری حاکم خراسان به خنلان لشکر کشید و از
 خاقان ترك شکست خورد به بلخ فرار کرد کودکان بلخ در کوچه ها
 به دنهال او صدا میزدند:

ازخـتـتـلـان آمـد بـه

بـه رو تـبـه آمـد بـه

آواره بـاز آمـد بـه

خـشـك و نـزار آمـد بـه

(بیدل فراز آمدیه) (۲).

دیده می شود که زبان مردمان باختر که به زبان بلخی معروف بوده
 است همین زبان پارسی دری است و اینجا برای بیان حادثه یی توسط
 کودکان آن ناحیه تبار ز داده شده است ؛ به همان گونه که این زبان توسط

(۱) ابن خرداد به ، الممالك والمسالك، چاپ لیدن ، ۱۳۰۶.

(۲) طبری ، تاریخ طبری ، حوادث سال ۱۰۸ ، ص ۱۴۹۱-۱۴۹۴.

کودکی در سیستان یعنی پسر یعقوب هنگام جوزبازی تراوش کرده و دولت‌شاه ازان یا دآور شده است آنهم در مورد ایجاد رباعی ؛ پسر یعقوب گفته است :

« غلتان غلتان همی رود تالب گور » (۱)

۳-۲-۳: باختر و خراسان خاستگان زبان پارسی دری

وجود آثار متعدد و تحول یافته پارتی (پهلوی اشکانی) و نزدیک به زبان پارسی دری در نواحی باختر و آمودریایی از شواهد بارز و بیانگر این حقیقت بوده که زبان پارتی در جریان تکامل خود در باختر و ماروا، النهر با تأثیر پذیری از زبانهای دیگر ایرانی در منطقه راه تحولش را به زبان پارسی دری می پیموده است ، همان است که نخستین آثار این زبان به گونه پارچه های کوتاه نثری و سروده های مردمی در آغاز اسلام در خراسان و سیستان ، باختر و ماروا ، النهر سر برمی آورد ، چنانکه نمونه هایی ازان در بحث پیشتر ارائه شد .

از اینکه آثار زیاد فرهنگی، علمی و ادبی و تاریخی خراسانیان در آغاز پخش آیین مقدس اسلام یا عمداً و یا بنابر حوادث دشوار زمانه از میان رفته است ، با آنهم شواهد کافی تاریخی و آثار ادبی به جامانده ثابت میسازد که در آغاز اسلام در آریانا و خراسان آن عصر ، زبان پارسی دری به گونه يك زبان کامل و تعمیم یافته وجود داشته است .

از جمله یکی هم آنکه تا سال ۷۱۳ میلادی (حدود قرن اول هجری) خراسانیان که اسلام را پذیرفته و در لشکر اعراب شامل شده بودند زبان

(۱) دولت‌شاه بن علاءالدوله سمرقندی ، تذکرة الشعرا ، سال تالیف

۸۹۲ هجری (ص ۲۹ و بعد .

پارسی دری را همزمان با ترویج آیین اسلام در بخارا متداول ساختند ، زیرا مردمان در بخارا به زبان سغدی سخن میگفتند در همین سال به قول نرشخی در مسجدی که در بخارا بنا شده بود مردم قرائت قرآن را به زبان پارسی می آموختند (۱) و در قرن نهم و دهم میلادی بخش عمده بخارا به جز روستاهای آن به زبان پارسی دری روی آوردند و بدان تکلم میکردند (۲) ، همان است که این زبان آهسته آهسته جای زبانهای شمال شرقی باختر و آسیای مرکزی یعنی سغدی ، تخاری و خوارزمی را گرفت ، (۳) یکی دیگر از شواهد عمده در جهت روشن شدن این موضوع که زبان پارسی دری در باختر ، سیستان و نواحی آمو دریا در آغاز اسلام وجود داشته و راه تکامل پیموده است توجه امرای این ناحیه و مرم آن به زبان اصلی شان (پارسی دری) بوده است که ثبت تاریخ آن عصر میباشد ؛ مثلاً در شده سوم هجری شاه صفاری یعقوب لیث در برابر سخنوران به زبان عربی که آن را نمیداشت گفت : چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت ؛ این است دعوت یعقوب در روی آوردن به زبان خودش ، معلوم است که زبان اصلی مردم وی پارسی دری بوده است .

روی همین داعیه بوده است که در سده چهارم هجری تاریخ طبری ، تفسیر طبری بنابر فرمان شاه سامانی (منصور بن نوح) به زبان پارسی دری در آورده شد همچنان در دوره های اول اسلامی در خراسان و ماوراء النهر گرچه زبان عربی تعمیم یافت و ادیبان بسیاری آثار خود را به عربی ایجاد کردند ، اما از اینکه هنوز هم مردم زبان اصلی را حفظ و به

(۱) بابایان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، برگردان صدیقی و روشن رحمن ، کابل ، ۱۳۶۳ ، ص ۵۴۶ .

(۲) همانجا ، همان صفحه .

(۳) همان جا ، ص ۵۴۵ .

پاسداری آن علاقمندی ویژه‌ی داشته‌اند از آن رو دانشمندان این مرز و بوم بر علاوه زبان عربی برخی از آثاری خود را به زبان پارسی دری نگاشتند؛ مثلاً ابن سینای بلخی (قرن پنجم هجری) دانشنامه‌ی علایی را به زبان پارسی دری نوشت، و اثر معروف نرشخی (تاریخ بخارا) که بار اول در سده دوم و سوم به زبان عربی نوشته شده بود در قرن چهارم به زبان پارسی دری برگردانیده شد؛ مترجم گفته: "و تاء لیف این کتاب به عربی بوده است به عبارت یلیغ و چون بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت نمی نمودند دوستان از من در خواست کردند که این کتاب را به فارسی ترجمه کن من در خواست ایشان را اجابت کردم و این کتاب را بعد از گذشتن ۱۹۰ سال از تالیف آن به پاسی ترجمه کردم" (۱) برای اینکه باز هم روشن گردد که مهد اصلی زبان پارسی دری بلخ، سیستان و نواحی آمودریا بوده است به کهن ترین آثار موجود زبان پارسی دری مراجعه مینماییم و مینگریم که آثار شعری و نثری زبان پارسی دری مقدمتر از همه جا در باختر و نواحی آمو دریا قد برافراشته و از همین جا پس از سده پنجم هجری تدریجاً به سوی غرب آریانا فارس و عراق عجم گسترش یافته است، یعنی که خاستگاه اصلی زبان پارسی دری بلخ، سیستان، نواحی آمو دریا و هندوکش بوده است؛ چنانکه از سده یکم هجری الی سده پنجم آن در مناطق متذکره (نواحی بلخ و آمودریا) که بخش اعظم آن را افغانستان امروز یا خراسان دوره اسلامی احتوا کرده است قدیمترین شاعران و ادیبان زبان و ادب پارسی دری بر خاسته‌اند و آفریده‌های ادبی آنان در همین نواحی به وجود آمده است، در حالیکه در همین مدت دراز چندین قرن یک شعر یک اثر ادبی از نظم و نثر در فارس یا ایران امروز به نظر نمی‌حوزد.

(۱) نرشخی، تاریخ بخارا، مقدمه ترجمه فارسی، ۱۹۰۴ میلادی، ص ۳.

برای روشن شدن موضوع گوینده گان و ادیبان کهن زبان پارسی دری که همه در خراسان ، باختر و نواحی آمودریا سر برا آورده و بنیانگذار زبان و ادب پارسی دری به حساب می آیند از آغاز تاسده پنجم هجری در توالی زمان عبارت اند از :

۱- حنظله بادغیسی (متوفی ۵۲۲۰هـ) ، آثار:

مهتری گریه کام شیر دراست
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا چو مردانت مرگ رویاروی

۲- محمود وراق هروی (متوفی ۵۲۲۱هـ) ، آثار:

نگارینابه نقد جانست ندهم
گرانای در بها ارزانت ندهم
گرفتستم به جان دامن وصلت
نهم جان از کف و دامانت ندهم

۳- شهید بلخی (متوفی ۵۲۲۵هـ) ، آثار:

دانش و خواسته است نرکس و گل
که به يك جای نشگفند به هم
هر که را دانش است خواسته نیست
وانکه را خواسته است دانش کم

ابره می گرید چون عاشقان
 باغ همی خنندد معشوق وار
 رعد همی نالد مانند من
 چون که بگریم به سحرگاه زار

دانشا چون دریغم آیی از انك
 بی بهایی ولیك از تو بها است
 بیتو از خواسته میادم گینج
 همچنین زاروار باتو روا است
 با ادب را ادب سپاه بس است
 بی ادب با هزار کس تنها است

- اگر غم را چو آتش دود بودی
 جهان تاریك بودی جاودا نه
 دراین گیتی سراسرگر بگردی
 خردمندی نیابی شاد مانه
- ۴- حکیم ابوحفص سفدی (اواخر سده سوم هجری)، آثار:
 آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
 او ندارد یار بی یار چگونه رودا
- ۵- وصیف سگری (سیستانی) معاصر یعقوب لیث
 صفاری (۲۵۶-۲۶۵هـ) آثار:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
 بنده و چاکر و مولی و سگ بند و غلام
 ازلی خطی است در لوح که ملکی بدهید
 به ابی یوسف یعقوب بن الیث همام

به طعام آمد زنبیل ولتی خورد به لنگ
 لتره شد لشکر زنبیل وهبا گشت کنام
 لمن الملك بخواندی توامبرا به یقین
 با قلیل الفشه کت داد برآن لشکر کام
 عمر عمار تراخواست وزو گشت بری
 تیغ تو کرد میانجی به میان ددو دام
 عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی
 درآکار تن او سر او باب طعام

ملک‌تی بود شده بی‌قیاس
 عمرو بران ملک شده بود راس
 ۶- محمد مخله سکزی (سیستانی) ، معاصر محمد
 و صیف سکزی ، آثار:

جز تو نژاد حوا و آدم نکشت
 شیر نهادی به دل ویر کنشت
 معجز پیغمبر مکی تویی
 به کنش به منش و به گوشت
 فخر کنند عمار روز بزرگ
 بگوید آنم که یعقوب کشت
 ۷- بسام کرد خارجی، معاصر محمد و صیف سکزی، آثار:
 هر که نبود او به دل متهم
 بر اثر دعوت تو کرد نعم
 عمر ز عمار بدان شد بری
 کسای خـلاف آوردت لاجرم

۸- ابو سلیک گرگانی ، معاصر عمرو لیث صفاری
(۲۶۵-۲۸۷هـ) ، آثار:

خون خود را گر بریزی بر زمین
به که آبروی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست
بنند گیر و کار بنند و گوش دار

به مژه دل زمین بدزدیدی
ای به لب قاضی و به موگان دزد
مزد خواهی که دل زمین بردی
ای شگفتا که دید دزد به مزد

۹- فیروز مشرقی ، معاصر عمر و لیث صفاری ،
نژاداً عرب ، آثار :

مرغی است خدتك ای عجب دیدی
مرغی که بود شکار ارجانا
داده پر خویش کرگشش هدیه
تانه بچه اش برد به مهمانا
۱۰- مسعودی مروزی (اواخر قرن سوم هجری) آثار:
نخستین کیومرث آمد به شاهی
گرفتش به گیتی درون بیش گاهی

چو سی سالی به گیتی پادشاه بود
که فرمانش به هرجایی روا بود

سپری شد زمان خسروانا
که کام خویش راند اندر جهانانا

۱۱- رودکی سمرقندی (متوفی ۳۲۹هـ) نمونه آثار:

بوی جوی مولیان آید همی
 یاد یار مهربان آید همی
 ریگ آموی و درشتی های او
 زیر پایم پر نیان آید همی

مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود
 نبود دندان لابل چراغ تابان بود
 سپید سیم رده بود در و مرجان بود
 ستاره سحری بود و قطره باران بود

شادزی با سیه چشمان شاد
 که جهان نیست جز فسانه و باد
 زآمده تنگدل نباید بود
 وز گذشته نکرد باید یاد

ای از گل سرخ رنگ بر روده و بر
 رنگ از پی رخ روده بو از پی مو
 گل رنگ شود چو روی شوی همه جو
 مشکین گردد چو موفشانی همه کو

۱۲- رابعه بلخی (متوفی ۳۶۵ هجری) معاصر

سامانیان، آثار:

ز بس گل که در باغ ماوی گرفت
 چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت
 صبا ناهه مشک تبیت نداشت
 جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
 مگر چشم مجنون به ابر اندر است
 که گل رنگ رخسار لیلی گرفت....

فشاند از سوسن و گل سیم و زرباد
 زهی بادی که رحمت باد بر باد
 بداد از نقش آزر صد نشان آب
 نمود از سحرمانی صد اثر باد....

* * *

عشق او باز اندر آوردم به بند
 کوشش بسیار نامد سودمند
 عشق دریایی کرانه ناپدید
 کی توان کردن شنا ای هوشمند....

۱۳- دقیقی بلخی (مقتول ۳۷۹ هجری) سرایشگر
 هزار بیت شاهنامه، آثار:

در افکند ای صنم ابر بهشتی
 زمین را خلعت اردی بهشتی
 بهشت عدن را گلزار ماند
 درخت آراسته حور بهشتی....

* * *

پری چهره بتی عیار و دلبر
 نگار سرو قد و ماه منظر
 سیه چشمی که تارویش بدیدم
 سر شکم خون شده است و بر مشجر....

۱۴- ابوالموید بلخی (نیمه اول سده چهارم
 هجری)، نگارنده نخستین شاهنامه منشور، آثار:

انگشت را ز خون دل من زند خضاب
 کفی کزو بلای تن و جان هر کس است
 عناب و سیم اگر نبود مان روا بود
 عناب بر سبیکه سیمین او بس است

۱۵- ابو العباس رینجنی (سغدی) معاصر نصر بن احمد (۳۰۱-۳۲۱ هجری) آثار:

پاد شاهی گذشت خوب نژاد
پادشاهی نشست فر خزاد
زان گذشته ز مانیان غمگین
زین نشسته جهانیان دلشاد
بنگر اکنون به چشم عقل بگو
هر چه بر ما ز ایزد آمد داد....

۱۶- ابو عبد الله محمد بن صالح و لوالجی (معاصر سامانیان) آثار:

جمع بر سیمین پیشانیش گویی که مگر
لشکر زنگ همی غارت بغداد کند
و آن سیه زلف بران عارض گویی که همی
بر پر زاغ کسی آتش را باد کند.
سیم دندانك و بس دانك و خندانك و شوخ
که جهان آنك بر مالک او زندان کرد
لب او بینی گویی که کسی زیر عقیق
یامیان دو گل اندر شکری پنهان کرد
۱۷- ابو طیب محمد مصعبی، رئیس دیوان احمد بن اسماعیل سامانی (۲۹۲-۳۰۱ هجری)، آثار:

جهانا همانا فسوسی و بازی
که بر کس نپایی و با کس نسازی
چومه از نمودن چو خور از شنودن
به گناه ریودن چو شاهین و بازی

۱۸- ابو شکور بلخی (معاصر نوح بن منصور (۳۲۱-۳۴۳ هجری) سرایشگر آفرین نامه، آثار:

به دشمن برت استواری مباد
که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهر را
اگر چرب و شیرین دهی مرو را
همان میوه تلخت آرد پدید
از و چرب و شیرین نخواهی مزید

از دور به دیدار تو اندر نگرستم
مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحیت
از غمزه تو خسته شد آزرده دل من
وین حکم قضایی است جراحیت به جراحیت
۱۹- معروفی بلخی (معاصر عبدالملک بن نوح
سامانی ۳۴۳-۳۵۰ ه)، آثار:

این دل مسکین من اسیر هوا شد
پیش هزاران هزار گونه بلا شد
جادوکی بند کرد و حیلت بر ما
بندش بر ما برفت و حیلش روا شد
حکم قضا بود وین قضا به دلم نیز
محکم از آن شد که بار بار قضا شد

ای آنکه مرعدو را صبری و حنظلی
وی آنکه مرولی را شهدی و شکری

۲۰- ابو الحسن علی آغاجی بخارایی (معاصر
دقیقی)، آثار:

به هوا در نگر که لشکر برف
چون کنند اندرو همی پرواز
راست همچو کبوتران سپید
راه گم کرده گان ز هیبت باز

دو چشم عبرتم از قدرت تو چند فراز
دو گوش فکرت من چند سال و ماه به بند
گناه چند کنم چند عهد تو شکنم
بزرگواری تو چند و این وفای تو چند
کنون خدایا عاصیت با گناه گران
سوی تو آمد و امید را ز خلق بکنند
۲۱- امیر منصور سامانی بن نوح، شاعر و
ادیب، آثار:

گویند مرا چون سلب خوب نسازی
ماوه که آراسته و فرش فریسن
با نعره گردان چکنم لحن مغانی
با پویه اسپان چکنم مجلس و گلشن
اسپ است و سلاح است مرا بزمگه و باغ
تیر است و کمان است مرالاله و سوسن

۲۲- ابو طاهر طیب خسروانی (معاصر رودکی)، آثار:

شب و صال تو چون باد بی وصال بود
غم فراق تو گویی هزار سال بود
شب دراز و غممان دراز و جنگ دراز
در این سه کار بگو تا مرا چه حال بود

۲۳- معنوی بخارایی (معاصر سامانیان)، آثار:

هر چه آن بر تن تو زهر بود
 بر تن مردمان مدار تو نوش
 ندهی داد، و دادکس مستان
 انگبین خر مباحش و زهر فروش

بر خدای جهان توکل کن
 دار خرسند دل روان خوشنود
 که ندارد به قسمت ازلی
 نه تغافل زیان نه کوشش سود

۲۴- رونق بخارایی (معاصر سامانیان)، آثار:

جانی است تیغ شاه که دید این چنین شگفت
 جانی کزو بود تن و جان همه خراب
 لرزان به جرم گوهر و در جرم او پدید
 جانهای دشمنانش چون ذره ز آفتاب

۲۵- طاهر بن فضل (متوفی ۳۸۱ هجری) ششمین حکمران

چغانی ازدست نشانده گان ساسانی در ماو راء النهر، آثار:

دلدار منا ترا صدف خواهم کرد
 آخر به مدارات به کف خواهم کرد
 تا آنکه ترا به مهر خود رام کنم
 يك عمر به عشق تو تلف خواهم کرد

آن ساقی مهر وی صبوحی بر من خورد
 و ز خواب دو چشمش چو دو تا نرگس خرم
 و آن جام می اندر کف او همچو ستاره
 نسا خورده یکی جام دگر داده دمادم

۲۶- ابو محمد بدیع بلخی (معاصر طاهر بن فضل چغانی)، آثار:

نفیر ابر فرور دین بر آمد
زبانگ مرغ بانگ رود عاجز
بدان منگر که می منع است می خور
لوقت الورد شرب الخمر جایز
نگاری باید اکنون خلخی زاد

به رخساره بت چین را مجاهز
۲۷- تخاری (معاصر سامانیان)، آثار:

لبت گویی که نیم گفته گل است
می نوش اندر و نهفتستی
زلف گویی ز لب نها زیده
به گله سوی چشم رفتستی

۲۸- ابو زراعہء گرگانی (قریب العهد رودکی)، آثار:

اگر به دولت با رودکی نه همسانم
عجب مکن سخن از رودکی نه کم دانم
اگر به کنوری چشم او بیافت دنیا را
ز بهر گیتی من کور بود نتوانم

۲۹- خجستهء سرخسی (معاصر سامانیان)، آثار:

در آمد یکی خاد چنگال تیز
رود از کفش گوشت برد و گریز

۳۰- ابو شعیب هروی (از شعرای متقدم سامانی)، آثار:

دوزخی کیشی بهشتی روی و قد
آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد

سلسله جمعی بنفشه عارضی

کش سیاوش افدر و پرویز جد

۳۱- اویوگر محمد خسروی سرخسی (قرن ۴

هجری)، آثار:

زلفین تو گویی که شعر نغزی است

اندر شده معینش يك به دیگر

زیر لببت اندر مسیح پنهان

زیر مژه اندر نکیر و منکر

کس نیست ترا در جمال همتا

چون صاعب را در کمال همسر

ای بسا خسته کز ملک بدینم

بی سلاحی همیشه افگار است

وی بسا بسته کز نوابب چرخ

بند پنهان و از گرفتار است

وی بسا کشته گان که گردون راست

نرود خون و کشته بسیار است

۳۲- بوز جانی هروی (معاصر سامانیان، بوز جان

میان هرات و نیشاپور)، آثار:

توبه علم ازل مرا دیدی

دیدي و انگاه به عیب یخزیدی

توبه علم آن و من به عیب آن

رد مکن آنچه خود پسندیدی

۳۳- ابو الحسن علی بن محمد لوکری غزوانی (لوکر نزدیک مرو)، معاصر سامانیان، آثار: (مدح عتبی و زیر امیر نصر سامانی):

ز عنبر زره دارد او بر سمن
ز سنبیل گره دارد او بر قمر
برون برداز چشتم سود ای خواب
در آورد در دل هوای سرف
بتابید سخت و بپیچیده سست
به گرد کمر گاه دستار سر
۳۴- بشار مرغزی (سده چهارم هجری) آثار:

رز را خدای از قبل شادی آفرید
شادی و خرمی همه از رز بود پدید
از جوهر لطایف محض آفرید رز
آن کو جهان و خلق جهان را بیافرید
از رز بود طعام و هم از رز بود شراب
از رز بود نقل و هم از رز بود نبید
۳۵- ابو الحسن علی منجیک ترمذی (متوفی ۳۸۰ هجری)، آثار:

نیکو گل دو زنگ رانگه کن
در است به زیر عقیق ساده
یا عائق و معشوق روز خلوت
رخساره به رخساره بر نهاده

به منظر آمد باید که وقت مظر بود
نقاب لاله گشودند و لاله روی نمود

بنفشه طبری خیل خیل سر بر کرد
 چو آتشی که به گوگرد بر دوید کبود
 بیار ماها آن آفتاب کش بخوری
 فرو شود به دو لب و ز دورخ بر آید زود

ای به دریای عقل کرده شننا
 وز بد و نیک روز گار آگاه
 نان فرو زن به آب دیده خویش
 و ز در هیچ سفله شیر خواه

ای خوبتر ز پیکر دیبای ارمینی
 ای پاکتر ز قطره باران بهمنی

میان نرگسان اندر سر شک جان ربا دارد
 سر شک جان ربا دیدی میان نرگسان دارد

۳۶- کسایی مروزی (۳۴۱-۳۹۱ هجری)، آثار:

جان و خرد رونده برین چرخ اخضر اند
 یا هر دو آن نهفته در این گوی اغبر اند

نیلوفر کبود نگه کن میان آب
 چون تیغ آب داده و یا قوت آبدار
 هم رنگ آفتاب و به کردار آسمان
 زر دیش بر میانه چو ماه ده و چهار

بگشای چشم ژرف نگه کن به شنبلیله
تابان به سان گوهر اندر میان خوید
برسان عاشقی که ز شرم رخ خویش
دیبای سبز را به رخ خویش در کشید.

گل نعمتی است هدیه فرستاد از بهشت
مردم کریمتر شود اندر نعیم گل
ای گلفروش گل چه فروشی برای سیم
و زگل عزیز تر چه ستانی به سیم گل

۳۷- عماره مروزی (متوفی اواخر قرن ۴ هجری) آثار:

جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود
ز مرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهار خانه کشمیران به وقت بهار
به باغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
به دور باد همه روی آبگیر نگر
پشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم

شاخ بید سبز گشته روز باد
چون یکی مست نوان سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد
چون سر شمشیر آلوده به خون

غره مشو از آنکه جهانانت عزیز کرده
ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار

مار است این جهان و جهان جوی مارگیر
 وز مارگیر مار بر آرد شبی دمار
 در رثای ابو ابراهیم اسماعیل منتصر پسر نوح سامانی:
 از خون او چو روی زمین لعل فام شد
 روی و فاسیه شد و چشم امید زرد
 تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را
 مرگ از نهیب خویش مر آن شاه را بیخورد
 ۳۸- ابو اسحاق ابراهیم بن محمد جویباری (بخاری)
 معاصر سامانی، آثار:

به ابر پنهان کرد آفتاب تابان را
 به سبزه بنهفت آن لاله برگ خندان را
 به روی هر دو مهش بر دو شاخ ریحان بود
 به شاخ مورد بپیوست شاخ ریحان را
 ۳۹- قمری جرجانی ابو القاسم بن زیاد (نیمه دوم
 قرن ۴ هجری) آثار:

بوستانا تو چو من گشتی و من گشته چو تو
 تو مگر تازه شدی همچو من از ابر دگر

بتی که سجده برد پیش روی او بت چین
 خیال او بود اندر بهشت جبرالعمین
 الف به قامت و میمش دهان و نونش زلف
 بنفشه جعد و به رخ لاله و زنج نسرین

۴- استغنائی نیشاپوری (قرن چهارم هجری)، آثار:

به ماه ماندی اگر نیستش زلف سیاه
 به مهر ماندی اگر نیستش مشکین خال
 رخانش را به یقین گفتن که خورشید است
 اگر نبودی خورشید را کسوف و زوال
 باید گفت که چندین موءرخ و تعدادی از تذکره نویسان بر آن اند که
 مقدمترین شاعر دری گوی در خراسان ابوالعباس مروزی میباشد، شاعری
 که ذواللسانین بوده و هنگام سفر مامون الرشید عباسی به مرو در اواخر
 قرن دوم هجری (۱۹۳ هجری) قصیده یی در مدح وی به زبان پارسی
 دری گفته که این است چند بیتی از آن:

ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین
 گسترانیده به عدل وجود در عالم بدین
 منر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را
 دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هر دو عین
 کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت
 مر زبان پارسی را هست تا این نوع بین
 عده یی از موءرخان عرب از رساله (کتاب الاوائل) ابو هلال
 عسکری (متوفی ۳۹۵ هجری) نقل کرده اند که گفته : « اول من النظم
 شعر الفارسی ابو العباس بن حنوذ مروزی ».

یعنی که نخستین شاعر فارسی گوی ابوالعباس مروزی میباشد.
 گرچه نخستین شاعر پارسی گوی گفتن قابل تا عمل است زیرا
 نخستین شاعر زبان پارسی دری را نمیتوان به واقعیتش تعیین و تشخیص
 کرد ، پس او رایکی از شعرای متقدم زبان پارسی دری بایدگفت :
 چنانچه در قصیده توضیح شده است که پیش از ابوالعباس شعرای بوده
 اند اما بدین گونه شعرعالی نسروده اند و شاعر افزوده است که این شعر به

منظور زیب و زینت یافتن این لغت (زبان پارسی دری) سروده شده که تحت تاثیر زبان غالب یعنی عربی بوده است .

انتساب این شعر به ابوالعباس مروزی به حیث مقدمترین شعر پارسی دری ، گرچه با لایلی رد شده است ، اما میشود علیه بعضی نکات گفته شده اظهار نظر کرد ، به ویژه برین نکات:

۱- مامون هنوز ولیعهد بود نه خلیفه ، در حالیکه برای ولیعهد هم مدح گفتن او را پیشوای مردم و صاحب عدل وجود دانستن کدام بمناعت منطقی دیده نمیشود .

۲- ترکیبات نحوی وواژه گانی به اشعار دوره های بعدی مینماید ؛ درحالیکه اکثر اشعار پارسی دری در اوایل دوره اسلامی ؛ مثلاً اشعار خنظله بادغیسی ، محمود وراق ، شهید بلخی ، ابو سلیک گرگانی ، مسعود مروزی و ده ها شاعر دیگر که بعضاً بیست یا سی سال از شاعر فاصله داشته اند ، کلام شان از چنین مزایای خوب ترکیبی بر خوردار میباشد .

۳- عروض بعد از این شاعر و شعرش اختراع شده است ؛ درحالیکه نه تیها این شعر بلکه تعداد زیای از اشعار پارسی دری هم قبل از اختراع و ترویج قواعد عروض سروده شده وهمه دارای وزن و قافیه اند .

۴- کثرت کلمات عربی دران دیده شده است ؛ در حالیکه باید چنین میبود زیرا آنگاه زبان عربی يك زبان رسمی واداری بوده وشاعر هم ذوالسانین ، پس جایی برای این اعتراض باقی نمی ماند .

۵- تذکره های زیاد به آن اشاره نکرده است ؛ درحالیکه تذکره ها هیچکدام از نگاه محتوا از چنین کمبود عاری نمیشد شعرای زیادی اند که اکثر تذکره ها از آنان نام نبرده اند .

۶- مامون گرچه مادرش پارسی زبان بوده اما چون زبان خودش عربی بوده است پی بردن به محتوای شعر برایش مشکل توجیه شده است؛ در حالیکه این توجیه بر عکس میباشد ، زیرا مامون به مرو سفر

کرده جایی که زبان عام پارسی دری است و باید به همین زبان مدح میشده به ویژه که مادرش هم از همین تبار بوده و اهل همین زبان طبعاً شعر برای او فهمنا بوده خاصه که واژه های زیاد عربی در آن به کار گرفته شده است

به هر حال اگر این شعر رد هم گردد تعداد کثیر شاعران دری گوی در نواحی باختر و آمو دریا که شماره آنها از پنجاه تن بالاتر میشود همه بیانگران است که خاستگاه و مهد پرورش زبان پارسی دری اصلاً بلخ و باختر و نواحی آمو دریا میباشد و این زبان در سده های دوم ، سوم چهارم هجری یعنی قبل از گسترش آن به فارس و ایران امروز منحصر به همین نواحی و سرزمین بوده است.

زبان و ادبیات پارسی دری در اواخر سده چهارم هجری و اوایل سده پنجم آن از مهد اصلی اش بلخ و باختر به جانب شمال غرب ، غرب و جنوب غرب کشور آریانا یعنی به عراق عجم و فارس به تدریج گسترش می یابد ؛ چنانکه نخست به طبرستان وری شعرايي به زبان پارسی دری طبع از مایی مینمایند ؛ مثلاً منصور بن علی منطقی رازی ظاهراً از شعرای متقدم دری گوی در اواخر قرن چهارم هجری در عراق عجم و فارس میباشد که آثاری از وی به زبان پارسی دری باقیمانده است و آن اینست:

يکي موي بدزدیدم از دوزلف
چون زلف زدی ای صنم به شانه
چونانش به سختی همی کشیدم
چو مورکه گندم کشد به خانه
باموی به خانه شدم پدر گفت
منصور کدام است از این دوگانه

واز شعرای بعدی در شمال غرب ری در تبریز در قرن پنجم هجری قطران (متوفی ۴۶۵ هـ) میباشد؛ چنانکه ناصر خسرو بلخی در سفر نامه خود مینویسد که چون به تبریز رسید قطران نام شاعری دیوان منجیک

ترمذی و دقیقی بلخی را نزد وی آورد و معانی مشکل اشعار آنان را از وی پرسید و اشعار خود را بر ناصر خسرو عرضه کرد؛ ناصر خسرو در همین جا گوید که قطران زبان فارسی دری نیکو نمیداست. (۱)

داکتر شفق در مورد قطران گفته: تاکنون اغلب شعرا (البته در زبان پارسی دری) از خراسان و یا حوالی آن (البته بلخ و باختر) ظهور کرده ولی قطران تولد و شهرتش در تبریز بود (۲) همچنان قطران خود گفته است که وی از شعرای متقدم تبریز بوده و اوست که دروازه شعر دری را دران نواحی گشوده است چنانکه در این فرد:

گر مرا بر شعر گویان جهان رشک آمد
من در شعر دری بر شاعران نگشادی
واز او است:

بود محال ترا داشتن امید محال
به عالمی که نباشد همیشه دریک حال
ازان گه که جهان بود حال این سان بود
جهان بگردد لیکن نگردهش احوال

سپس در قرن ششم هجری میتوان از شعرای معروفی چون جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفی ۵۸۸هـ) نام برد؛ وی که خارج از ساحه مهد و پرورشگاه زبان پارسی دری یعنی دور از نواحی باختر به سرایش شعر دری دران ناحیه پرداخته است، ازان رو بر سلسله قصیده گویان و غزل سریان معروف عراق (البته عراق عجم) محسوب شده است (۳) جمال الدین اصفهانی به حقیقت، حکیم انوری ابیوردی، سید حسن غزنوی ملقب به اشرف ورشیدالدین و طوطا بلخی را پیشوای خود خوانده گوید:

(۱) ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور، تهران: امیر کبیر، چاپ نهم ۱۳۷۲، ص ۷.

(۲) شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۲، ص ۱۴۳.

(۳) شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۲، ص ۱۸۲.

اشرف ووطواط و انوری سه حکیم اند
 کز سخن هرسه شد شگفته بهارم
 پسرش کمال الدین اسماعیل هم از شعرای معروف عراق عجم در
 قرن هفتم به حساب آمده است ؛ همچنان در قرن ششم هجری زبان پارسی
 دری با انتشار آن در آذر بایجان که یکی از مراکز مهم تمدن ایرانی بوده
 است شعرای بزرگ و نام آوری ظهور کردند از قبیل خاقانی شیروانی ،
 فلکی شیروانی ، مجیر بیلقانی (از توابع شیروان) ، نظامی گنجوی (از
 حوالی آذر بایجان).

به همین گونه در خطه فارس در شیراز با گسترش زبان پارسی دری
 در قرن هفتم هجری در انجا سعدی از بزرگترین شاعران و ادیبان دری زبان
 وبه تعقیب وی در قرن هشتم هجری دران ناحیه حافظ از نخبه گان
 شعرای دری زبان میباشد ، و هر دو با افتخار تمام در ستایش از این زبان
 گفته اند:

سعدی : هزار بلبل دستانسرای عاشق را
 بیاید از تو سخن گفتن دری آموخت
 حافظ : ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگه
 که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

۳-۳-۳: فلسفه نامگذاری زبان پارسی دری

زبان پارسی دری یکی از زبانهای بسیار عمده گروه نو ایرانی
 میباشد ؛ چه از نظر گستره ساحه نفوذ ، چه از جهت شماره گوینده گان
 و چه از نگاه کثرت آثار کلاسیک و نوین ؛ اطلاق اصطلاح تاجیکی در
 تاجیکستان ، فارسی در ایران کنونی و دری یا پارسی دری در افغانستان
 به این زبان محض به لحاظ رعایت حدود و ثغور سیاسی در عصر حاضر
 است ، ورنه این اصطلاحات افاده کننده زبان واحد و ممیّن سه لهجه بزرگ
 این زبان میباشد.

گرچه در افغانستان غالباً به این زبان دری و نیز پارسی دری گفته میشود ، باید خاطر نشان کرد که در برابر به کار برد تنها دری ، پارسی دری گفتن برای این زبان نسبتاً درست تر مینماید ، زیرا از اینکه واژه دری صفت است به تنهایی به قوم و طایفه یی و یا محلی خاص منسوب نیست پس نمیتواند به جای زبان يك طایفه و یا زبان محلی خاص به تنهایی به کار رود ؛ واقعیت آنکه اصطلاح دری نام زبان نه بلکه صفت است برای زبان پارسی.

همچنان کلمه پارسی یا به اصطلاح فارسی با ارتباط به این زبان معنای آن را ندارد که واقعاً منسوب به ناحیه و ایالت فارس ایران امروز باشد ، بلکه این کلمه یعنی پارسی هم ریشه در واژه پرتوه (پارتی - parthi) دارد.

اینک نخست به بررسی اصطلاح پارسی که چگونه و به کدام مفهوم به این زبان اطلاق شده است میپردازیم ، سپس در وجه تسمیه آن با ارتباط به دری صحبت میگردد.

واقعیت امر اینست که واژه (پارسی) نام زبانی که امروز در افغانستان ، تاجکستان و ایرن امروز به دان صحبت می شود دنباله زبان پارتی (پهلوی اشکانی) میباشد ؛ از اینکه به ایالت و ناحیه کوچک فارس منسوب باشد قابل تامل است ، زیرا کلمه پارسی اساساً خود از نام پارتیه ، پارتیه پرتوی گرفته شده است به گونه: پرتوی <پارثی> پارسی یعنی : parthi>parsi

آنهم به دلایل ذیل:

۱- پارت، پارتیه اصل آن پرتوه بوده است ناحیه یی در شمال غرب باختر محل ظهور پارتها (اشکانیان) معادل یونانی پرتوه کلمه پرتیا (parthia) میباشد (۱) صورت نسبتی پرتوه عبارت است از پرتوی که

(۱) جواد مشکور و رجب نیا ، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان ، تهران:

دنیای کتاب ، ۱۳۶۷ ، ص ۱۰۴.

در اثر ابدال صوت /ر/ به صوت /ل/ و ابدال صوت /ث/ ، س/ به صوت /ه/ / پرثوی شکل پلهوی را بخو دگرفته است ؛ البته ابدال /ر/ به /ل/ ؛ مثلاً: دیوار دیوال ، نیلوفر نیلوفل و ابدال/ث/،س/ به /ه/ ؛ مثلاً: سند- هند ، سراسویتی -هراهویتی (ارغنداب) در زبانهای ایرانی يك حادثه عادی و طبیعی بوده است.

واژه پلهوی بعداً با تقدیم و تاخیر اصوات آن به صورت پهلوی در آمده است در پژوهش راجع به زبان پارسی دری و ریشه یابی آن باید همواره اصل کلمه یعنی پارتیا، پرثوه و پرثوی در نظر گرفته شود تا نتایج درست و دقیق دستیاب گردد نه کلمه پهلوی که تا کنون این کلمه یا عمدأ و یا اشتباهاً موجب بروز دشواریها شده است.

به نظر کهزاد پرثوه ها (پارتها) یکی از قبایل آریایی بودند که با سکونت در شمال غرب باختر و جنوب شرق دریاچه خزر مسکن شان به نام پرثیه، پارتیا معروف شد (۱) از آنکه مؤسس این خانواده باختری ارساس ارشك (اشك) نام داشت شاهان این سلسله که مدت شش قرن در منطقه وسیعی به شمول افغانستان امروز نواحی آمودریا، فارس، عراق آسیای صغیر امپراتوری بزرگی را تشکیل کردند به اشکانیان هم معروف اند* چون زبان شان (زبان ایرانی) در امتداد سلطنت آنان به مدت شش صد سال زبان رسمی اداری و مسلط در قلمرو آنها بود و حیثیت زبان درباری را داشت آنهم به زبان پرثوی اشکانی یا پهلوی اشکانی مسمی شد و بالاخره با انقراض اشکانیان و تحول زبان شان این زبان (پرثوی) به

(۱) کهزاد تاریخ ادبیات افغانستان قسمت نخست کابل: مطبعه دولتی

۱۳۳۰، ص ۴۰.

* عشق آباد مرکز ترکمنستان چون در نواحی پارتیه واقع بود با ظهور اشکانیان اشك آباد نام گرفته بعداً عشق آباد شد.

نام پرثوی دری یا پارتی دری و سر انجام به پارسی دری معروف گردید.
 ۲- پس از انقراض امپراتوری اشکانیان و ایجاد دولت ساسانی به جای آنها، زبان پرثوی (پهلوی)، باز هم از میان نرفت بلکه به همین نام تداوم پیدا کرد؛ البته این نام بنابر سر اقتدار آمدن ساسانیان به حیث زبان رسمی، اداری و در باری نام پهلوی ساسانی را به خود گرفت، از همین جا است که پهلوی ساسانی پس از مدتی با نفوذ بر زبانهای محلی ایالت فارس از اختلاط آنها آثار به وجود آمده از آن به فهلوی (پهلوی، پرثوی) و جمع آن به فهلویات معروف گردیده است؛ مثلاً سروده های بندار رازی بابا طاهر عریان، ابیاتی از مثلثات سعدی وعده یی از اشعار حافظ و دیگران.

یعنی که نام فارسی به حیث زبان مربوط به ایالت فارس به حیث نام اصلی زبان عصر ساسانی هیچگاهی تبارز نکرده است، و حتی نام پارسه در جنوب ایران امروزی یعنی فارس به اقوامی مهاجر از شمال غرب باختر ناحیه پارثیه که نام خود را (پارتیه، پارثه) به آن داده اند ارتباط میگیرد.

چنانچه به قول ارانسکی آریایی هایی به نام (پارثه) که در اوایل هزارهء یکم قبل از میلاد در جریان مهاجرت به جنوب غرب فلات ایران در ساحه یی در کنار خلیج سکونت اختیار کردند در ارتباط به نام آنان محل زیست شان را نیز پارسه گفته اند و پارسه (parsa در یونانی باستان persid, persida و به فرانسوی perse و perside گفته شده است) (۱) و حتی با ارتباط به اهمیت و ارزش نام پرتیه برادر

(۱) ارانسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران: نشر سخن، ۱۳۷۸، ص ۴۶؛ خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸، ص ۲۰۱.

کمبوجیه پسر کوروش هم به پرتیا (برديه) مسمی شده است (۱) از اینکه در این اواخر نام زبان عصر ساسانی (فارسی میانه؟) گفته شده نامی بسیار تازه و اختراع سده نهم و بیستم است که به وسیله زامان مستشرق اروپایی بر آن اطلاق شده است (۲) دا کتر معین هم این موضوع را تایید کرده گفته است زبان عصر ساسانی اصلاً پهلوی (پرتوه- Parthava) بوده و بعضی از مستشرقان آن را پارسی نامیده اند (۳) رستارگویا نیز گوید که نام دیگر زبان فارسی پهلویک (پرتوی) میباشد (۴) یعنی فارسی اصلاً شکل متغیر و دگرگونه پرتوی یا پارتی است.

در سال ۷۲۸ میلادی (قرن یکم هجری) هنگامی که یکی از سیا حان چینی (خوی چه او) به نواحی خراسان و ماوراء النهر سفر کرده است از زبان سفدی و شهرهایی که بدین زبان در آنها تکلم میشد؛ مانند: بخارا، چاچ، استروشن و سمرقند نام برده و همچنان زبانهای شفتان، واخان، بامیان و پارسی را طور جداگانه مشخص کرده است (۵) چون تاریخ این سفر اوایل عصر اسلامی را نشان میدهد طبیعی است که زبان پارثی در باختر و نواحی آمو دریا ادامه داشته است یعنی که مراد از پارسی، پارتی همان پرتوی بوده است؛ زبانی که در قرن سوم هجری

(۱) این لفظ در ترجمه آثار العجم برتیا ضبط شده به نقل از تاریخ ادبیات ایران، جلال همایی ص ۱۰۹.

(۲) تا و ادیا، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه نجم آبادی، تهران: دانشگاه، ۱۳۴۸، ص ۹ پیشگفتار.

(۳) فرهنگ معین، کارنامه، مقدمه ص ۳.

(۴) رستارگویا، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه شادان، تهران: چاپ علمی، ۱۳۴۷، ص ۲ مقدمه.

(۵) احمد جاوید، پیدایی و بالنده گی زبان دری مجله خراسان، سال چهارم شماره سوم ۱۳۶۳ ص ۲.

آثار آن در باختر به صورت ترانه های مردمی و همچنان به گونه يك ادبیات عالی، مثلاً: شعر حنظله بادغیسی و محمود و راق هروی و دیگران هستی یافته است و در این برهه زمان در عراق عجم یعنی ایالت فارس و نواحی آن اثری و نامی از چنین زبان و ادبیات سراغ نمیشود.

۳- یکی دیگر از دلایل بسیار روشن اینکه پارسی مربوط به ریشه پرتوی و پارتی بود و بعداً شکل متغیر و دگرگونه پهلوی را به خود گرفته این است که در ادوار مختلف بعدی حتی تا سده نهم هجری بعضاً اصطلاح پهلوی به کار گرفته شده آنها به معنای پارسی و پارسی دری یعنی که اصطلاح پارسی ریشه پرتوی و پارثی دارد، اینست مثالهایی از دوره های گوناگون:

فردوسی:

که داند که بلبل چه گوید همی
به زیر گل اندر چه موید همی
نگه کن سحرگاه * تا بشنوی
ز بلبل سخن گفتن پهلوی
گشاده زبان و جوانیت هست
سخن گفتن پهلونیت هست

فرخی:

در فضل و گوهرش بتوان یافتن کنون
مدح هزار ساله به گفتار پهلوی
حافظ:

مرغان باغ قافیه سنج اند و بذله گوی
تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

جامی در قرن نهم هجری:

مـثـنـوی مـعـنـوی مـولـوی

هـسـت قـرآن در زبـان پـهـلـوی

و اما در وجه تسمیه دری با ارتباط به پارسی دری نظریات گوناگون اظهار شده است بعضاً آن را به دره نسبت داده اند یعنی زبان دره یی و (کبک دری) را مثال زده اند بعضاً اصطلاح دری را به تخاری نسبت داده اند به دلیل آنکه این زبان (پرتوی) در نواحی بلخ و بدخشان در اثر تاءثیر پذیری از زبان سفدی و تخاری با تحول واژه تخاری: (تخاری) <تخری> (تهری) دری) به نام دری معروف شده است چه بخارها آریایی بوده پس از کوچ کردن از حدود تبت وارد نواحی بلخ و قسمتهای مرکزی آریانا (افغانستان آن روز) شده و تخارستان مسنوب به نام آنان است زبان تخارها با زبان سفدی در آمیخت (۱) و با اختلاط زبان پرتوی با آنها و نسبت تاءثیر پذیری بیشتر از زبان تخاری و با تحول کلمه تخاری زبان پرتوی صفت دری را هم به خود گرفت.

در مورد زبان تخری زایر چینی (سوان سین) که در حدود ۶۳۰ میلادی (سده یکم هجری) ضمن سفر به نواحی باختر و ماوراءالنهر از زبانهای فرغانی و خوارزمی یاد آور شده می افزاید که در تخارستان به استثنای شغنان به زبان (تخری) تکلم میکنند (۲)

البیرونی و البشاری هم زبان ولایت بین بدخشان و بلخ را تخاری و نزدیک به زبان بلخی دانسته اند (۳) و اما درست تر و منطقی تر آنکه به نسبت ارتباط و انتساب آن به دربار و درگاه به حیث زبان دریاری

(۱) بهار، سبک شناسی، ج ۱، چاپ سوم، تهران: نشر سپهر، ۱۳۴۶، ص ۲۵.

(۲) احمد جاوید، پیدایی و بالنده گمی زبان دری مجله خراسان، سال ۴ شماره

سوم، ص ۲.

(۳) برخی از متشرقان غرب، تاریخ تلفظ و صرف پشتو ترجمه روان فرهادی

کابل: دانشکده ادبیات ۱۳۵۶، ص ۲۶۲، ج ۲.

(اداری، فصیح و معیاری بودن) این زبان دری گفته شده است با دلایل ذیل:

۱- پارتها (پرتوه ها) غالباً در مناطق وسیع امپراتوری خود در شرق و غرب فلات ایریان مراکز بزرگ، شهرها و مداین معروف را محور قدرت و درگاه خود قرار دادند بنابراین زبان این درگاه ها و دربارها گرچه پرتوی (پارتی) بود منعیث زبان درباری صفت دری را گرفته است؛ البته این اصطلاح به سلسله عنعنات و رسوم امپراتوران ماضی ایریانی در قلمرو حکمروایان بعدی آنان مسایل و امور دربار ارتباط به /در/ با اختصار دری گفته شده و همان گونه به زبان دربار هم دری اطلاق شده است؛ چنانچه به روایت ابن ندیم از ابن مقفع، دری زبان مداین (شهرها) است و کسانی که در دربار شاهان بودند به آن گفتگو میکردند این لفظ نسبت دارد به دربار و در این زبان از میان لغات شهرهای مشرق لغت اهل بلخ غلبه داشته است (۱) و چنین روایتی را به حمزه اصفهانی نیز نسبت میدهند (۲) همچنان به قول مقدسی دری زبانی است که به آن نامه های شاهان نویسند و به آن عیضه به شاه می نویسند و اشتقاق آن از /در/ است که باب (درگاه) باشد یعنی زبانی که در دربار به آن گفتگو میکنند (۳).

۲- از اینکه سکه هایی را یونانیان به نام در یک یا ذر یک خوانده اند و در متن پهلوی یادگار زیران نیز آمده است میتوان چنین استنباط کرد که این سکه ها از طرف دربار ضرب زده شده و ارتباط به دربار داشته است از آن رو به آن در یک یا دری اطلاق شده است یعنی منسوب به دربار.

(۱) التنبیه علی حدوث التصحیف، چاپ بغداد، ۱۳۶۸، ص ۶۷.

(۲) خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ، چاپ ۱۳۵۰، ص ۱۵.

(۳) مقدسی، احسن التقاسیم، چاپ لیدن ص ۳۲۵.

همچنان روایتی موجود است که در عصر ساسانیان آنچه و آنکه منسوب به در بار بوده است آن را در یک (دری) می نامیده اند مثلاً: وزیر دربار را (دری بد) میگفتند یعنی سرور خادمان در بار مانند سپهبد یعنی سردار سپاه؛ همچنان این کلمه در زبان ارمنی نیز به گونه (در یک پت darek pet به همین معنا بوده است (۱).

اساساً کلمه /در/ شکل اصلی واژه دروازه بنا بر اهمیت مقام پادشاهی با پسوند مکان /گاه/ به صورت (درگاه) و با پسوند مکان /- بار/ به شکل (در بار) به معنای جای حضور یافتن و پذیرایی شاه مورد استعمال تثبیت شده یی داشته است؛ بنا بر آن با پذیرش پسوند نسبتی /-ی/ کلمه /در/ صورت (دری) به خود گرفته مفهوم در باری و در گاهی و نسبت داشتن به در بار را به وضاحت میرساند.

۳- استعمال کلمه دری پس از پیدایی و بالنده گی این زبان در آثار منظوم و منثور زبان دری که در دربار ها پدیدار گشته است خود بیانگر این نکته است که زبانی بوده است پرورده دربار و وسیله ارتباط ، ادبی ، اداری و رسمی که وابسته گی تنگاتنگ به در بار داشته است از همین جاست که دری به مفهوم فصیح هم آمده است؛ اصطلاح دری با به میان آمدن در بار های مقتدر حامی زبان پارسی دری در خراسان و ماوراء النهر در ادبیات راه یافته است.

در آثار منثور نخستین بار اصطلاح دری در کنار اصطلاح پارسی (پارتی) به شکل پارسی دری در در بار سامانیان از قرن ۴ هجری در ترجمه تفسیر طبری به چشم میخورد و در آثار منظوم سده چهارم هجری کلمه دری هم به تنهایی و هم پیوست با واژه پارسی به کثرت مورد استعمال قرار گرفته است.

(۱) احمد جاوید، پیدایی و بالندی زبان دری، مجله خراسان سال ۴ شماره سوم، ۱۳۶۳/ص ۹.

طبیعی است که آثار منشور و منظوم زبان پارسی دری در آغاز و اساساً پرورده در بار ها بوده است؛ همین زبان است که با آغاز تأسیس دولت صفاری در قرن ۳ هجری به بعد در در بار های سامانیان غزنویان سلجوقیان، تیموریان هرات، مغولیه هند و غیره و تا امروز حیثیت زبان رسمی اداری و در باری را داشته است که مدت درازی در حدود یک هزار و سه صد سال را احتوا میکند.

اینست نمونه هایی از اشعار شعرای متقدم که در آنها اصطلاح دری و پارسی دری به کار گرفته شده است:

فردوسی:

یکی تازه کن قصه زر دهشت
به نظم دری و به خط درشت
بفرمود تا پارسی دری
نوشتند و کوتاه شد داوری

نظامی گنجوی:

گزارنده داستان دری
چنین داد نظم گزار شگری
مفنی در خروش آورد پرده
غزل های دری آغاز کرده

عنصری بلخی:

ایا به فضل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری

فرخی سیستانی:

دل بدان یافتی از من که نکودانی خواند
مدحت خواجه، آزاده به الفاظ دری
خاصه آن بنده که ماننده من بنده بود
مدح گوینده و داننده به الفاظ دری

سنایی غزنوی:

شکر لاله که ترا یافتم ای بحر سخا
از تو صلت ز من اشعار به الفاظ دری

سعدی شیرازی:

هزار بلبل دستانسرای عاشق را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت

حافظ شیرازی:

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
چو عند لب فصاحت فروشد ای حافظ
تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

باید افزود که نسبت زبان معیاری، اداری و رسمی بودن در دربارها
و داشتن پایه ادبی و فصاحت بوده است که شاعران غالباً لفظ دری را با

(در) یعنی مروارید به گونه نسبت و منسوب به کار برده اند مانند:

ناصر خسرو:

من آنم که در پای هوکان نریزم
مر این قیمتی لفظ در دری را

سلمان ساوه جی:

لایق گوشت نمیدانم ولی بهرنثار
میفروشم بر دلت امروز این در دری
اورزقی:

کسی که طبع من اندر مندیح او دارد
به قیمت در دریا هزار درد دری
معزی:

دست رادش در دهانم در دریایی نهاد
چون ببارید از دهانم پیش او در دری
خاقانی:

در دری که خاطر خاقانی آورد
قیمت به بزم خسرو والا بر افکند
خاقانی:

در دری را از قلم در رشته جان کرده ضم
پس باز بگشاید ز هم بر شاه والا ریخته
راوی ز در های دری دلال و دلها مشتری
خاقانی اینک جوهری در های بیضا ریخته

سعدی:

قلم است این به دست سعدی در
 یا هزار آستین در دری

۳-۳-۴: حوزه های گسترش زبان پارسی دری

[زبان پارسی دری بنابر کثرت استعمال در روند تکامل متمادی خود و کسب سلاست، جزالت، شسته گی و صیقل شده گی و در نتیجه نسبت جذابیت و عذوبت طبیعی، داشتن قدرت اثر کنی و دلپذیری هنری و مساعد بودن برای هر گونه مفهوم و موضوعی که در مسیر تاریخ بیش از پانزده قرنه خود داشته است نه تنها در مبداء و خاستگاه اصلی اش خراسان عصر اسلامی یا افغانستان امروزه محدود و منحصر مانده بلکه در جریان حیات دور و دراز خود فراتر از مرز های باختر، سیستان و آمو دریا در سرزمینهای دیگر گسترش یافته و قرنهای زبان رسمی و ادبی امپراتوریهای بزرگ را تشکیل داده است؛ چنانکه در حوزه شرق سرزمین پهناور نیم قاره هند تا حدود چین و ملایا و در حوزه غرب عراق عجم و امپراتوری پر قدرت عثمانی تا آخرین نقطه آسیای صغیر مدتها تحت نفوذ کامل این زبان و ادبیات آن قرار داشته است.

زبان پارسی دری پس از پیدایش و بالنده گی در باختر و نواحی آمو دریا تا سده پنجم و ششم هجری ساحات سفدیانه و فارس را فراگرفته زبانهای سفدی و پهلوی ساسانی را از صحنه تداول بیرون ساخت.

این زبان پس از فتوحات اعراب به فارس و خراسان يك عده دانشواژه ها و اصطلاحات علمی، ادبی و سیاسی اجتماعی را که در زبان عربی نبود به حیث واژه های وامی به آن زبان داد در نتیجه صد ها واژه

پارسی دری به صورت معرب در لغت عرب راه یافت کثرت این لغات به حدی بود که دانشمندان عربی زبان مجبور شدند تا برای تشخیص و ضبط واژه های وامی کتابهایی در قواعد واژه های دخیل تالیف کنند بعد ها زبان شناسان با توجه به اصل و ریشه های واژه ها دریافتند که قسمتی از لغات به نام تازی، اصل و ریشه آرامی و سامی ندارد بلکه منشاء و اصل آن پارسی دری است (۱) همچنان گر چه نفوذ زبان و ادب ایرانی در هند سابقه کهن و دیرینه دارد و به مهاجرت آریایی ها در هزاره دوم قبل از میلاد ارتباط میگیرد این نفوذ در امتداد زمان بنابر روابط فرهنگی و همسایه گی تا دوره اسلامی ادامه داشته است بعد از اسلام نیز بنابر کشور کشایی های ممتد، زبان و فرهنگ ایرانی از جمله زبان و ادب پارسی دری تا تأثیرات وسیعی در جامعه هندی به جا گذاشته است اینک نگاهی گذرا بر گستره زبان و ادب پارسی دری در حوزه های مختلف می افکنیم:

۳-۳-۴-۱- گسترهء زبان و ادب پارسی دری در

حوزه شرقی باختر و خراسان

در دوره اسلامی آنگاه که سلطان محمود غزنوی به جانب جنوب شرق در شبه قاره هند به فتوحات پرداخت همراه با آن من حیث یک پدیده نو و برازنده زبان و تمدن خراسانی نیز در آن حدود رسوخ زیاد پیدا کرد و هندوان به زبان و ادب پارسی دری آشنا شدند تا آنجا که پس از یک قرن

(۱) ادیب طوسی، در باره زبان پارسی، مجله ارمغان، سال ۵۶، شماره دهم،

از میان آنان شاعرانی بر خاستند و به پارسی دری شعر سرودند با همین گونه اثرکنی و علاقمندی، زبان و ادب پارسی دری در آن سرزمین گسترش یافت؛ گذشته از آن تمام زبانهای محلی شبه قاره هند که شماره آن به حدود صد میرسد در طی زمان تحت تاثیر و نفوذ شدید زبان و ادب پارسی دری قرار گرفت به ویژه زبانهای معروف آن سرزمین از قبیل: بنگالی، پنجابی، گجراتی، بهاری، دکنی، سندی، کشمیری و بعضی دیگر.

لغات بسیاری از پارسی دری به زبانهای آن سرزمین راه یافت مثلاً در زبان مراھتی که در مهارا هشترا معمول بوده است و مرکز بمبی میباشد متجاوز از هزار لغت پارسی دری در امور ادبی اداری و بازرگانی آن داخل گردیده البته بدین گونه نثر مراھتی بیشتر از نظم آن تحت تاثیر زبان پارسی دری قرار گرفته است (۱) و یا زبان اردو که ترکیبی از لغات پارسی دری، عربی، ترکی و هندی است در این امتزاج غلبه با واژه های دری میباشد و قرار تحقیقی که صورت گرفته طور متوسط از هر صد واژه اردو هفتاد تا هشتاد آن پارسی دری است و آن بیست یا سی در صد بقیه هم نشانه های ساختمانی یا فعلها میباشد که با پارسی دری در ارتباط میباشد (۲) تاثير زبان پارسی دری بر اردو و اساس بودنش در تشکّل آن از این جا معلوم میشود که در متون زبان اردو مثلاً در يك قطعه شعر یا نثر بعضا تنها ترکیبی از آن و یا حتی تنها نشانه های اضافت در آن اردو بوده باقی اجزای متن دری میباشد.

(۱) داکتر شهریار تقوی، مجله وحید، دوره یازده، شماره اول، ص

۹۵؛ صفا، مختصری در تاریخ نظم و نثر فارسی، چاپ هشتم، ۱۳۵۳، ص ۲۶-۲۷.

(۲) ادیب طوسی، مجله ارغوان، سال ۵۶، شماره دهم، ص ۵۷۱.

به گونه نمونه در این فرد از مولانا اقبال :

همسایه جبریل امین بنده خاکی

هی اس کانیشمن نه بخاراو بدخشان

اینجا تنها ترکیب (هی اس کا) یعنی (آن را هست) اردو و باقی

همه پارسی دری میباشد و در این نمونه نشانه های ربط اردو و باقی

عبارت پارسی دری است ؛ شعر از جگر مراد آبادی:

سرا پا حقیقت مجسم فسانه محبت کا عالم جنون کا زمانه

غرور و تحمل مگر زخم خورده شکست محبت مگر فاتحانه

واژه ربطی /کا/ به تنهایی اردو و بقیه پارسی دری میباشد زبان

پارسی دری بیشتر از پانصد سال زبان ادبی و رسمی در کشور هندوستان

بوده است (۱).

در طول این سده ها هزاران شاعر و نویسنده به این زبان از خود آثار

مهمی به یادگار مانده اند و این بدان معنی است که نشر و گسترش زبان

پارسی دری در نیم قاره هند گذشته از عصر غزنویان سابقه دور و درازی

هم داشته است؛ چنانکه در سده سوم هجری هنگام دست یافتن

صفاریان (۲۵۴-۲۹۰ هجری) بر نواحی سند زبان پارسی دری وسیله

تفاهم توده های عظیم مردم در آن بلاد بوده است (۲) و بعد از آن

غزنویان این حرکت فرهنگی را تقویت کردند تا حدی که لاهور را بنابر

مشترکات فرهنگی و زبانی غزنه کوچک گفته اند (۳) در آغاز سده هفتم

(۱) داکتر رضیه اکبر، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو قطب شاهی، مجله وحید،

شماره دوم، ۱۳۵۲، ص ۲۷۹.

(۲) الهام، نقش افغانستان در ورود و انتشار زبان دری در هندوستان، مجله ادب،

شماره چهارم، ۱۳۵۴، ص ۶۵.

(۳) حبیبی، منهاج السراج جوزجانی آموزگار و داور و تاریخ نگار و مذکر افغانی در

هند، مجله ادب، شماره چهارم، ۱۳۵۴، ص ۳۱.

هجری سلطنت خوارز مشاه که در داخل خود فرسوده شده بود در مقابل هجوم مغل از میان رفت به گونه یی که غزنویان و غوریان نیز به همین سر نوشت دچار شدند، از این جاست که مراکز فرهنگی و ادبی از خراسان به هند آن روزه انتقال یافت.

این مراکز به گونه بسیار گسترده و چشمگیر به پخشن و انتشار ادب و فرهنگ خراسانی اقدام کرده و در نتیجه ثمره های بسیار ارزشمند به بار آورده است؛ از ان جمله است این مراکز:

۱- لاهور: در زمان سلطنت خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی (۵۵۷-۵۵۸ ه) و خسرو ملك بن خسرو شاه غزنوی (۵۵۵-۵۸۲ هجری) در نتیجه چیره شدن غوریان بر غزنین، لاهور پایتخت سلطنت غزنویان گردید و اکثر گوینده گان و نویسندگانه وابسته به دربار غزنوی در غزنین ثانی یا غزنین کوچک یعنی لاهور گرد آمدند.

معروفترین شاعران و نویسندگانه به زبان پارسی دری در لاهور که در این عصر به گسترش این زبان در نیم قاره هند سهم بزرگ داشتند عبارت بودند از: حمید الدین شالیکوب لاهوری (۱) جمال الفلاسفه یوسف بن محمد در بندی، ابو المعالی نصر الله بن عبدالحمید مترجم کليلة و دمنه، یوسف بن نصر کاتب، عبدالرافع هروی، جمال الدین ابوبکر بن مساعد خسروی بخارایی، مسعود سعد سلمان، ابو الفرج رونی، عثمان بن علی هجویری و دیگران.

۲- دهلی: دهلی برای قرنهای مرکز پرورش و گسترش زبان و ادب پارسی دری و فرهنگ خراسانی در نیم قاره هند بوده است، چنانچه سلطان شهاب الدین غوری پس از آنکه خسرو ملك غزنوی را برانداخت

ودر سال (۵۸۲هـ) لاهور و سراسر قلمرو پنجاب را اشغال کرده دهلی را پایتخت خود قرار داد؛ از همین جاست که دهلی مرکز نشرو گسترش زبان و ادبیات پارسی دری قرار میگیرد، از شعرای این دربار یکی ملک الشعراء کن الدین حمزه و دیگر شهاب الدین محمد رشید غزنوی شاگرد مسعود سعد را میتوان نام برد.

پس از شهاب الدین غوری از حکمروایان معروف پایتخت دهلی یکی هم قطب الدین ایبک مؤسس سلسله مماليك غور و از دست پرورده گان دودمان غوریها میباشد از سخنوران و ادیبان زبان و ادب پارسی دری در این هنگام عبارت بودند از: بهاء الدین محمد اوشی، محمد بن نصر جمال الدین دکنی، خواجه معین الدین چشتی هروی و دیگران.

از جمال الدین دکنی:

چو صاحب سخن زنده باشد سخن
به نژد همه رایگانی بود
یکی را بود طعنه در لفظ او
یکی را سخن در معانی بود
پس صاحب سخن مرد آنکه سخن
به از گوهر نفزکانی بود
زهی حالت خوب صاحب سخن
که مرگش به از زنده گانی بود
یکی از تخت نشینان معروف مرکز دهلی پس از سلطنت مماليك غور
سلطان شمس الدین التتمش مؤسس سلسله شمسیه میباشد، وی

وسلاطین منسوب به این سلسله از بزرگترین حاکمان و مشوقان زبان و ادب پارسی دری بودند ، از سخنوران و ادیبان معروف این عصر اینها اند : خواجه ابو نصر ناصری ، روحانی سمرقندی ، تاج الدین ریزه دبیر دهلوی ، امیر فخرالدین عمید سنّامی (نونکی) ، شهاب الدین بداونی مهره.

ناصری قصیده معروفی در حدود پنجاه مصراع دارد در مدح التتمش که در برابر هر مصراع آن هزار سکه صله یافته است:

ای فتنه از نهیب تو زینها رخواستہ
 تیغ تو مال و ملک ز کفاز خواسته
 تاج الدین ریزه دبیر دهلوی سمت دبیر زمان التتمش
 وپسرش سلطان رکن الدین را داشته است و همواره همراهش سلطان در سفر و حضر می بوده است ، وی در فتح قلعه گوالیار قطعه ذیل را سروده و هفت بهره سکه نقره صله گرفته است :

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت
 از عون خدا و نصرت دین بگرفت
 آن قلعه کالیور و آن حصن حصین
 در ستمائه سنه ثلثین بگرفت

عمید سنّامی که از شخصیت‌های ممتاز ادبی این عصر بود سرپرستی شعرای دربار را نیز به عهده داشت ، حبسیات عمید همسنگ و همپایه حبسیاب مسعود سعد است و این هم بیتی از یکی از مطایبات سنّامی :

خواجه بفزود ولیکن به ورم
 گشت مشغول ولیکن به شکم

وشهاب الدین بداونی نیز در دانش وادب وسخنوری در دربار سلاطین شمسیه مقام والایی داشته است وی قصیده یی دارد در التزام که در هر بیت آن چهار کلمه شیر ، گرگ ، پیل وکرك را به کار گرفته بدین مطلع :

هر زمان این پیر گرگ شیر خوی طفل خوار
آن کند بامن که پیل وکرك وقت کازرار
علاوه بر این هاشاعران زیاد دیگری هم در این دوره در هند میزیسته ؛ مانند شمس الدین بلخی ، خواجه قطب الدین مسعود ، بختیار کاکي ، فرید الدین گنج شکر ، فخر الدین ابراهیم عراقی ، حمید ناگوری ودیگران،

۳- بنگال :

از آنگاه که بنگال در ۱۲۰۱ میلادی (سده ششم هـ) توسط اختیار الدین بن بختیار خلجی گشوده شد زبان دری در دران خطه ریشه نیرومندی دوانید (۱) زیرا بعد ازان فضلا ودانشمندان خراسانی ودری زبان به تعداد زیاد دران دیار روی آوردند. مرکز بنگال در سده هفتم وهشتم هجری در پهن شوی زبان وادب پارسی دری کمک شایانی کرده است ؛ در سده هفتم هجری از دو اثر مهم به زبان پارسی دری در بنگال میتوان نام برد : یکی (مقامات) از مولانا شرف الدین ابوتوامه در

(۱) رحیم، تاریخ فرهنگی واجتماعی بنگال، ج ۱، کراچی، ۱۹۶۶م، ص ۴۳.

عرفان و دیگر (نام حق) که به وسیله یکی از پیروان مولانا شرف الدین منظوم شده است که در تاریخ اختتام آن گفته است :

نود و سه برفت و ششصد سال
از وفات رسول تا امسال
نیمه یی از جمادی الاول
بود کاین نظم گشت مستکمل

در سده هشتم قاموس که عبارت از فرهنگ ابراهیمی موسوم به شرفنامه است از آثار مهم به شمار میرود (۱)؛ بخش دیگر آثار زبان پارسی دری را در بنگال در سده های هشتم - دهم آثار کتیبه یی پارسی دری تشکیل میدهد یکی از آن در زمان شمس فیروز شاه به ارتباط یکی از فتوحات او تهیه شده است (۲) کتیبه یی در درگاه عطا شاه دیناجپور مربوط عصر سکندر شاه پیدا شده است که نمونه عالی از زبان پارسی دری میباشد.

در قسمت اخیر این کتیبه آمده است :

پادشاه جهان سکندر شاه
که به نامش در دعاسفتند
نورالله شانہ خواندند
خلد الله ملکه گفتند (۳)

کتیبه یی متعلق به سده نهم هجری به زبان پارسی دری مربوط به مسجد (نارایاندا) میباشد در حومه داکا؛ این است قسمتی از آن :

(۱) همانجا ص ۱۲.

(۲) شمس الدی، سنگ نبشته های بنگال، ج ۴، ص ۲۵.

(۳) غفور، میراث فارسی بر احجار بنگال، مجله وحید، شماره چهارم.

بسم الله الرحمن الرحيم

لا اله الا الله محمد رسول الله

شد مزین به بانك حی فلاح مسجد ابن غریب لیل وصبا
کتیبه یی متعلق به سده دهم هجری که به روی سنگی به زبان
پارسی دری میباشد آنهم بر آرامگاه مرد مقدسی به نام بهرام سقا و در دو
فرد آخر آن آمده :

حساب سال فوت آن یگانه
ز حق کردیم چون فتحی تمنا
ند آمد که تاریخ وفاتش
بود درویش مابهرام بقا

۴- دکن : دکن و هند جنوبی در عصر بهمنیان علا الدین شاه
بهمن پسرش محمد شاه بهمن، و محمود گاوان وزیر این سلسله (۱)
و مخصوصاً در دوره سلطان قلی قطب الملك موسس سلسله قطب شاهیه و
نیز در عهد اخلاف او ابراهیم قلی و محمد قلی در زمینه بسط و نشر زبان
و ادب پارسی دری رونق به سزایی داشته است .

خانواده قطب شاهیه در حدود یکنیم قرن برد کن حکمرایی داشته
در احیای زبان و ادب پارسی دری توجه زیاد نموده اند ، آنها خط و زبان
پارسی دری را در امور دیوانی و حکومتی جاگزین خط و زبان تلیگو

(۱) شهریار تقوی، تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند (مجله هنر و مردم؛ سال

۱۲ شماره ۱۴۴)

کردند (۱) از نویسندگان وادیبان دری گوی عهد ابراهیم قلی یکی هم ملا شرف وقوعی مؤلف مجمع الاخبار میباشد و دیگر مؤلف لعننامه معروف برهان قاطع از محمد حسین خلف است که وی این اثر را در دکن در همین عصر نگاشته است ؛ از آثار دیگر دراین دوره میتوان (مجمع الامثال) و (تاریخ قطب شاهی) را نام برد که به زبان پارسی نگاشته شده است تعداد شاعران دری گوی در دوره قطب شاهیه به ده هاتن میرسد (۲).

۵- ملتان : در عصر ناصرالدین قباچه حکمرای ملتان سرزمین وسیع سند در شبه قاره هند در نیمه اول سده هفتم هجری (۶۲۴هـ) مرکز نشروگسترش زبان وادب پارسی دری قرار گرفت ، همین وقت است که منهاج السراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری برای مدتی به این دربار روی می آورد و به ریاست مدرسه بزرگ فیروزی برگزیده میشود و نیز در همین عصر است که عوفی بنابر حمایت وتشویق عین الملك فخرالدین وزیر دربار ناصرالدین قباچه نخستین تذکره شاعران دری گوی به نام لباب الالباب را تألیف میکند و اثر مهم دیگر خود جوامع الحکایت ولوامع الروایات را آغاز گرمیشود محمد عوفی در باب دوازدهم تذکره اش در ذکر لطایف اشعار صدو روافاضلی که به حضرت ناصرالدین قباچه مخصوص بوده اند سخن را نده از چندین تن از فضلا و شعرای دری گوی تذکر داده است. (۳)

(۱) داکتر رضیه نفوذ زبان و ادبیات دری در قلمرو قطب شاهیه، مجله وحید، شماره (۱۲)، ۱۳۵۲، ۱۸۰.

(۲) همانجا، مجله وحید همان شماره، ص ۱۸۷.

(۳) محمد عوفی، لباب البات با ایضاحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل، به کوشش سعید نفیسی، ۱۳۳۲ باب ۱۲.

۶- کشمیر: در سرزمین کشمیر نخستین شعر پارسی دری در زمان اسکندر لودی سروده شده است، لودیان در ترویج زبان پارسی دری در میان هندوان سعی فراوان به خرج دادند؛ سکندر لودی هندوان و برهمنانی را که به زبان پارسی دری آشنایی داشتند به خدمات و مناصب درباری مقرر میکرد، در (۸۲۷هـ) هنگامی که سلطان زین العابدین لودی به حکومت کشمیر رسید زبان پارسی دری را رسمی و زبان دربار ساخت، بدین گونه کشمیر یکی از مراکز بسط و توسعه زبان و ادب پارسی دری گردید.

در همین عصر است که به سبک حماسه سرایی در خراسان سخنوری توانا به نام کلهینه بهت کشمیری با پیروی از شاهنامه به سرودن مثنوی تاریخی در زبان سانسکریت زیر عنوان (راج ترنگی) پرداخت، ترکیب راج ترنگی درست به معنای شاهنامه است.

به اثر تشویق سلطان زین العابدین بود که مهارا با تا به زبان پارسی دری در آورده شد، البته بسط و گسترش زبان و ادب دری در مراکز متذکره الی ایجاد دولت مغولی هند ادامه و تشدید یافت، چنانچه جلد سوم تاریخ معروف بدایونی (منتخب التواریخ) که مخصوص سخنوران، عارفان و فاضلان دری گوی در روزگار اکبر است از (۲۸) عارف، (۶۹) دانشمند، ۱۵ حکیم و ۱۶۷ شاعر نام برده است، و نیز ابوالفضل در آیین اکبری ۵۱ تن را ذکر کرده است.

در نتیجه میتوان گفت که سلاطین اسلامی هند از سده پنجم تا سده سیزدهم هجری برای بیشتر از هفتصد سال حامی و پشتیبان فرهنگ و ادب خراسانی و زبان پارسی دری بوده اند (۱) و نیز با تاثیر آنان مها

(۱) علی اصغر حکمت، سرزمین هند، تهران: دانشگاه، ص ۶۲.

راجه های هند همه در انتشار و تقویت شعر و ادب پارسی دری ، فن و هنر خراسانی توجه کافی داشته اند یعنی در این دوره هفت قرنه پیکر فرهنگ خراسان آمیخته با فرهنگ هندی در جامه زبان و ادب پارسی دری به منتهای رشد و کمال رسیده است .

از هند که بگذاریم درنواحی مختلف او قیاموس هند از سنگاپور تا استرالیا کمابیش آثاری از زبان پارسی دری را از نگاه انتقال واژه ها و پارچه هایی از این زبان میتوان دید ؛ چنانچه در زبان اندونیزی که اصل آن زبان مالیزی است اثرهایی از نفوذ واژه های دری مشاهده میشود ، به عقیده پروفیسور بوزان مستشرق ایتالوی واژه های ترکی و عربی که در آن زبان راه یافته از راه زبان پارسی دری صورت گرفته است (۱) . گرچه به یقین نمیتوان معین کرد که از چه تاریخی لغات پارسی دری به زبان اندونیزی وارد شده است اما این نکته روشن است که از طریق هند و بعد از هند بوده است و شاید پس از قرن ششم هجری صورت گرفته باشد ؛ در زبان اندونیزی از واژه های دری به حیث نمونه میتوان اینها را ذکر کرد : الو ، بادام ، بلبل ، خرما ، جو ، گندم ، لیمو ، دنبه ، بندر ، ناخدا ، سرهنگ ، سوداگر ، قلمکار ، کمخا ، سقلاب ، شلوار ، سریند ، بازو ، تنور ، پنجره ، قلمدان ، چمچه ، چوگان ، تشمک (چشمک) ، تم (چمن) ، جوهن (جهان)

در خوریاد آواری است که روی سنگ مزار حسام الدین نامی که در سال ۸۲۳ هجری در گذشته ست و اخیراً در سوماترای شمالی کشف گردیده غزلی از سعدی نقر شده که مطلع آن این است :

(۱) ادیب طوسی، در باره زبان فارسی «مجله ارمغان، سال ۵۶، شماره (۱۰) .

بسیار سالها به سرخاک ما رود
 کاین آب چشمه آید و باد صبا رود
 همچنان در وصیت نامه یکی از شاهان ملاکای قدیم به نام منصور
 شاه که در سال ۱۴۷۷ میلادی (قرن نهم هجری) وفات یافته است این
 مصراع از شعر سعدی ذکر شده : « رعیت چو بیخند و سلطان درخت »
 و این خود بیانگر قدرت راه یابی زبان و ادب پارسی دری در زبان
 و ادب اندونیزی و نواحی آن میباشد.

۳-۳-۴-۲- گستره زبان و ادب پارسی دری در حوزه های شمال غرب باختر و خراسان:

زبان و ادب پارسی دری باویژه گی انسان گلریانه اش و فرهنگ عالی
 خراسانی با قدرت و نیرومندی همه جانبه خود سرکش ترین ، بی باک ترین
 و سنگدل ترین مهاجمان ترك و تاتار را به مردمانی معتدل و روشنگرا ، علم
 دوست و ادب پرور مبدل ساخته است.

زبان و ادب پارسی دری بنابر اثر بخشی عمیق خویش بر این گروه از
 مردم در ماورای ساحه خراسان و بامبور آنان از مسیر این ناحیه ، ادب خیز
 هر کدام شان به شخصیت های بزرگ و دانشور و افراد ادب گستر تبدیل شده
 اند؛

ماتاثیر و گستره زبان و ادب پارسی دری را از رودخانه سند در شرق
 تا اندو نیزی ، سوماترا و ملاکای قدیم مشاهده کردیم ؛ اینک بر گستره
 این زبان و ادب آن از خان بالیغ (پیکنگ) تا بوسنیا (یوگوسلاویا) در
 غرب نگاهی گذرا می افکنیم :

۱- سلسله ایلک خانیه وزیران پارسی دری :

یکی از سلاله های ترك مسلمان در ماوراءالنهر سلسله ایلک خانیه یا آل خاقان (۳۸۰-۶۰۹ هجری) بود که دولت سامانی را سقوط داد؛ مؤسس آن به نام هارون بالقب بغراخان براریکه قدرت نشست ، از شاهان با نام این سلسله رکن الدین قلع طمغاج خان ابراهیم است ؛ شهابی سمرقندی قصیده یی چند در مدح او دارد و بها الدین علی ظهیری کاتب سمرقندی که دبیر او بود سند باد نامه ابو الفوارس قناروی را که از زبان پهلوی به پارسی دری ترجمه شده بود اصلاح و تهذیب نموده بعد ارزقی هروی به نظم آن مبادرت ورزید.

در دربار این خان و به نام وی که خود مرد علم دوست و ادب پرور بود بسا کتب علمی و ادبی به زبان پارسی دری تالیف شد که از جمله تاریخ ملوک ترکستان از مجد الدین محمد عدنان است ، چهار مقاله تعداد زیاد شاعران را به در بار این سلسله نسبت میدهد ؛ از کسان دیگر میتوان سوزنی سمرقندی ، رضی الدین نیشاپوری و شمس طبسی را نام برد .

۲- سلسله قراختاییان وزیران پارسی دری :

قراختاییان نیز از تاتار های مسلمان بودند که دولت آنان بین (۵۱۸-۶۰۷ هجری) توسط پلوتا شه ملقب به گور خان در سرزمین کاشغر از نواحی چین تشکیل یافت ، آنان نیز در رشد و بالنده گی زبان پارسی دری در عهد خود توجه خاصی داشتند ، یکی از مؤرخان آن عصر ابو الفتوح عبد الغافر (غفار) بن حسین الالمعی بود که در قرن پنجم هجری در کاشغر میزیسته و تاریخ آن شهر را نگاشته است.

از علم دوستی و شعر پروری شاهان تاتار جسته جسته در کتب تاریخ یاد شده از جمله سکندر بیگ ترکمان در باره غازی گرای بن دولت

گرای خان تاتار که پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بود می نویسد که وی مرد دانشمند و ادب دوست بود به ترکی و پارسی دری می نوشت ، اشعار ترکی و دری بسیار داشت و غزایی تخلص میکرد (۱). از زنان حکمرای این سلسله در کرمان که زنی شاعر و علم پرور بوده پادشاه خاتون دختر قطب الدین محمد قراختایی را میتوان نام برد ، مؤرخان از خوشنویسی ، فضل و هنروری او یاد میکنند ، در وصف او گفته شده است :

اگر صد بار دیگر داستان را
ز سر گیرند دوران جهان را
همانا پیکری فرخنده فالی
خجسته طالعی زیبا خصالی
به زیب و فراو برتخت شاهی
نخواهد دید چشم پادشاهی
۳- سلسله اشترخانیه و زبان پارسی دری:

اشترخانیان خود را از اولاد چنگیز میدانسته اند ، بسیاری از شاهان این سلسله ادیب و دانش پرور بوده اند آنان در سده های یازدهم دوازدهم هجری گاه در نواحی بخارا و گاه در بلخ مرکزیت داشته اند از جمله حکمرایان این سلسله ندر محمد (۱۰۴۰-۱۰۵۶ هجری) و فرزندش سبхан قلی خان (متوفی ۱۱۱۴ هجری) معروفتر بوده در عهد آنان فرهنگ و ادب دری روح تازه یافت.

کتابه بحرالا سرار توسط محمود بن میرولی کتابدار ندر محمد خان و فرهنگ کنز الکنز به وسیله در ستوم بن پیر علی اند خودی به نام ندر

محمد خان همچنان کتاب عجایب الطبقات در جغرافیه و نجوم از جانب سید محمد طاهر بن ابی القاسم بلخی به نام همین پادشاه تألیف گردیده است ؛ در عهد سبحان قلی خان بن ندر محمد خان هم توجه زیادی به حال شاعران و ادیبان شده است ، مؤلف تذکره مقیم خانی میگوید که در طبقه سلاطین اشتر خانیه به فهم و ادراک ، شعروانش ، شجاعت و مردانه گی مثل سبحان قلی خان دیگری نبوده است ، دیوان اشعارش را بالغ برده هزار بیت نوشته اند ، این چند بیت از طبع او نقل شده است :

نی به بلبل همنشین شونی به گل همخانه باش

هرکجا شمع جمالی شعله زد پروانه باش

راست گویی در زمان مافی آید به کار

چون گل رعنا دو رنگ و صد زبان چون شانه باش

کتاب مذکر الاصحاب (۱) که در واقع تذکره شعرای عهد سبحان قلی خان است و بنا بر امر وی نوشته شده است ، بعضی از شاعران دربار ندر محمد خان و اخلاف او که در نیمه خطی بحرالا سرار ذکر آنان رفته عبارت اند از :

میرخوجک جوزجانی ، مولانا خرگاهی ، مولانا مرهم ، مولانا صالح

رشعی ، شیخ نزعی ، مولانا نظمی قلولی بدخشانی ، عوض بیک

طالقانی ، مولانا سعدالدین ضیفم ، مولانا رضا طعنی ، ملا مفید بلخی ،

ملا یکتای بلخی ، میرامین کامل ، ناظم داستان امیر حمزه و دیگران .

۴- سلسله ترکان عثمانی و زبان پارسی دری :

عصر سلاجقه روم و ترکان عثمانی دوره درخشان زبان و ادب پارسی دری در نواحی شرقی باختر و خراسان در اناطولی میباشد ، پیروزی الپ ارسلان سلجوقی (۴۶۴ هجری) مطابق ۱۰۷۱ میلادی بر قلمرو اناطولی و آسیای صغیر و شکست رومانوس دیوجانس امپراتور روم شرقی اساس حکمروایی ترکان و ترکمانان در آن سرزمین میباشد و بدین گونه با تجزیه شدن امپراتوری عظیم و قدیم بیزانس دروازه آسیای صغیر بر روی اسلام و فرهنگ غنی و کهنسال خراسانی و زبان و ادب پر بار پارسی دری گشوده شد .

پیروزی تیمور در آغاز قرن نهم (۸۰۴ هـ) نفوذ حکمروایی مسلمانان وسعت و استحکام بیشتر یافت و عاقبت با غلبه و سیادت ترکان عثمانی به ویژه فتح قسطنطنیه (استانبول) در نیمه دوم قرن نهم (۸۵۷ هجری) به دست محمد دوم معروف به فاتح این خطه وسیع به تصرف ترکان درآمد .

باتسلط نظامی و سیاسی آل سجوق در طول دو قرن و اندی که زبان و ادب پارسی دری و فرهنگ متعالی خراسانی در سرزمین آسیای صغیر و اناطولی راه یافت مجموعاً برای مدت سه قرن زبان پارسی دری در حکم زبان علمی و در باری آن نواحی بوده است ؛ البته تاثیر فرهنگ خراسانی در آسیای صغیر ریشه های کهن تری در (۲۵۰۰) سال قبل داشته است چنانچه این سرزمین زیبا و زرخیز در دوره شش صد ساله حکمروایی پارثوه (پارتها) مدت زیادی جزء امپراتوری آنان بوده است . اینجاً نفوذ و تسلط زبان و ادب پارسی دری را در نواحی آسیای صغیر از سه زاویه منیگیریم :

الف - در ارتباط به سلجوقیان روم و ترکان عثمانی : محیط دستگاه سلجوقیان روم يك محیط کاملاً خراسانی بود به گونه بی که از (۱۶) تن شاهان آن سلسله هشت تن نام ایرانی کیانی داشتند : ۳ کیخرو، ۳ کیقباد و ۲ کیکاوس همچنان فریدون، فرامرز ، سیاوش واز این قبیل.

غیاث الدین کیخسرو اول شعر دری میگفت ، راحة الصدور راوندی به نام اوست ، علاالدین کیقباد اول ، خود شاعر بوده واین رباعی از اوست :

تاهشیارم بر خردم تاوان است
چون مست شوم عقل زمن پنهان است
می خور که میان مستی وهشیاری
وقتی است که اصل زنده گانی آن است

کتاب مرصاد العباد نجم الدین رازی به نام اومیباشد . رکن الدین سلیمان دوم (۵۹۷-۶۰۰ هجری) نیز شاعر بود وی قدر شاعران را نیک میشناخت ، ظهیر فاریابی قصیده بی در مدح او دارد به این مطلع زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند ابن بی بی گوید که جایزهء این قصیده دوهزار دینار سلطانی ، ده سراسپ ، پنج سراستر ، ده شتر بیسراک ، پنج غلام ، پنج کنیزك خوبروی رومی ، پنجاه قد جامه زریفت واطلس وقطبی وعبایی وسقراط بود که برایش فرستاده شد ونیز نامه بی مبنی بر تحسین ودعوت او به درگاه ضم آن(۱).

(۱) محمد امین ریاحی، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی، تهران:

زبان و ادب پارسی دری در دوره سلجوقیان روم و ترکان عثمانی در سراسر آسیای صغیر رواج تمام داشته و حتی در آن دوره زبان تدریس زبان پارسی دری بوده است ، همچنان این زبان در برابر زبان عربی زبان عام و همه گانی به حساب آمده است ؛ چنانکه در ارتباط به نگارش آثار به زبان پارسی دری ، این زبان نسبت به تازی زبان خاص و عام گفته شده است ؛ به گونه نمونه در مقدمه رساله بی به نام (مدح فقرو ذم دنیا) آمده است : «اشارت فرمود تا این مخدره را از حجله کحلی لغت تازی برون آرم و در لباس کافور پارسی بردیده افهام خاص و عام جلوه دهم.»

ابراهیم حسین قارصی مترجم رساله هدایة الغیبی فی اخلاق النبى گفته است :

«عبدالله بن محمد اخلاق وی را به تازی جمع کرده بود که فایده متصور بود به جماعتی دوستی ... درخواست که آن معبر باشد به عبارت زبان پارسی تا فایده آن عام باشد.»

ب- در ارتباط به تشدید شدن رواج زبان پارسی دری در آسیای صغیر یکی از علل آن مهاجرت عده بی از دانشمندان و ادیبان دری گوی و خراسانی بوده است ؛ مثلاً : خانواده مولوی ، نجم الدین رازی ، ابوحدالدین کرمانی ، ابن بی بی ، فخرالدین عراقی ، سعید فرغانی ، سیف فرغانی و دیگران که به آفرینش آثار زبان پارسی دری در آن دربار پرداختند.

کتاب مشهور راحة الصدور راوندی در ۵۹۹ هجری در آسیای صغیر تألیف شده است ؛

کتاب مرصاد العباد نجم الدین رازی به سال ۶۲۰ هجری به نام علاالدین کیقباد هدیه شده است ؛ تاریخ مشهور (الاوامر العلائیه) از ابن بی بی به سال ۶۸۴ هجری تألیف گردیده است ؛ از آن میان مهمتر از همه

آثال مولوی وباران اوست که در نشر ویسط زبان پارسی دری در فلمرو دولت عثمانی نقش عمده داشته است از قبیل مثنوی مولوی ، دیوان کبیر ، قیه ماقیه ، مکتوبات ومجالس سبعه؛ همچنان رساله فریدون سپهسالار ، معارف.

گذشته از اینها رساله ها ومنظومه های بسیار دیگری از مولویه در دست است ، اهمیتی که اجتماعات مولویه از نظر نشر زبان پارسی دری داشته خود موضوعی در خور توجه است ؛زنده گی وعبادت مولویه سراسر شعر بود ، شعرپارسی در غم وشادی، در سوگ وعروسی ، سفر و مهمانی ، از مولوی میخواندند که آن را گلبانگ می نامیدند.

ج-یکی دیگر از علل بسط ونشر زبان پارسی دری در آسیای صغیر عبارت بود از آنکه این زبان حیثیت زبان رسمی وزبان مکالمه ، زبان مکاتبه وتالیفات شعرو ادب را دران دوره داشته است .

درهمین دوره شاهان عثمانی خود شعر میسرودند ، نامه های شاهان عثمانی اکثر به زبان پارسی دری بود ویدین گونه این زبان اندک اندک از صورت زبان رسمی به صورت زبان مردم درآمد.

البته بنابر عام شدن زبان پارسی دری تعداد زیاد کلمه های این زبان وارد زبان ترکی گردید ؛ مثلاً: استره (تبیع سلمانی) ، بند (سد) ، شاهانه (عالی) ، درحال (فوراً) ، نادیده (عديم النظير) وغيره.

ترویج لغات وواژه های پارسی دری را در دولت عثمانی در زبان ترکی در ساحات مختلف میتوانیم مشاهده کنیم ؛ مثلاً در بخش موسیقی : گفته (تصنیف) ، گفته کار (تصنیف ساز) ، بسته (آهنگ) ، بسته کار (آهنگ ساز) ؛ همچنان نام طبقات واصناف استانبول همه پارسی دری بوده است ؛ از قبیل : خواننده گان ، سازنده گان ، نی زنان،

شش تاربان ، نکته شناسان ، شعبده بازان ، تیر اندازان ، پهلوانان ، صدف کاران ، مهتران ، قلم کاران ، سرمه کشان ، آهن کشان ، زردوزان ، سکه زنان ، مهر کنان ، پيله وران وازاین قبیل .

تأثیر زبان پارسی دری بر زبان عثمانی آنقدر زیاد بود که هزاران ترکیب نو زبان دری دران دولت پیدایش یافت ؛ چون کارآشنا (کارشناس) ، لسان آشنا (زبان دان) ، کارآزما (کارآموده) ، آرزو کش (مشتاق) ، آشوبگاه (محل بروز اغتشاش) . (۱) نفوذ زبان پارسی دری منحصر به قلمرو عثمانی باقی نماند بلکه این زبان بعداً در سایرمتصرفات آن دولت از جمله در ممالك جنوب شرق اروپا رواج پیدا کرد ؛ چنانکه در یوگوسلاوی ، البانی ، بلغارستان ودر قبرش هنوز این نفوذ چشمگیر است در رومانی و یونان نیز کمابیش آثاری ازان دیده میشود .

۳-۴: ایران امروز وپاسداری از زبان پارسی دری

گرچه پیدایش وبالنده گی زبان پارسی دری در نواحی باختر وآمودریا شکل گرفت ، این زبان در عهد صفاریان سیستان به امر یعقوب لیث صفاری (قرن سوم هـ) به حیث زبان دریاری و رسمی پذیرفته شد ، بعداً بالنوبه سامانیان ، غزنویان ، غوریان ، تیموریان هرات زندیان ، قاجاریان ، مغولیه هند وترکان عثمانی به صورت کُل برای بیشتر از هزار سال در اساس زبان رسمی ودریاری هرچه جدی تروگسترده تریه انکشاف وتقویت آن سهم بس بزرگی گرفتند ودر فرجام این زبان باداشتن پایه قوی وعنامندی حیثیت زبان علمی وهنری را در منطقه کسب کرده تاامروز این ویژه گی را در خود حفظ نموده است .

(۱) ریاحی، نفوذ زبان و ادب فارسی دری در قلمرو عثمانی، تهران، امیر

زبان و ادبیات پارسی دری پس از دولت يك قرنه و با عظمت تیموری بنابر دوشوار یهای گوناگون در این دستگاه ، از انکشافات پارینه موقتاً باز ماند ؛ در همین هنگام است که در شمال ، شرق و غرب خراسان دولتهای جوان عرض وجود میکند و این خود بحران عدم مرکزیت را بار آورده باعث عدم توجه به زبان و ادبیات و فرهنگ جامعه میگردد ؛ چنانکه : دولت شیبانی در شمال ، دولت بابری در شرق و دولت صفوی در غرب ظهور میکند ، این تشتت و فتور تاریخ اول سده یازدهم ادامه می یابد.

از همین تاریخ است که بنابر استمرار ملوک الطوائفی در افغانستان ، به قول غبار (۱) این کشور از لحاظ سیاسی تا قرن هژدهم میلادی و از رهگذر فرهنگی و اقتصادی تا قرن بیستم شدیداً به انحطاط مواجه بوده است و به روی همین علت نتوانست نهضتهای گذشته در علم و ادب را دنبال نماید ، این دوره را استاد ژویل هم دوره انحطاط سیاسی و ادبی افغانستان یاد میکند. (۲) در ایران امروز در همین آوان (۹۰۵ هجری) شاه اسمعیل صفوی در تبریز دولت جدیدی را بنیاد نهاد ، این خانواده پس از دوصد و چهل سال سلطنت بنابر عدم کفایت اخلاف شاه اسماعیل توسط نادر شاه افشار از میان رفت ؛ نادر شاه افشار که در ۱۲۴۸ قدرت را به دست گرفت در مدت سه سال از بغداد تا دهلی راجزو کشور خود ساخت ، عاقبت افشاریان مقهور کریم خان زند گردیدند .

رقیب زندیان نیز قاجاریان بودند که در نتیجه پس از چندین سال

(۱) میر غلام محمد غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ ، ج ۱ ، کابل : مطبعه دولتی ، ۱۳۴۶ ، ص ۲۸۱.

(۲) محمد حیدر ژویل ، تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام ، بخش دوم کابل ، ۱۳۳۶ ، ص ۱۲۳.

مخاصمت قاجاریان آنها را براندختند.

سلاله قاجار تقریباً صد و پنجاه سال بر سر اقتدار بودند ، حکومت آنان در بدو امر بایک نهضت بزرگ ادبی در ایران آغاز یافت به گونه یی که زبان پارسی دری و شیوه نظم و نثر رابه سوی تحولی مترقی و تکامل واقعی پیش برد ، این نهضت در سایه هنر دوستی و ادب پروری و حسن توجه فتحعلی شاه قاجار ، سلطان محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار به ثمر رسید.

گرچه طرح این نهضت ادبی از چندی بیشتر از آن یعنی زمان کریم خان زند و در الحظن ادبی اصفهان ریخته شد اما آنگاه که فتحعلی شاه که خود مردی دانشمند و شاعر بود و بعد که آقا محمد خان قاجار بر اریکه سلطنت نشست به تکمیل این نهضت همت گماشتند ، دربار آقا محمد قاجار مرکز ترویج زبان و ادب پارسی دری قرار گرفت ، به خصوص در زمان ناصرالدین شاه قاجار به احیای دانش و نشر زبان و فرهنگ توجه ویژه یی مبذول شد .

در همین وقت است که کتابهای زیادی در رشته های مختلف علمی ، تاریخی و ادبی تألیف و طبع شد ، در همین زمان بود که شاعران و نویسندگان فاضل و پرمایه به ظهور رسیدند ؛ از قبیل : فتحعلی خان صبا ، سحاب ، میرزاخانلر ، فراهانی مجمر ، قایم مقام ، قآانی ، نشاط ، وصاله شیرازی ، رضا تبریزی همای شیرازی ، رضاقلی هدایت ، سروش ، فورعی بسطامی ، محمود خان ملك الشعراء جلوه و بسیاری دیگر (۱) .

ظهور مشروطیت که فرمان آن در ۱۳۲۴ هجری صادر شد نتیجه يك سلسله مقدمات سیاسی ، علمی و ادبی بود ، در این دوره زبان و ادبیات (۱) ابراهیم صفایی ، نهضت ادبی ایران در عصر قاجار ، چاپ دوم ، تهران : نشر ابن سینا ، ص ۵ .

ایران بیشتر از ادوار گذشته در موضوعات و طرز های مختلف تازه گی ها و ابتکاراتی پیدا کرد (۱) بدین معنی که :

۱- باتأمین روابط سیاسی و فرهنگی میان جوامع غرب و ایران نه تنها عده یی از کتب غربی به پارسی دری برگردانیده شد ، مقداری از لغات آن سامان وارد این زبان گردید و تصانیف تازه ادبی در شعر و نثر ، داستان و رومان ترویج یافت .

۲- افکار استقلال خواهانه و عقاید اجتماعی و سیاسی داخل ادبیات گردید ، مسأله آزادی افکار و مطبوعات به نظم و نثر جلوه خاص بخشید و آن را گویاتر و شیواتر ساخت .

۳- آثار ادبی نظر به گذشته به ذهن ورنده گی توده نزدیک شده بر حسب احتیاجات جامعه در مضامین تازه گیهای پرمعنی روفا گردید .

۴- بااحداث مدارس جدید و روز نامه ها و مجلات به گسترش و تحکیم معارف خدمت بزرگی صورت گرفت ، ادبیات نسبت به عامه مأنوس و در دسترس واقع شده علم و ادب زیادت گرفت .

۵- تمایل در مردم و طبقه دانشمند و پژوهشگر نسبت به تألیفات علمی و ادبی متقدمان بیشتر شده توجه به تهیه کتابهای درسی و ترجمه از آثار مغرب زمین گسترش یافت .

۶- اسلوب پژوهشی و روش انتقادی ادیبان و دانشوران جهان غرب در نهضت ادبی ایران تأثیر ویژه یی به جا گذاشت .

۷- این دوره از لحاظ طرح موضوع ، هدف و تعبیرات ادبی دوره تحول و انقلاب است و ادبیات به طور کلی يك سیر تکامل را می پیماید .

۸- از اینکه شیوع علوم و فنون عصر ایجاب اصطلاحات و دانشواژه

(۱) رضا زاده شفق ، تاریخ ادبیات ایران: تهران : امیر کبیر ، ۱۳۳۳ ، ص

های نوین را مینمود ، در برآورده شدن این مأمول نهضتی در میان نویسندگان برای پیرایش زبان پارسی دری از کلمات غیر لازم و زیادی خارجی و آرایش آن بالغات فصیح و صحیح خود این زبان پدید آمد که منجر به تاسیس فرهنگستان ایران گردید.

در فرجام باید گفت که امروز ایران از بزرگترین مرکز انکشاف و تکامل زبان پارسی دری به شمار می آید و این کشور اکنون با موجودیت نویسندگان ، دانشمندان و پژوهشگران بزرگ ، با نشرات قوی و با تهیه و پخش آثار علمی و ادبی در بخشهای گوناگون از پر قدرت ترین مراکز پاسدار زبان و ادب پارسی دری به حساب می آید ؛ البته عمده ترین علت در زمینه وقوع انقلاب مشروطیت در ۱۳۲۴ و دستیابی این کشور به منابع نفتی خود بوده است که امکانات مادی و معنوی را برای چنین پیروزیهای چشمگیر در عصر حاضر نصیب این کشور ساخته است .

مراجع

I:

- ۱- ابن حوقل ، صورت الارض ، ترجمه جعفر شعار .
- ۲- ابن خرداد به ، المسالك والممالك ، چاپ لیدن ، ۱۳۰۶.
- ۳- ابن قتیبه ، عیون الاخبار ، چاپ قاهره ، ج ۱.
- ۴- ابوالفرج اصفحانی ، آغانی .
- ۵- احسان شاطر ، مقدمه لغت نامه دهخدا .
- ۶- ارانسکی ، زبانهای ایرانی ، ترجمه علی اشرف صادقی ، تهران: نشر سخن ، ۱۳۷۸.
- ۷- اصطخری ابواسحاق ، مسالك و ممالك ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، ۱۳۴۷.
- ۸- باباجان غفوروف ، تاجیکان ، کتاب یکم ، قسمت اول ، برگردان صدیقی و روشن رحمان ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۳.
- ۹- بارتولد ، ترکستان نامه ، تهران : بنیاد فرهنگ .
- ۱۰- بهار ، سبك شناسی ، ج ۱ ، چاپ سوم ، تهران : نشر سپهر ، ۱۳۴۶.
- ۱۱- پیگولوسکایا ، شهرهای ایران در روزگار پارتیان ، تهران ، وزارت فرهنگ ، ۱۳۷۲.
- ۱۲- پی یرلوگوک ، متن های فارسی باستان ، عیلامی ، بابلی ، آرامی ، ترجمه ژاله آموزگار ، نشر کالیمار ، ۱۹۹۷.
- ۱۳- تاوادیا ، زبان و ادبیات پهلوی ، تهران : دانشگاه ، ۱۳۴۸.
- ۱۴- جاحظ ، البیان و التبیین ، ج ۱ ، چاپ مصر .
- ۱۵- جلال همایی ، تاریخ ادبیات ،

- ۱۶- جواد مشکور ، فرهنگ هزوارش های پهلوی ، تهران :
بنیاد فرهنگ ، مقدمه .
- ۱۷- جواد مشکور و رجب نیا ، تاریخ سیاسی و اجتماعی
اشکانیان ، تهران : دنیای کتاب ، ۱۳۶۷ .
- ۱۸- حبیبی ، متون دری ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۴۶
- ۱۹- حبیبی ، هفت کتیبه قدیم ، کابل : انجمن تاریخ ۱۳۴۸ .
- ۲۰- حکمت ، سرزمین هند ، تهران : دانشگاه .
- ۲۱- خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، ج ۱ ، تهران : بنیاد فرهنگ ،
۱۳۴۸ ، ۱۳۵۵ .
- ۲۲- دولت‌شاه ، تذکره الشعرا ، سال تألیف ۸۹۲ هجری .
- ۲۳- رحیم ، تاریخ فرهنگی و اجتماعی بنگال ، ج ۱ ، کراچی
۱۹۶۶ .
- ۲۴- رستارگویا ، دستور زبان فارسی میانه ، ترجمه شادان ،
تهران : بنیاد فرهنگ ، ۱۳۲۷ .
- ۲۵- رقیه بهزادی قوم های آسیای مرکزی فلات ایران ، تهران :
وزارت خارجه ۱۳۷۳ .
- ۲۶- ریاحی محمد امین ، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو
عثمانی ، تهران : امیرکبیر ، ۱۳۵۰ .
- ۲۷- ژاله آموزگار و تقضلی ، زبان پهلوی ، ادبیات و دستور آن ،
تهران : انتشارات معین ، ۱۳۷۵ .
- ۲۸- سیستانی اعظم ، سیستان قبل از اسلام ، ج ۱ ، کابل :
آکادمی علوم ، ۱۳۶۲ .
- ۲۹- شفق ، تاریخ ادبیات ایران ، تهران : امیرکبیر ، ۱۳۳۲ .
- ۳۰- شمس الدین ، سنگ نبشته های بنگال ، ج ۴ ،
- ۳۱- صادقی علی اشرف ، تکوین زبان فارسی ، تهران : دانشگاه
آزاد ، ۱۳۷۵ .

- ۳۲- صفا ذبیح الله ، تاریخ ادبیات ایران ، تهران: ۱۳۵۷.
- ۳۳- طبری ، تاریخ طبری ، چاپ لیدن ، ج ۱ ، ج ۳.
- ۳۴- علی سامی ، پارسه (تخت جمشید) ، تهران: اداره کل فرهنگ و هنر ، ۱۳۴۵.
- ۳۵- عوفی ، لباب الالباب ، چاپ لیدن ، ج ۲ .
- ۳۶- غلام سرور، تاریخ زبان فارسی ، کراچی : یونیورسیتی ، ۱۹۶۲ .
- ۳۷- کرستن سن ، مزد یسنا در ایران قدیم ، ترجمه صفا.
- ۳۸- کرستوفر ، نحو در زبان ایرانی میانه غربی ، ترجمه رقیه بهزادی تهران: نشر بردار ، ۱۳۷۳.
- ۳۹- کهزاد ، تاریخ ادبیات افغانستان ، قسمت اول ، کابل : مطبعه عمومی ، ۱۳۳۰.
- ۴۰- محسن ابوالقاسمی ، رهنمای زبانهای باستانی ایران، ج ۱ ، تهران: نشر سمت ، ۱۳۷۵.
- ۴۱- محسن ابوالقاسمی ، ریشه فعل های فارسی دری ، تهران ۱۳۷۳.
- ۴۲- محسن ابوالقاسمی ، زبان فارسی و سرگذشت آن ، تهران: نشری هیرمند ، ۱۳۴۸.
- ۴۳- معین ، مقدمه برهان قاطع ، چاپ دوم ،
- ۴۴- معین ، مزد یسنا ، ج ۱ ، تهران: دانشگاه ، ۱۳۵۵.
- ۴۵- موریس جورج ودیگران ، ادبیات ایران از آغاز تا امروز ، ترجمه یعقوب اژند ، تهران: نشر گستره ، ۱۳۸۰.
- ۴۶- میخائیل دیا کونوف ، تاریخ ایران باستان ، ترجمه روحی ارباب ، تهران: انتشارات علمی فرهنگی ، ۱۳۸۰.
- ۴۷- مقدسی ، احسن التقاسیم ، چاپ لیدن.
- ۴۸- مهری باقری ، تاریخ زبان فارسی ، تهران: نشر قطره ، ۱۳۷۸.

۴۹- ناصر خسرو ، سفرنامه ، به کوشش نادر وزین پور ، تهران : امیر کبیر ، چاپ نهم ، ۱۳۷۲.

۵۰- نرشخی ، تاریخ بخارا ، مقدمه مترجم فارسی ، ۱۹۰۴.

۵۱- یاقوت حموی ، معجم البلدان ، ج ۴ ، ۱۳۳۳.

II'

1- Beneunist , *The Persian religion according to the chief Greek , text , paris , 1929.*

2- Mills, *the zend, avesta , Part III . pxx vili.*

3-Moullar, *Early religeos poetry of Persian., 1911, P. 80.*

4-Saliman, *Mittel persisch Gipi Bd. 1, A bt.*

5-Tate , *Frontiers of Baluchistan, London 1959*

III'

۱- مجله آینده ، شماره (۷-۹) ۱۳۵۸.

۲- مجله ادب ، شماره (۴) ۱۳۵۴.

۳- مجله ارمغان ، شماره (۱۱-۱۲) ۱۳۵۴.

۴- مجله ارمغان ، شماره (۸) سال ۵۶.

۵- مجله ارمغان ، شماره (۱۰) سال ۵۶.

۶- مجله خراسان ، شماره (۳) ۱۳۶۲.

۷- مجله نامه فرهنگستان ، شماره (۱۷) ۱۳۸۰.

۸- مجله وحید ، شماره (۴) ۱۳۴۹.

۹- مجله وحید ، شماره (۱۸) ۱۳۵۲.

۱۰- مجله وحید ، شماره (۱۲) ۱۳۵۲.

۱۱- مجله وحید ، شماره (۱) دوره ۱۱.

آثار چاپ شده از مؤلف:

- ۱- فرهنگ تلفظ لغات بابیان معاني ، کابل : بیهقي ، ۱۳۶۲.
- ۲- دستور نگارش برای همه ، کابل : مطبعه حزبي ، ۱۳۶۴.
- ۳- دستور زبان دری (نخست فونولوژي مورفولوژي) ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۵.
- ۴- دستور زبان دری (مباحث دوم کلاص) ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۵.
- ۵- برخي از ویژه گیهای زبانی شاهنامه فردوسي ، کابل : اکادمي علوم ، ۱۳۶۹.
- ۶- مقدمه يي بر لهجه شناسي ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۸.
- ۷- مختصر تاريخ زبانشناسي ، کابل : پوهنتون ، ۱۳۶۷.
- ۸- دستور تاريخي زبان فارسي دري ، پشاور : مرکز نشراتي ميوند ، ۱۳۷۶.

۹- دستور معاصر زبان پارسي دري ، پشاور : مرکز نشراتي ميوند ،
۱۳۷۸.

۱۰- افغانستان تاريخي (جاي واژه شناسي) ، پشاور : انتشارات كتاب
۱۳۸۰.

۱۱- واژه شناسي در زبان پارسي دري ، کابل مرکز نشراتي ميوند ،
۱۳۸۱

آثار آماده چاپ از مؤلف:

۱- ويژه گيهاي دستوري كتاب حدود العالم من المشرق الي المغرب.

۲- ويژه گيهاي زباني ديوان شمس مولانا.

۳- ديوان اشعار بين.

۴- فرهنگ واژه سازي.

۵- بخشهاي نوين در زبان شناسي.

ساير فعاليتهاي علمي مؤلف:

- رهنمايي ، ارزيابي ، تنقيح و ارائه تقرير بر پروژه هاي علمي تحقيقي

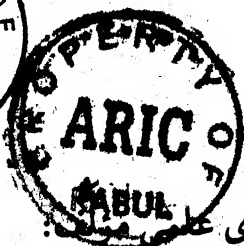
استادان و محققان پوهنتونها و اکادمي علوم افغانستان جهت احراز

ترفيعات علمي و نشر مجموعاً (۵۱) عنوان.

- مقالات علمي تحقيقي نشر شده در مجله هاي ادب ، دانش ، علوم

اجتماعي ، خراسان ، نامه فرهنگستان ، عرفان ، تعاون و در

سيمينارها مجموعاً (۶۰) مقاله.



A Brief History Of Parsi Dari Language (Faets)

**Professor Dr.
Mohammad Hussain Yamin**

آثار چاپ شده از مؤلف

- ۱- فرهنگ تلفظ لغت بابیان معانی، کابل: بیهقی ۱۳۶۲.
- ۲- دستور نگارش برای همه، کابل: مطبعه حزبی، ۱۳۶۴.
- ۳- دستور زبان دری- (بخش نخست فونولوژی مورفولوژی)، کابل: پوهنتون، ۱۳۶۵.
- ۴- دستور زبان دری، (بخش دوم نحو)، کابل: پوهنتون، ۱۳۶۵.
- ۵- برخی از ویژگیهای زبانی شاهنامه فردوسی، کابل: اکادمی علوم، ۱۳۶۹.
- ۶- مقدمه بی بر لهجه شناسی، کابل: پوهنتون، ۱۳۶۸.
- ۷- مختصر تاریخ زبانشناسی، کابل: پوهنتون، ۱۳۶۷.
- ۸- دستور تاریخی زبان فارسی دری، پشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۶.
- ۹- دستور معاصر زبان پارسی دری، پشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۸.
- ۱۰- افغانستان تاریخی (جای واژه شناسی)، پشاور: انتشارات کتاب، ۱۳۸۰.
- ۱۱- واژه شناسی در زبان پارسی دری، کابل: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۸۱.

آثار آماده چاپ از مؤلف

- ۱- ویژه گیهای دستوری کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب.
- ۲- ویژه گیهای زبانی دیوان شمس مولانا.
- ۳- دیوان اشعار یمین.
- ۴- فرهنگ واژه سازی.
- ۵- بخشهایی نوین در زبانشناسی.

سایر فعالیتهای علمی مؤلف

همکاری، ارزیابی، تنقیح و ارائه تقریظ بر پروژه های علمی تحقیقی استادان و محققان پوهنتونها و اکادمی علوم افغانستان جهت احراز ترفیعات علمی و نشر مجموعاً (۵۱) عنوان.

مقالات علمی تحقیقی نشر شده در مجله های ادب، دانش، علوم اجتماعی، جغرافیا، نامه فرهنگستان، عرفان، تعاون، و در سیمینارها مجموعاً (۶۰) مقاله.